انما یخشی الله من عباده العلماء

الحمد لله والمنة کہ شرح عجیب و غریب اینست تصنیف صاحب امجد حضرت مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی الموسوم بہ

هوامع شرح حزب البحر

حسب فرمائش جناب مولوی حافظ محمد عبد الاحد صاحب مالک مطبع مجتبائی بتصحیح تام [illegible]

مطبع مدرسہ
در احمدی متعلق عزیزی دہلی طبع گردید

بار دوم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العلمین والصلوۃ والسلام علی سیدنا محمد والہ واصحابہ اجمعین ○

اما بعد میگوید فقیر ولی اللہ عفی عنہ - این کلمہ چند است - از سحائب الہام - بر دل این فقیر ریختہ - در اثناء خواندن حزب البحر کہ دعائی ست مشہور از ملہمات شیخ عظیم القدر ابو الحسن شاذلی قدس اللہ سرہ مسمی **بہوامع** مشتمل بر مقدمہ و مقصدی و خاتمہ حسبنا اللہ و نعم الوکیل **مقدمہ** مشتمل ست بر نکتہ چند کہ بدانستن آنہا معرفت معانی حزب البحر خصوصًا و معرفت کلمات عارفین عمومًا آسان شود **ہامعہ اولی** در معرفت کمال تدبیر و انجالمیت استجابت کہ حزب البحر ازان جملہ است واضح شود - از معارف عظیمہ کہ شعب بسیار دارد - یکی آنست کہ خدائی تعالی را ہر چند کمالات بی نہایت است - کلیات آنہا منحصر میشود - در چہار نوع کمال - ابداع و خلق و تدبیر و تدلی و شرح این مراتب اربع - از سائر تصانیف ما باید جست - از انجا رموزی از علم تدبیر بیاریم - بعد ازان شعبہ - از تدلی کہ آن شعبہ از اعظم شعبات تدلی است - بآن ملحق کنیم - زیرا کہ قصد اول ایجاد و چیزات لمیتہ استجابت دعا کہ این حزب ازان قبیل است - و بیان قبلہ ہمت شیخ ابو الحسن - از میان تجلیات - چون نفس رحمانی مبدع شد - اول چیزیکہ در نفس رحمانی ظاہر گشت تجلی اعظم بود - کہ مثل خطوط شعاعیہ قہر خود در جمیع نقاط نفس رحمانی فرستاد و استیلاء او در جمیع اطراف ظاہر شد - بعد ہر چہ در مرتبہ عقل پیدا شدہ بود ایجاد در ما منعکس شدن گرفت - و بقدر قابلیت مادہ بسبب استعدادات متجددہ آن صور منعکسہ بجمیع قواہا و لوازمہا مرۃ بعد اخری پدید آمد و چون طبایع شتی علویہ و سفلیہ متحقق شد ندا اینہمہ یک شخص گشتہ حاجتی دیگر بمبداء المبادی پیش آورد آنحاجت آنست کہ این حقائق متکثرہ واحد بوحدت ترتیبی شدہ

مختفی گشت و این شخص باین وحدت ممکن است که تشبیهی پیدا کند بخیر بحت - و ممکن است که از ان تشبیه تخلف کند جود مطلق در کار شد و او را بخیر بحت شبیه گردانید و این مشابه گردانیدن نمی باشد الا به بسط بعض قوی و قبض اخری - و این فعل مسمی است به تدبیر - اصل این فعل باعتبار صدور از مبدا یکی است - و باعتبار تعدد محال و قوابل ظهور متکثر بکثرت بے نهایت - باین اعتبار قدرة وجوبیه تنها در عالم التصرف فرمود غیر برا نداشت و حقائق عالم را ابتلا سبب آن گرفت - و هیچ حقیقت را چه جوهر و چه عرضیه چه علویه و چه سفلیه نگذاشت که راست راست قوی او متکامل شوند شرع ازین نکته و محقق باین لفظ تعبیر فرمود که موثر حقیقی بجز قدرت وجوبیه تنها بلا واسطه نیست و سببیة اسباب بحسب سنة الله است و بس - و در هر جا ممکن است که خرق عادت محقق شود - و قبض سببیت و بسط اسباب شعب بی نهایت دارد - تقریر مختصر آنست که گویم هر ممکنی را می تواند هر جا ایجاد کرد - اینجا تجلی اعظم بصفات بسیار متصف شد - و به اسماء بیشمار مسمی گشت و امهات آن سه است الله و آن باعتبار تشخصی و تعینی است که از جهة این تجلی بهم رسید و قادر و آن باعتبار قهر در جمیع ممکنات که در نفس رحمانی متمثل شوند و علیم و آن باعتبار حضور حقایق عالم صادره فی مرتبة العقل بیش این تجلی و کلیات اسباب حدوث حقایق چهار است قوای عنصریه و قوای فلکیه و هیات مثالیه و ادعیه ملاء اعلی - و هر که بایشان ملحق باشد از افاضل البشر و هیات طلسم الهی و ما یتعلق بذلک قصه مختصر در بعض احیان تشبه بخیر بحت منحصر میشود - در قبول دعای نفوس ذکیه - پس این جماعه بجهد همم خود مطلوبے را طلب می کنند و حضرت مدبر بقبض و بسط در همم ایشان تصرف میسر باید و عالم را منقاد آن طلب می گرداند قال الله تعالی یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصلحت و یزیدهم من فضله لامعه ثانیه در بیان تجلی که قبله همت شیخ ابو الحسن شاذلی بوده است بعد از انکه کمال تدبیر عالم را مربا و مدبر ساخت سموات و ارض و ما فیها - همه مظلم بود - مثل شب تاریک - حکمت الهی تقاضا کرد که آن نقصان نیز مجبور شود و آن پراگندگی نیز بانتظام مبدل گردد - پس در عالم مثال تجلی که مکشاف حقیقة واجبیه تواند بود بر روی کار آمد و آن تجلی نورانی احجار بحت افلاک و املاک و افاضل افراد انسان را از میان نفوس ایشان انتزاع فرمود و آنها را متلبس بلباس مثال ساخته - و قود این نور نامصفت گردانید هر حجر بحت پروانه مثال خود را برین نا میزد و بضرورت طبعی در وسط آتش می افتاد - و از انجا از خودی متبرا گشته متلاشی می شد و سعادت ابدی نصیب وی می گردانید - و تاجج و تلهب نار متهنا عف میگشت - و در سطح نار تمیزی در میان احجار بحت و انانیات خاصه مشهود نبود - اما بعد متلاشی گشتن رمادی در غایت شعشعان و براقیة قریب بجوهر نار از حجر بحت

شتیاتش می نشست چنانکه خاشاک را در تنور مے افگنند و اکثر آنرا نار میخورد۔ و جزوے قلیله
تنور می نشینند۔ در میان اجزای رماد یه تیره مع تو واو پیدا می شد۔ و کارخانه عالم السبب این تیزات
و تغائرات منتظم گشت۔ اصل طینت کلیه چنانکه این تجلی را تقاضا کرد همچنان بجود و کشیدن او اجابت
را۔ و در سطح و بعدانی او متلاشی ساختن۔ و اجزاء شعشعانیه ته آتش نشسته را۔ خادم امر بسیط گردانیدن
تا دواعی کلیه که از صقع غیب فرو آید در میان این نفوس لباس جزئیه پوشد۔ و بکردار شئے
محسوس جزئی در عالم محسوس تاثیر فرماید۔ تقاضا نمود۔ ذلک تقدیر العزیز العلیم۔ ازین جماعه بعضی که
ذکر دواعی کلیه وارده بر انواع حیوان گشته اند۔ حملۂ عرش اند۔ و جمعے که دون این فریق اند۔ و
فی الجمله دواعی را بهر داشته اند حافین حول العرش۔ و نفوس کثیره دیگر که در اصل فطرة شبیه بودند۔
بنفوس حافین حول العرش۔ لیکن سعادت ایشان را تا آنجا نرسانید۔ که در سطح نار متلاشی شوند۔
و خود را پروانه صفت بر آتش زنند۔ بلکه مثال عاشق شیدا تحدیق نظر کردند در تجلی اعظم و از خودی خود
غیبت تا پیدا نمودند و هایم گشتند۔ این جماعه مانند هوای مضی که قریب به آتش باشد۔ و کسی که نزدیک آتش
است۔ آن هوا را جدا از آتش میداند۔ و کسی که در میان او و نار بعدی و ظلمتی هست۔ شعله ضعیف قدریکه
هست می بیند۔ بسبب اختلاط این هوائی مضی با جوهر نار در نظر او فی الجمله اتحادی۔ و فی الجمله تغائری۔
پیدا کرده اند۔ یا مثل هوای مضی که بسبب شعاع شمس منور گردد۔ در مقام خود پای محکم کرده ایستاده اند۔
و فرود تر ازین نفوس دیگر اند۔ بیشتر از بیشتر که مثل ایشان مقصود افتاده است۔ با شباح و مظان
دون الحقایق و الاسرار و این جماعه مانند هوای که در حجاب از شمس بسبب انعکاس ضوء نورانی گردد
علی اختلاف مراتبها و مانند نگسها که بر سبوے شهد گرد آیند۔ بسبب بعض نداوتی از جسم حذف تراوش
کرده۔ نیز سعادتے دارند۔ این جماعات مسمی بعلیین اند۔ و هر جا که ظل علیین افتاد۔ بهشت همانست
خواه بقعۂ ارض۔ خواه موطنی از مثال۔ و در مقام علیین آنقدر رحمت و رضا و سرور و ابتهاج و
اطمینان می بارد۔ که بیان آن مقدور بشر نیست۔ و هر جا از وی ظلے افتاده است آن رحمت و
رضا ابتهاج خود را دران ظل فرستاده۔ از خطابات لطیفه و ارتفاعات جمیله بقدر طبیعت این و
بهشتی۔ زیرا که بهشتی چون با صل صورت نوعیۂ خود رجوع کند او را بصری هست۔ و سمعی و ذوقی و
شمّی الی غیر ذلک و قوی لذتی دارد رحمت و سرور تقاضا می نماید۔ که هر لذتی را قبله پیدا شود۔ تا متکامل
گردد به سبب توجه باو۔ و چنانکه اهل الله به کشف دریافته اند۔ که همیشه در عالم نفوس کثیره علی سبیل
التبدل پیدا میشوند۔ جمعی ابدال۔ و جمعی اخیار۔ و نظام عالم موقوف می باشد بر وجود ایشان۔ به

سنبیل تجدد امثال و تبدل اعراض انحنین در طلسم الٰهی و درجات شتی است - و در هر درجه واجبست
قیام جمعی - و چون وجود الٰهی فردی را از منزلت او مرتفع گرداند - و بتلاشی در نور اعظم مشرف سازد -
فردی را دیگر واجبست که بجای او ایستد - تا خلل در مرتبه لازم نیاید - مانند سقفی که بر چهار ستونی اعتماد
داشته باشد - و حکیم ما هر بجای آن ستونها ستونهای دیگر نصب کند - و آنها را از تحت سقف برآرد - و
بعض حکما گفته اند که جمعی از پرزواهتار را اهل ارض من حیث هو فلان بن فلان فراموش می کنند - و
باصل تحقق آنها در تدبیر غیب متفطن میشوند - پس لاجار برای ایشان نامی از اوصاف کامله اشتقاق
می نمایند - مثل جبرائیل و اسرافیل این مقاله هر چند بهیتها پیش این فقیر مسلم نیست - اما ماخذ و
منشائی دارد که در پیش این فقیر مسلم است - بالجمله این تجلی برنامج حقایق وجوبیه است - و فذالک تجلیات
الٰهیه و طلسم حکمت رحمانیه - اگر این تجلی نمی شد - اراده متجدده ظاهر نمی شد - و عالم شد بیطبیعت
میگشت و واجب جل مجده مدرک ما نمی نمیشد - زیرا که ادراک هر انسان حقیقت واجب را
خالی از اختلاط صورت خیالیه و وهمیه که شرح معنی اجمال کند نمی تواند درست ایستاد - و آن صورت
خیالیه را منبعی می باید - و پشت پناهی - و بجز این امام تجلیات صور خیالیه وهمیه را پشت پناهی
نمیتواند بود - و اگر این نفوس که در دواعی کلیه باشند نمی بودند - ارسال رسل و ابدال و کتب و
نصب شرایع و اهلاک فراعنه - که بر شرایع تکبر کنند - صورت نمی بست - و اگر این انجذاب غایت
نفوس بجانب تجلی الٰهی نمی بود - حشر جواب و سوال و حساب تعذیب و تنعیم - بر روی کار نمی آمد
و اگر این اطمینان و سرور با و آن صفت در علیین مستحق نمی شد نوع و تنعمات اهل جنت در
نشاه جنت مترشح نمی شد - و هر تجلی الٰهی باعتبار منکشاف بودن حقیقت واجبه را در نظر شخص تجلی
الٰهی است برای او در حق او - و در لغت او - و آن حقیقت ممثا که شرح و کشف ذات می نماید -
عرش الرحمن برای واجب - باعتبار او در حق او اینست حقیقة عرش مثالی که مستوی الرحمن آمده
ایضاً باید دانست که هر مجرد - از ماده و مده را - با بعض الوان و اشکال راهی ست بطریق محاذات
نه بطریق تلبیس - و التصاق - یعنی در تقاسم رحمت آن مجرد در عالم تجرد جای واقع شده است
که در عالم محسوس آن الوان و اشکال و اصواتها آنجا واقع است و تعبیر ازان رو در اصطلاح قدما
فلاسفه صنم و اقنوم است - محسوس صنم آن مجرد است - و مجرد اقنوم آن محسوس - در شریعت تعبیر ازان
بعرش و استوا بعرش واقعه شده - و اگر این را مثلی خواهی ترتیب اعداد را با سلک گوهر ملاحظه کن -
و صورت نباتیه را باین رنگ و شکل که بآن نوع شجر ساخته شود متحضر ساز - لامحاله صورت شجره که

مرقوم بر کاغذ است بنوعی شرح و تفسیر آن صورت نباتیه مجرد می کند ـ قصه مختصر قبله همت فتح
همین تجلی است او را می بیند و در روی تحدیق نظر می فرماید و بوی هم می گردد ـ و از وی سوال
مینماید ـ و بوی التجا می کند تا لمعه ثالثه در شرح بعض کلمات مرموزه که در بیان طلسم الهی بضرورت
گفته می آید ـ بقدر تیسیر و اتساع وقت ـ و سر اختلاف سالک عقلا در معارف الهیه زین مقاله بظهور
رسد ـ و وجه تطبیق اقوال متخالفه اهل ملت بوجه اجمال اینجا مبین گردد ـ وجه صدور طلسم الهی در مبدا اینجا
معین کرده شود ـ جمعی که نفس ناطقه ایشان بسبب تخلص از غواشی طبیعت و لو بوجه من الوجوه ـ
بجانب غیب مطلع شد ـ چیزے از کمالات حقیقت الحقایق در یافتند ـ و از چیزے غفلت ورزیدند
زیرا که احاطه کمالات آن صقع مقدور بشر نبود ـ هر یکے بحسب استعداد جبلی و کسبی به تجلی از تجلیات الهیه
و کمالی از کمالات وجوبیه روی آورده ـ و آن تجلی قبله همت او شد ـ هر چه گفت از و گفت ـ و هر
اشارے که کرد مسقط اشاره همان تجلی بود ـ جمعی در وادی کمال ابداع افتادند نفس کلیه را دیدند که
ظاهر شده است ـ در مظاهر بسیار ـ مثل امواج به نسبت بحر ترانه توحید وجودی ـ از باطن ایشان
بر آمد ـ طائفه در میدان کمال خلق دور دور رفتند ـ هر صورت نوعیه را دیدند که تقاضای لوازم خود
کرده است چه صورت عرضیه و جوهریه چه اجرام فلک چه اجسام عنصریه در تدقیقات حکمت طبیعیه
افتادند ـ و علوم نجوم و طلسم در خاطر ایشان گل کرد و فرقه در فکر کمال تدبیر فرو رفتند ـ عالم را وابسته
به تدبیر و خوابی یافتند و دیدند که آن تدبیر جلابیب صور نوعیه را گرفته است ـ و به قبض و بسط در آنها
تصرف فرموده اند ـ اجرام علویه را مطلق العنان گذاشته ـ که احکام آن علی وجهها در موالید ظاهر شود
و نه اجسام را مهمل ساخت که مقتضای انهار را استتار است بر روی کار آید هر منجم و طبیبان دیدند
که رقم غفلت شیئاً و غابت اشیاء عنک بر سیمای ایشان ثبت است از و نیز بالاتر آمدند
و اثبات حقیقت تدبیر نمودند و گروهی را بغیر سعی و فکر خود شان مدبر السموات والارض متجلی اعظم آگاه
گردانید ـ تا اثبات واجب کردند بخصوصیت فردیه و به اراده متجدده و بعث رسل و انزاع شرایع
و لقاء الله بعد الموت علی وجهها قائل گشتند ـ این راه انبیا است ـ صلوات الله علیهم و این همه
فطرتی است که خدائی تعالی را در طبیعت بشر نهاده است ـ و تکلیف بآن فرموده ـ اگر مراتب
اولی معلوم شخص باشد و در مباحث این مقام خوض نماید فطوبی له ثم طوبی له و اگر از مراتب
اولی نظر پوشد جهل بسیط باشد الجهل البسیط اقرب للخلاص من الجهل المرکب ـ شریعت مطهره مصطفویه
علی صاحبها الصلوة والتسلیمات که اتم شرایع است مباحث تدلی را ظهر شریعت ساخت که مواخذه

بران جاری است ۔ ومباحث تدبیر را بطن شریعت ولوح بهاالا اهلها واز علوم ابداع وخلق سکوت رفت تا مصلحت خلق تمام شود ۔ وارشاد عالم بوجه شایسته بکمال برسد ۔ این است منقط اشاره ما در آنچه گفتیم که قبله همت شیخ کدام تجلی است ۔ واز اینجا روشن شد که وجه تطبیق درمیان دو فریق متخاصم که یکی نسبت خلق افعال واختیار بخدای تعالی می کنند ۔ ویکی بنده را خالق افعال خودش میداند چیست ۔ اول بتلمیح صاحب شریعت به مبحث تدبیر آگاه شد ۔ قهر مدبر السموات والارض بر جمیع مخلوقات دانست ۔ وثانی بتصریح صاحب شریعت باثبات ذاتی که مثل بادشاهان رعیت خود را مکلف کند ۔ بعد از آنکه رعیت به عقل و اختیار خود مستقل باشد متوقف ماند درین مقام صنع الهی که از میان حقایق ایشان فواره صفت می خیزد ۔ حواله بذات ایشان کرده شد ۔ چنانکه در مبحث تدبیر وجود صور نوعیه وهیئات لوازم آنها مدبر بر ومربا وطرف قابل شمرده میشود ۔ مثال آنکه در حکمت خلق تعدد وتمایز موجودات اثبات کرده می آید ۔ بعد از آنکه بسطوت ابداع همه را در نوردیده است وگنجایش او وتو ومن نگذاشته ۔ هر سخن وقتی وهر نکته مکانی دارد ۔ وآنکه گفتیم که حکمت الهی اقتضای این تدلی کرد مراد ایجاد دو چیز است ۔ یکی منظر من حیث تمام المبداء مبداء کل چون بر وضع ممکن از کمال را استیعاب کرده است این نکته را هم معطل نگذاشت که لباس فردی را که اکمل افراد عالم باشد پوشیده تصرف بادشاهانه فرماید ۔ بخاطر تو نرسد که آن فرد که منصب ظهور مبداء تواند شد زید وعمر باشد لا محالة فردے باید که حکم او در جمیع ممکنات نافذ شود وهر هر ممکنی پیش او حاضر باشد ۔ وملکوت هر شئ جدا جدا یکدفعه در نظر او متمثل شود ۔ و به صفات کامله با جمعها بالفعل متصف بود ۔ فردیته وشخصیت او همین قدر است ۔ که به بعض احکام حدوث وامکان متجلی گشته است ۔ وقوسی الوجوب والامکان آنجا بهم آمد ۔ واین صفت غیر این حقیقت جامعه نمی تواند بود ۔ آری این حقیقت جامعه را عکوس ومرایا است که بقدر استعداد ماده آنجا ظهورات شتی میفرماید ونام این حقیقت نزدیک شیخ ابن عربی حقیقت محمدیه است ۔ ونزدیک این فقیر تدلی کل ۔ دیگر منظر من حیث التدبیر ۔ که عبارت از تشبح عالم بحر حقیقی است چنانکه در فروع احکام این تدلی بسط نمودیم اینجا باید دانست که هر جا که تجلی صوری در خیال کسی متمثل میشود ۔ یا تجلی معنوی در وهم کسے نمونه همین تجلی است ۔ ودر معاد هر جا تجلی خواهد بود ۔ ظل همین طلسم خواهد بود ۔ واینکه گفتیم احجار بهت پروانه صفت درین آتش متلاشی میشوند ۔ غرض آنست که علم انا منقلب میگردد بانا مطلقة غیبة الافاقة بها وسکرة الاصحو فیها الا بمنقلب گشتن جوهر ایشان بحقیقتی که جوهر عرش تواند بود ۔ در خارج ۔ واینکه گفتیم تاجج وتلهب نار متضاعف می گشت ۔ اشاره بآن است که حقیقة بسیط بر نحوهای مختلف بر می آید ۔ وهر یکے شرح کمالی که مکنون بود در غیب الغیب می نماید ۔ لامعه رابعه در بیان نسبتی که نصیب شیخ ابو الحسن شاذلی شده است در

تقاسیم رحمت الهیه مبشر بالتجا است - و بهر تقدیم - یحبهم و یحبونه - در نظم کلام الله اینجا روشن شود - و وجه
تطبیق در میان اقاویل صوفیه - که در لیشی بچیست - اینجا ظاهر گردد - و حل اشکال شهود که هر حرکت ارادیه
مسبوق است بمعرفت مراد بوجه یعتد به - اینجا سالک چه میداند آنچه خواهد رسید از ینمقاله بظهور رسد -
چون آن مصلحت کلیه اقتضاء نمود که جماعه از نفوس زکیه پروانه صفت در نور عرش متلاشی شوند تا انقیاد نوع بشر
بکمال رسد و خدام اراده کلیه که وسایط جود اند بین الله و خلیفة بظهور آیند - و درین نفوس تبدل احوال جاری
باشد - مثل تبدل عالم سقف - تشبیه شد - حال ایشان بحال هیزم - که بجهة اشتعال نار مطلوب شود -
یا زیت که برای روشنی چراغ مراد باشد - هر نفسی استعداد آن نداشت - که باین دولت رسد نفسی باید
در نهایت ذکا - و طهارت تا شایسته این دولت بود - لاجرم ازین مصلحت کلیه نقاط حقیقیه جدا شدند - و هر جا
استعداد النفسی در هیولی متحقق بود - نزول فرمودند کما قال الله تعالی واصطنعتک لنفسی - و چنانکه هر نفسی
مستعد نبود - و همچنین از هیئات و احوال نفوس هیچ هیئت استعداد آن نداشت بلکه هیئة و احوالی چند هست
که شایسته اینمقام میگردانند مدبر السموات والارض آن نفوس را از اول نشاء مدبر وهر بامی گردانید
و از حالی بحالی بهتر از آن می رسانید - چنانچه آب را در دیگ میجوشانند - و آن همه متلاشی می شود
و بجوهر هوا منقلب میگردد - از ابتدای آنکه آب یخ بود - تا آنکه هوای خالص گشت تدریجات بسیار
واقع است - همچنان این نفوس را از ان زمان که هیولانیه بود - تا آن زمان که در سطح عرش متلاشی
شد - و انانیه خود را فراموش ساخت - تدریجات بسیار است - که در شما نیاید بعض از ان قبیل که
این نفوس را علم آن حالات نبود - و اراده سلوک دران نفوس متمثل نشده بود - و بعض از ان قبیل که این
انقلاب خارجی دران نفوس اراده منشج ساخت - و علمی را فرد فرد نهاده - چنانکه و النسته باشی که
در نفوس هر جا هی منبع علمی میباشد بالجمله این تدریجات ارادیه مسمی بسلوک است و آن حالات مختلفه
مسمی بنسبتها است حالتی هست که مسمی به عشق باشد - و حالتی هست که مسمی باستغراق - و یادداشت
باشد - و حالتی هست مسمی بالتجا - وصدق - انقیاد - و حالتی هست مسمی بتخلق باخلاق الله - و اینهمه القاب
هر چند در امر جامع متساوی العنان اند - هر یکی فی نفسه معنی دارد و غیر معنی آخر - و در ازل چون نصیب
هر کسی معین ساختند - این نسبتها نیز بحسب مصلحت کلیه منقسم گشت - و این سخن بس دراز است قصه
مختصر کنیم - نسبت شیخ ابوالحسن شاذلی نسبت التجا است - و غرض از التجا حالی است شبیه بحالت
شبنم چون آفتاب بر آید - و در مقابله او از هم باشد - و نقطه نقطه او مردن گیرد - و درینحالت اگر
شبنم را علم می بود این متلاشی شدن در علم او صورتی میفرستاد - که از حول و قوت مبرا شدن است

و از کمال تعلیم شمس در خود گداختی . و تاب دیدن شعاعها ندارد . چنانکه در حالت عشق
می‌باشد . از خود ساعت بساعت نظر پوشیدن . و اگر محرکی از خارج داعیه روی اندازد
مانند شخصی که از تعب راه رفتن قوت مشی نداشته باشد و محتاج مشی شود . عجزی و نابینایی در خود دید
و این اوج نسبت التجاست . و چون بشر را طاقت دوام این نسبت نیست . و لهذا بسیاری از
اوقات فرود می‌آیند . و نمونهٔ این معنی بجای او می‌گیرند . و آن نمونهٔ الحاح است در سؤال
آنچه در دنیا و آخرت صلاح حال شخص با آن منوط باشد . بلعوم طلب خود را باز می‌کند . مانند طفلی
که در پوست آدمی دهان خود را فرو می‌برد . امتصاص می‌نماید . همچنان تمامه همت
بلعوم خود را در رحمت الهیه که باران صفت از بدلی گل می‌بارد فرو می‌برد . گویا که بجز طلب و سؤال
و الحاح و اطراح حقیقتی ندارد . اینست کنایات از حقیقة نسبت التجا . اگرچه عبارت از وی
قاصر باشد . بالجمله اینجا طلبی و شفقتی نیست . و صورت مراد جز بعض صورت اینحالت در تجلیگاه ذات نمی
نیست . چنان متبادر میشود که این نسبت باعتبار قرب تدلی اعظم فایق ترین نسبتهاست . اگر
هر نسبتی من وجه رجحان دارد . و حقیقة کتاب الدعوات که در کتب حدیث روایت می‌کنند
و کیفیت آن الحاحها و از خود گذشتنها . جز صاحب این نسبت را مفهوم نشود . چون دانسته
شد که حقیقة ولایت کششی است که از وسط تدلی اعظم بواسطه لحمت کلیه بنسبت کل افراد بنی آدم
می‌جوشد . و در ایشان شکستگیها احداث می‌فرماید یحبهم بر یحبونه مقدم آمد . و هر یکی از
اولیاء الله ازین جمله هر چه نصیب اوست بیان می‌کند . و میگوید . این است حقیقة ولایت
و تصوف و درویشی . و اینهمه بیان طریقت . از لوازم حقیقت ولایت . نه کنه ولایت
آنجا حرکت طبعی مانند حرکت ارض باسفل و حرکت نار بفوق مقدم است . و تصور او بعد از
وجود قوت علمیه . زیرا که هر کجا قوت علمیه است . ظل حال آنجا لابد واقع خواهد شد لامعه خاص
در بیان هیاکل کلیه که نسبت التجا در نفوس اکمل ورثهٔ انبیا که اقطاب ارشاد باشند آن را
احداث می‌کنند . و از ینجا ظاهر شود که الهام حزب البحر . یکی از معجزات روحانیه شیخ
ابوالحسن شاذلی است . نه الهامی از جملهٔ الهامات جزئیه . و اینجا روشن گردد سر بسیاری
از ادعیه و تصرفات که از زبان مقدس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اوقات متغایره
و حالات مختلفه برآمده . خدای تعالی چون شخصی را که بنسبت التجا ترتیب یافته باشد برای
ارشاد خلق برگزیند . و ایشان به اوراداً و قبولاً معاملها مختلفه کنند . و حاجات بشریه

و کشاکش ضروریات طبیعت الاماره از هر جانب احاطه نماید آن شخص را به نسبت هر حالتی التجائی
باشد خاص والا وی در ادراج نسبت خود از خود رفته است و از خود رفته را حاجت نباشد۔
کلیات التجاآت بیان کنیم از آن جمله طلب عصمت است۔ و معنی طلب
عصمت آنست که به بصیرتے که نصیب او شده میداند۔ که روح پاک وی را در سجن قوی بهیمیه و سبعیه
جزیره برای معالجتی محبوس ساخته اند۔ و از هر جانب این قوی سهام خاطر و دواعی بر وی می افگنند
و وی در میان این تیز باران عاجز درمانده ایستاده التجا بکرم کریم مطلق جل مجده برده۔ از حول و
قوت خود من کل الوجوه تبری نموده میگوید۔ که نسألک العصمة فی الحرکات والسکنات آه و از آن جمله
طلب کرامت است و معنی کرامت آنست که هم ملاء اعلی مثل خطوط شعاع [illegible] او می گیرد
و ساعت بساعت در نفس او الهامات از قبیل اشراق بر خواطر۔ و فراست صادقه فرو میریزند۔
و در نفوس رفیقان او الهامات لطف به نسبت او می اندازند۔ یا از عالم مثال امر را تمثیلها می نمایند
عالم شهادت و عالم مثال را اختلاط بهم میرسد۔ و خرق عادت از آنجا پیدا میشود۔ چنانکه باد او هر جانب
می وزد۔ راحتی میدهد۔ و خودش محسوس نیست بسبب ندیدن او و مدرک افهام عوام۔ و همچنان
الهامات ملاء اعلی و تمثیلهای عالم مثال۔ خودش محسوس نیست۔ و سبب وجود او بالفعل مستحضر نه۔
شبیه باتفاق است۔ و آثار او در عالم ظاهر است۔ پس احسن تعبیرات از و ریح طیبه باشد۔
این عارف روی همت بجانب قبله مقصود می آرد۔ و بزبان الحاح سوال میکند۔ وهب لنا من لدنک
ریحا طیبة اه و از آنجمله طلب علوم الهیه و مقامات سنیه کما قال الله تعالی لسید البشر علیه الصلوة والسلام
قل رب زدنی علما۔ قوت عقلیه علمیه این عارف می یابد جامع شدید الجوع از مبداء فیاض رزق
خود می طلبد۔ و آنچه طلب حالیست از مقال او تراوش می کند۔ لیکن از راه تصریح عدول کرده آیتی
که مبین نزول کتاب است۔ بر سید البشر صلی الله علیه وسلم۔ از مکمن غیب بوجهی که امهات اسماء
صفات در آن ظاهر باشد تلاوتے می کند۔ یعنی فیضی میخواهم که در نشات ولایت نمونه نزول
بهترین کتب الهیه باشد۔ بر اشرف انبیا علیه افضل الصلوة واکمل التسلیمات و آن فیض جامع
باشد مر تخلق با مهات اخلاق ربوبیه را۔ و نمونه هر اسمی آنجا مشهور شود۔ از هو۔ و الله۔ و عزیز۔ و
علیم۔ و منزل الکتاب۔ و غافر الذنب۔ و قابل التوب۔ و شدید العقاب۔ و ذی الطول متفرد
بالوهیة۔ و متفرد بمرجعیة۔ و این یازده اسم تخلق بآن اکمل احوال اولیا است۔ و این قصه پیش از
است۔ بالجمله سجده نیایش بجا می آرد و میخواند۔ تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم۔ گویا بزبان

جال می گوید شعر وفی النفس حاجات وفیکم ؛ فطانة سکوتی سوال عندکم ؛ وبیان وازان جمله طلب
بیشتر است در معاش - می داند که لابد او را معاملها باید کرد - از تجارت و زراعت - و مدانیه - و توکیل
و پختن طعام - و خوردن طعام - و با دوستان صحبت داشتن - الی غیر ذلک - و این همه اشیاء بدون
توجه مدبر مطلق - قوی طبعی و ارادی عالم را بوجه اداده این شخص نفسی برآوردنمی تواند شد - لاچار نیایش
می کند - در طلب تیسیر و چهار حالت را - که خطر آن اعظم است - ذکر می نماید - تعبی که نفس و بدن او را
دران امر میرسد - و غلطی که در فکری خیری آید - و عجزے که او را در وکلاء او را در مباشرة کارها می افتد -
و مزاحمت بنی نوع - که در جلب منافع و دفع مضار واقع می شود - میگوید اللهم یسّر لنا امورنا اه و ازان
جمله تعوذ است از ظلمة و بلاهای آسمانی ؛ و حقیقت تعوذ آن است - که عارف تدلی اعظم را یاد می کند - و انوار او را
که در عالم مبثوث است مستحضر می سازد - و بآن تلقع مینماید - گویا آن نور ظاهر و باطن او را در گرفته و هر
بلائے را دفع مانی از همان انوار بجهد همت طلب می کند - چون تحاذی عالم النفس و الشهادة امر مقرر است
بقدر قوت این نفس و شدت تلقع و تعوذ - و الهامات ملاء اعلی در باب دفع مضار او فرود می آید - پس عارف
محقق سه بار درین بحر خوض مینماید - اول بانوار نازله فی الارض - تلقع می کند - بار دیگر بحقیقت عرش
می آویزد - و سیوم باز بحقیقت واجبیه من حیث تجلیه بالتدلی الاعظم - نیایش می ورزد - می گوید -
بسم الله بابنا اه و ازان جمله طلب تسخیر عالم است - هیچ کس او بمقام ارشاد خلق منسوب نمی سازند -
مگر آنکه نفس او و خلق انسانی مدنی داشته باشد یعنی از نفس او ساعت بساعت شرارها در نفوس بنی آدم
می افتد - که غرض ازان ظهور طاعت و فرمان برداری ایشان است - مر آن نفس را - و بحقیقت این شرارها
از کوکب منیر در طالع او خواهد بود - خواه دشمن باشد - خواه مشتری - خواه زهره - و هر یکی را رنگی است
علیحده - و الکلام فی هذا الطول - و اصل تاثیر شرارهای نفس در بنی آدم - چه آن انسان مدنی که عالم بتائید
نظر او مدینه منظمه ملتئمه گردد - و چه از نفس جنبیه که مریخ محترق در وے مستتر باشد - و آن را در عرف
عائن گویند - و چه نفس جدیه که قوی از شمس و مریخ در سر او ممتزج گردد - و او را در عرف صاحب
نعمت و صاحب عزیمت گویند - تدبیر الهی آن است به حقیقت کار نرسید هرکه آن را بیواسطه تدبیر
موثر دانست - پس بنا تدبیر الهی بر تعدیل قوای عالمست - و تربیت یکے با دیگرے - تا نسبت
بخیر مطلق حاصل شود - چون اینجا موثر که غیر تنها نهادند حکمت مطلقه تقاضا کرد - که موثرے بفتح ثاء نیز
حاضر باشند - تا حکم تاثیر جاری شود - پس الهامها و احالة و تقریبا در توفیق بین المضایفین تصرف
می نمایند - و بظاهر منسوب می گردد - باین نفس - چنانکه کسی زراعت می کند و او را زارع می گویند

زمین پاک بالطبع منبت گیاه است۔ و بذر بالذات خود تولید مثل خود را خواهان۔ و آب بالخاصیة رویانندهٔ نبات۔ این بیچاره چه کرد۔ که او را زارع گویند۔ آری تقریب بعض شروط وجود مراد می کند و بهمین قدر نام زراعت بروی جاری می گردد۔ و بهمین صورت جمیع تاثیرات عالم را قیاس باید۔ خاصیة طبائع محقق هست و نور تدبیر در میان داشته تاثیر قدرت وجهیه همه را در گردن بسته۔ قال اللہ تعالیٰ افرأیتم ما تحرثون ء انتم تزرعونه ام نحن الزارعون و در ذکر حراث در فعل ایشان و زراعت در مثل الٰہی نکته ایست۔ پس دقیق۔ فتدبر۔ بر قصه مختصر نفس صاحب ارشاد مانند ماهی در دیگ افتاده بخود در خود می طپد۔ و از مبدا فیاض به لسان حال طلب تسخیر می نماید و گاهی الحاح قوم نیز تاکید آن طلب می کند۔ و آن حال در نشاة مثال ظل خود می فرستند۔ پس به لسان عجز می گوید۔ فثبتنا و انصرنا و سخر لنا هذا البحر بر نشاة کلیه ذات خود تیر بیت۔ از جهة اتساع و جمیع افراد مختلف الآثار۔ و در طلب تسخیر پایه به پایه تعمیم می کند که سخر لنا کل بحر و سخر لنا کل شیء و از انجا بدعا و بددعا بر منکران۔ و منافقان طریقه۔ و دعای نیک برای مخلصان خود۔ آنانکه بتهذیب او مهذب شده اند۔ کما الشیخ فی قومه کالنبی فی امته چون خدای تعالیٰ ولی را از ورثة الانبیا برای ارشاد خلق نصب فرماید در دل او داعیه ارشاد فرو میریزند۔ و به سعی او طریقه بر پا می کنند۔ و خانواده بروی مجتمع می گردانند۔ و آن را که مهذب شود و بطریقه او و نصیحت و نیک خواهی کند به نسبت او منصور و معاون و موفق می سازند و هر که منکر و معاند طریقه او باشد۔ یا منافق و غاش که شکوک و شبهات بهم رساند۔ مخذول و سرگشته و از کار مانده می گردانند۔ گاه باشد که این معنی در لوح ذهن مشبح شود۔ و موافق مجری عادت اللہ از وی طلب دعا کنند۔ یک بار در مقابله اعداء طریقه پای همت بر زمین محکم کرده۔ پنج آیت از قرآن که بذکر نزول قرآن حکیم است بر افضل انبیا۔ و رسوخ او در رسالت و هدایت صراط مستقیم۔ و متشعب بودن آن انزال و ارسال از عزت الٰہی و رحمت نامتناهی بجهت مصلحت راه نمودن قومی کرد۔ در بادیه ضلال غفلت افتاده و بقوة خود نمی توانند از آن مهلکه خلاص شدن می خواهد۔ و به طریق مقاله معامله خود و قوم خود مستحضر می سازد بعد از آن همت بر تشویش حال آن جماعه۔ و گردن ایشان را باغلال خذلان الٰہی بستن۔ و چشم و گوش دل ایشان را از ملاحظه که به نسبت این ولی اندیشند۔ بیکار ساختن و چون رهگذار صنعه آیند روی ایشان به شکل بد شدن و غبار دل و حقارت بر روی ایشان نشستن می نگارد۔ و برای جمعی از اهل طریقه خود که در میان خود ها نزاع کرده می خواهند۔ که رونق طریقه او را ببرند۔ ترک بغی و طغیان یکی بر دیگرے مسالت می نماید۔ پس تلاوت می کند یٰس والقرآن الحکیم آه بار دیگر مخلصین و اتباع خود را در ضمن خود

می گیرد۔ وایشان را در حمایت خود آورده۔ به نیابت ایشان تضرع و ابتهال می ورزد۔ و به حکم جوامع
صلاح دین و دنیا برای ایشان بجهد همت استدعا می نماید۔ می گوید۔ اُنْصُرْنَا فَاِنَّكَ خَیْرُ النّٰصِرِیْنَ ۵
اهل الله در مسئله دعا و التجا در امور جاریه بر ایشان مختلف شده اند۔ برشته مذهب مبتدیان که جمع همت نموده
بر یاد کرد۔ مدبر السموات و الارض۔ و اثبات قدرت کامله و تعظیم تمام او و هنوز سر قدر و اضمحلال حوادث در
نقطه قدیمه ازلیه بر ایشان علی وجها منکشف نشده۔ در سوال مبالغه می نماید۔ و برای هر حاجتی روی همت
بجانب غیب بر می دارند۔ و الحاج را از حد می گزرانند۔ و طائفه متوسط سر قدر بر ایشان منکشف میشود
و کثرت حوادث را بر رشتهای وجوب مربوط می بینند۔ و بان رشتها و ترتیبها همه کثیی و احد گشته لازم ماهیت
وجود مطلق۔ و مقتضای محتوم طبیعة کلیه می دانند گویا یک نقطه بسیط بر خود بالید۔ یک کره عظیمه پیدا شد۔
و منطقه و محور و قطبین بطریق وجوب از طبیعة کره بر روی کار آمد۔ طبیعت آن کره حرکت خاصه را طلب
داشت۔ و آن حرکات مختلفه بوحدت نوعیه یکی شده مقتضای جبلی او آمد۔ لاجرم زبان از دعا باز کشیدند
و بهمین نکته آرمیدند که حسبی من سوالی علمه بحالی و طائفة الخاصه باین علم تفصیلی مشرف شدند۔
که معلول را لابد است۔ از علت تامه۔ و آن در حق حادث بجز امور متعدده نمی تواند شد۔ بعض از ان
قبیل که اهل ارض با ختیارات و ذات الانفس ملقب می کنند۔ و بعض خواص طبیعه اگرچه سطوت وجوب در
حقیقة امر همه را یکسان شامل شده این اختیارها ایجابی است۔ صرف از مبداء فیاض بطریق وجوب
برآمده۔ گویا در خود پیچیده گره خورده۔ هاجس و داعیه و اراده تشکل شده است۔ مانند حبابی که از دریا
جوشیده باشد۔ یا ژاله و یخ و برف۔ که قطعه از آب منجمد گشته نام دیگر گرفته۔ همان وجوب حقیقی است که از میان
من و تو سر بر آورده۔ بعزم و اراده مسمی گشته۔ اگرچه باصطلاح اهل حق حواله آن به افراد انسان واقع است
و این داعیه و همت و مسالت جزو بزرگ هست از علة تامه۔ عارف محقق چون علة مساله و عزیمت خود باین نحو
ملاحظه می نماید۔ درین باب خوض می کند۔ لیکن ایفای حق او بجهة خلق نشاة البشر نمی تواند شد۔ الا وقتی که ازین
تحقیق بوجه من الوجوه نسیان ورزند و دلیرانه بخود نسبت کنند لاجرم جمع کردند در سر قدر و سیاه الحاج۔ لهذا عارف تحقیق
ابتدا می کند۔ و بجولا جمیع مقاصد و مطالب بر توبه اولی و علم واجب بعد از ان فرو می آید۔ و ایفاح حق الحاج
حذ سوال می کند۔ پس در اول مبحث می گوید یا علی یا عظیم آه بالجمله این است هیاکل نه گانه که امهات جزئیات
التجا است شیخ را استعدادی اجمالی حاصل بود۔ که این نه مقام را به تفصیل لایق شرح دهد لیکن بالفعل حاضر ش
نمی شد۔ ناگهان از غیب بروی ریختند۔ مثل منامی۔ که آنچه در یقظه با و التفات نداشت آنجا واضح شد۔
از جهة ظهور استعداد کامن بسببی از اسباب خفیه۔ مثل تعطل حواس و هیئت فلکیه و گشتن روی مرات نفس با ن حقایق

و واقعاتی که معراج روحانیهٔ عارف بالله همان است - که استعداد کامن طایفه از معارف و مقامات را مشتمل بود - لیکن بعلم تفصیلی نمی داشت - و همت او باستقلال متوجه این جانب نمی گشت - تاگهان حادثهٔ سلسله جنبان شد - و اسباب خفیه فیض مبداء آمد و این همه بظهور رسید - والله اعلم بحقیقة الحال -

لامعه سادسه - در حادثه که به سبب تدبیر ظاهر سلسله جنبان گشت برای نزول الهام این دعا بر نفس شیخ ابو الحسن شاذلی - و اینجا واضح شود - که هیاکل کلیه علوم و فیوض الهیه چه قسم برنگ اسباب نزول زمین می شود - عموم العلوم بچه اسلوب به تشخیص و تقیید مبدل می گردد - و لباس متکبر می پوشد - و از نظر نامهربان مستور می گردد - مردم سربین بالمقایسه تشخیص - علوم خمسه قران - در مقابله شبهات عرب و عادات ایشان نمی تواند این نکته را مستحب ساخت - ثقات نقل کرده اند که شیخ ابو الحسن شاذلی در قاهره بود ایام حج نزدیک رسیده - دران حالت یاران خود را فرمود - که از جانب غیب اشاره رفته است - با آنکه امسال حج گذاریم مرکب طلب کنید یاران هرچند طلب کردند نیافتند - الا مرکب پیری نصرانی - بر همان مرکب سوار شدند - چون بادبان برداشتند - و از عمارت قاهره گذشته شد - باد مخالف وزیدن گرفت - و یک جمعه نزدیک قاهره بود چنانچه که جبال قاهره در نظر می آمد - توقف افتاد - منکران زبان طعن کشادند که شیخ می گوید مرا اشاره حج شده است - حالانکه وقت نزدیک رسید - و ما اینجا در باد مخالف افتاده ایم - همین سبب قلق خاطر شیخ شد - لیکن بقوت رزانت آنرا فرو می خورد - اتفاقاً شیخ در قیلوله بود - که باین دعا ملهم شد - از خواب بیدار شد - و این دعا خواندن گرفت - و رئیس مرکب را طلب کرد - و گفت علی برکت الله بادبان بردار - گفت اگر برداریم همین ساعت باد بر روی ما زند - و ما را بقاهره رساند - شیخ گفت وسوسه را بخاطر راه مده - و هرچه می گوئیم به عمل آر - و عجیب صنع الهی تماشا کن - بادبان برداشتن همان بود - و وزیدن باد موافق بقوت تمام همان - تا آنکه رسنی که کشتی را بآن به میخ بسته بودند - نتوانستند کشاد - آن را بریدند - و بسرعة هرچه تمامتر مصحوب عافیت و یسر و سلامت به مقصد مبارک رسیدند پسران پیر نصرانی مسلمان شدند - و آن پیر نصرانی آزرده خاطر گشت - شبانگاه بخواب دید که شیخ با جماعت عظیمه بهشت میرود - و فرزندان او - همراه شیخ می روند - خواست که در پی فرزندان خود رود - ملائکه زجر کردند که آنها اهل دین ایشان نیستی با ایشان چه کار داری - وقت صبح هدایت الهی در کار او شد - کلمهٔ اسلام خواند - و رفته رفته کار بجائی رسید که صاحب مقامات عالیه گشت - و اهل آن ناحیه باو تقرب می جستند - آن هیاکل کلیه برنگ این حادثه رنگین شد - و به عوارض مناسبه آن متشخص گشت - در اول کلام علم الهی در کلام او در یاد کرد ... به سبب تلمیح که مشوش دل او بود - عصمت طلب نمود - و از انکار منکران شکایت گونه ظاهر ساخت -

و به تثبیت از قلق و غلبه بران منکران بظهور تسخیر بحر درخواست فرمود آنگاه لفظ فثبتنا وانصرنا را
تفصیلی داد که انصرنا فانک خیر الناصرین اه باو موافق ساخت۔ وسیر درینحالت و سایر حالات سوال کرد
آنگاه آیتی چند از اول یس که برای دفع قلق وحیف قالب مجرب است تلاوت نمود۔ بعد از آن آیتی چند که
در دفع اعدا۔ واشکات ایشان تاثیر وارد۔ خواند۔ آنگاه سوره غافر که بجهة حفظ مجرب است تلاوة
کرد۔ وحفظ خود را از جمیع شرور ظاهر و باطن استدعا نمود۔ این است معنی که اهل ظاهر بعلوم شریعت واقف
باشند۔ و اعمال التصریفیه را نیز دانسته اند۔ ازین دعا می تواند فهمید۔ و فرقی در معانی که در نکته سابق کردیم
و معانی که اینجا بتقریر نمودیم واضح است۔ وهمین است تنکر و تشخص و تعین عمومات۔ به سبب تقریر رنگ حادثه
که بسبب نزول علوم گردد و الله اعلم **لامعه سابعه**۔ در بیان نوع دیگر از مشخصات که باین هیاکل کالاحق شده است
از جهة قوی سیارات۔ که در نفس عارف مستتر باشند۔ و اینجا واضح شود که استتار قوی سیارات در نفوس بشر و
انتساب بعض اشیا به بعض سیارات پیش جمهور اهل وجدان مسلم است۔ لهذا در اعمال التصریفیه اعانت آن می کنند
هرچند در شریعت نفی و اثباتی برای آن حاصل نشد و اینجا روشن شود که اکثر کرامات ولی و علوم وجدانیه وی
بقدر کوکب مستتر خواهد بود۔ چنانکه امهات سفلیه در نفس موالید تاثیر دارد۔ که جاء بنو آدم علی قدر ذالک
منهم الاحمر۔ ومنهم الاسود۔ همچنان آبای علویه نیز تاثیر دارند۔ لیکن تاثیر آنها مستتر و دقیق است۔ مشابه
بسایه شخص بر زمین۔ یا صورت رائی در مرأت۔ سایه بنوعی از مناسبت با شخص رائی دارد لهذا سر و
دست و دو پای او ظاهر خواهد شد۔ و صورت مرأت با رائی رابطه دارد۔ لهذا صورت زید از صورت
عمر۔ و ممتاز خواهد بود۔ هرچند تقعر و تحدب مرأت و صقالة و صفای آن و صغیر و کبیر آن اختلافها ظاهر
خواهد ساخت۔ و اصل در انتساب منسوبات بکواکب خویش حکم طبعیه کلیه است۔ که نعم و لا نسلم را گنجایش
نیست۔ صورت نکشاف حجر را در لوح خیال ایشان به حجر که مختص ساخت۔ و صورت نکشاف شجر را
به شجر و نار را بحرارت و آب را به برودت که ربط داد۔ صفرا را میراث نار۔ و بلغم را میراث آب۔ که
مقرر نمود۔ اینهمه نیرنگ طبعیه کلیه است۔ که نقش رحمانی حمل آن کرد۔ و در جزئیات بکار برد۔ بالجمله به
اعتبار علوم وجدانیه شکی نماند۔ درانکه چون نفس کلیه نفس جزئیه می شود و صورت عالم دران مستتر میگردد
اگر در خارج آنوقت شمس در شرف خود بود۔ اینجا نیز شمسی در شرف خود است۔ و اگر زهره در بیت خود
است۔ اینجا نیز زهره هست در بیت خود۔ و تدبیر الهی با هر نفسی بقدر آنچه در وی مستتر است معامله
می کند۔ و هر معنی متضایف را مقابلی درست می کرد۔ که حکم آن جاری کرد که حکم آن جاری گردد۔ و عالم
بمنزلی قالبی است که استاد دانا آن را در نفس خود مشخص ساخت۔ و هر گلی را نظیری و هر نقوی را

و تدویری را جوانی در اول حالت مرتب فرمود - بعد از آن رشتها سرخ و سبز و سفید بوجهی گذاشت که بآن حالت در آخر امر عاید گردد - واگر نفسی پیدا کنند که در خانه نفس او مریخی باشد - ناظر به زهره - نظر مودت لامحاله در خارج واجب است - که نفسی دیگر سازند که در خانه نفس او زهره باشد - ناظر مریخ قریب به همان نسبت در نفس اول بود تا مراتب عشق بوقوع آید - واگر در بیت الاعدا کوکبی است که صاحب بیت النفس اوست - لامحاله در خارج عدوی باید آفرید - که در بیت النفس او کوکبی صاحب بیت الاعدا باشد - واگر در تعاشق زنان و عداوت ایشان بحسب ظاهر انقطاع اسباب واقع شود لامحاله الهامی و تقربی و منامی و اتفاقی از مصدر تدبیر فرو خواهد ریخت - تا آن حالت برروی کار آید - شرار ها که از نفس عارف فرو می ریزد - و در نفوس خلق و سبب اجتماع ایشان بر عارف می گردد - لابد بر وفق کوکب مستتر آن خواهد بود - اگر زحل است قطع لذت - و گوشه گرفتن - و علامت جانب قدیم بودن - در نفوس حاضران خواهد بصورت استحسان افتاد - واگر شمس است غلبه استیلائے فرمان روای - واگر مشتری است علم و شریعت - و دانائی - و شیخ الاسلام بودن - واگر زهره است مودت - و محبت - و طهارت - و اشارت غیبیه - بجانب غیب - واگر قمر است بواسطه و اصیان صاحب امر - درمیان خلق - و سفارت و میانجی بودن - و علی هذا القیاس - معامله او با مردمان - و معامله مردمان با او - و کرامات - و وقائع و علوم - و معارف او همه بهمین نگهار رنگین خواهد بود - و این سخن لبی را نهست شعب بسیار دارد - و مساعی بنی آدم در علم طلسم و اوفاق همه پرتو اوست - قصه کوتاه کنیم - شیخ ابوالحسن شاذلی از جنود زهره است اورا بر سعادت زهره آفریده اند - و نظافت و خوشی و مودت و لطف و بجانب غیب به نظرے پوشیده دیدن - و از کد و تعب و اعمال شاقه دور بودن - و به قطع لذات و تبتل بخدا قربت جستن - و به جنگ و مقاومت اعدا نه پیوستن - و نورانیت باطن و تخلق ملائک متصف بودن و قلت رذایل سبعیه و شهویه و بتری از احداث و خطرات جزئیه خلق جبلی شیخ بود - چون این دعا از صقع غیب باو متوجه شد - قوت زهره آن هیاکل کلیه را تلقی نمود - و آن عمومات را برحسب منویات خود مشخص ساخت مانند الهامی که بر فردی از افراد بشر فرود آید - و آن را خزانه خیال او تلقی کند - پس آن الهام عربی شود - یا فارسی یا ترکی - حال آنکه در حقیقت الهام معنی صرف بود - مجرد از جمیع لغات - یا مانند منامی که ملک رویا به شخصی القا کند - و آن را استعداد نفس به لباس صور مانوسه و عادات مالوفه ملبس گرداند پس محتاج تعبیر گردد - و معبرے باید که از آن صورتها انتقال کند - و به حقیقت مراد واصل گردد - پس نصرة اینجا محض ظهور طهارت و انقیاد بشراکت ثبوت آن صفت را به قهر اعدا از بیخ برکندن آنها و

نه انصفیلاتی بالکانه بر قوم - و دریمقام دعا هفت فقره که داخل است - در انتساب بزهره واقع شد
دیگ طیبه البقیه کرامت و عافیت وسلامت طلب کرد - ولیسر در جمیع امور با عافیت و تائید غیب مستلی
نمود - و اینجا عزیز و رحیم یاد می کند - نه عزیز قهار نه عزیز حکیم - در نماظر تو نگذرد - که اگر شیخ از جنود
زهره است - چرا قوی مریخ را کار می فرماید - می گوید الطمس علی وجوه اعدائنا انهم شامت الوجوه
و غنمت الوجوه زیراکه افراد بنی آدم را بلا بداست از ترکیب قوی افلاک - پس لوازم هر کوکبی ولو علی
وجه الضعف والقلت لامحاله ظاهر خواهد بود - شیخ منسوب بمریخ نیست - که فی الجمله شهرت و محافظ النظام
صنایع و انس باولاد و ازواج درو - نباشد - و هیچ منسوب بزهره نیست - که فی الجمله جنگ و
مدافعت در وی نباشد - لیکن لازم هریکی در منسوب دیگر حکم جنگ کبوتران دارد - و معاضبه
ایشان بایکدیگر و مدافعت ایشان با اجنحه خویش در خیب جنگ قوایها هم - دوست برد سباع -
درجاییکه افتاد از بیخ برکندن گنجایش دارد - والطمس اسخ علی مکانتهم - وشابت الوجوه اگر
باشد صلح هوش نیست گو یا بجهت کمال لیسر و دعت خود دور باشی می گوید - والله اعلم

لمعه ثامنه

در انواع فهم معانی از کتاب الله وسنت رسول الله که باهل الله مخصوص باشد و اینجا ظاهر شود معنی
بطون قران و هیچ گروه وسر کلمه مرتضویه و فهم فی کتاب الله اعطیه رجل مسلم - و اینجا بتفلوسید -
وجده بسیاری از کلمات صوفیه در اشارات و اعتبارات قران عظیم بجز معنی مفهوم و منطوق که اهل
لسان بآن اعتبار کنند - وکتب و رسائل برای آن مدوّن سازند - معانی دیگر است - که
اهل الله آن را بکار برند - ازان راه از لفظی به معنی انتقال کنند - که اهل علم ظاهر آن را ندانند - و
بحیرت درمانند - یا به انکار برخیزند - فی الحقیقت دلالت انتقال است - از چیزی به چیزی
بعلاقه - وآن علاقه گاهی وضع باشد وگاهی طبع - وگاهی عقل - وگاهی مانند انتقال از خاطری
بخاطری - در حدیث نفس باشد - که از صورت ذهنی به نظر آن انتقال کنیم - و باشد که ندا ورا
یاد کنیم - تا در نفس چه قدر استعداد باشد - وکدام جنس مخزون خیال بود - بالجمله ابواب کلید بیان
کنیم - و غیر آن را به ذهن سامع رسانیم - ازان جمله آنست - که هر کلامی را حالتی است - که در
نفس متکلم پیدا شده - وحامل بران کلام گشته - مثل حزن در نوح - ونشاط در اشعار فرحیه پیش از
آن کلام می شنود - وازانجا انتقال می کند - بآن حالت - وآن را بطن آن کلام می نهد - گاه باشد که
عارف این کلام را نخواند - و بخصوصیات او التفات کند ونظر او متوجه باشد - بهمان حال - واین کلام
بمنزله عینک گردد - وآن را چنانکه دیده باشی - که محبی یا عدوی کلمات لطیف یا عنیف می گوید - ونظر

و نظر این شخص مقصور باشد بر مطالعه حب و التذاذ و ازان - یا مطالعه عداوت و نفرت - آنکلمات را یاد ندارد
و به آن هیچ التفات نکند - و همچنین گاهی تلاوت می کند سُبْحَانَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ وَمَسَّنِيَ الضُّرُّ
وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِيْنَ ۞ و آن را سبب پرورش التجا و انابه همه گریختن و با او پیوستن می سازد - و آن حالت
شگرف بطن آیة باشد - گاهی گویند فلان سالک از اهل آیة فلانیه است - مراد همان حالت دارند و
گاهی در آیتی مذکور شود - ذم فعلی یا مدح معنی و مناط آن ذم و مدح وصفی باشد - که این فعل از مظان اوست
یا از جزئیات و لوازم اوست - پس نظر عارف انتقال کند - بالحقیقة کلیه - و در مقام التقاط از آیة و همان
حقیقة را ملتفت الیه می سازد - مثل عناد و جدال با انبیا در آیات قصص حضرت نوح و هود و صالح و لوط
و شعیب که مبدا ذم همان بوده است - و از آن جمله آنست که عارف اسمی یا آیتی را تلاوت می کند و اکثار
مینماید - در تلاوت آن - پس حقیقة مثالیه از صلب آن اسم میجوشد - و واقع آن به نفس تلاوت کننده یا بر
نفس کسی که تلاوت به نیت او بهت عظیم باشد - از قبیل حال ملائم نفس و آن را جمالی گویند - یا منافر
آن و آن را جلالی گویند - آن صورت شعشانیه موثره که از صلب اسم بواسطه طبیعت عالم مثال جوشیده است
عرفا بآن اعتبار کنند - و آن را از بیکے بطون اسم ذاتیه نهند - از همین جا می گویم یا علی یا رحیم فسلک العصمة -
اه - الفقر نا حافظین و هب لنا تا قدیه - و لیس ؛ غافلون و تسم الصد با بنا اه داخل است در جمال متشبه
بآن در وقت قلق و خفقان نافع خواهد بود - و آنچه داخل است در جمال از آیات و اذکار در دفع قلق سحر
بر نظمه سوره نافع است - و آنچه داخل است در جلال در قطع تعلقات قلب از اهل و اولاد و اموال نافع مثل
یا قهار ذا البطش الشدید انت الذی لا یطاق انتقامه یا قاهر و یا مذل کل جبار عنید بقهر عزیز
سلطانه یا مذل - و شرط انتفاع بهر دو فریق اکثار تلاوت است - و انتظار داشتن آن سوره مثالیه که از
صلب آن اسم میجوشد - و از آن جمله آنست که چون شخصی عملی می کند یا ذکرے می گوید ملائکه موکله بر صحیفه اعمال او
ثبت میکنند - بوجهی که ثواب آن عمل در دنیا و آخرت از گذشتها آن صورت مرقومه پیدا شود و ازین موطن آن
حضرت صلی الله علیه وسلم ثواب هر عملی جدا بیان فرموده اند - و آن صورت مرکب باشد - از اجتماع قوائیه
سبعیه و شهویه و عقلیه به هیات مختلفه قلت و کثرت و ضعف و قوت با قوت مثال - برین فقیر برای تعریف
این واقعه عملی عظیم کشادند - و آنجا انواع عملها بنظر آمد - و اخلاط هر عملی که چه قدر قوت شهوت دارد - و چه
قدر سبعیه و از قوت عقلیه چه قدر با او مجتمع شده است نمودند و قوت مثالیه که در وقت اضمحلال نسمه پیدا
میشود - دیگر است - و قوتیکه در مبداء اوست دیگر - اینجا همان مراد اول است قصه مختصر گاهی از صواب کلمات
کلمات الهیه معنی باشد غیر محسوس - همراه نفس تلاوت کننده از قبیل سرور و ابتهاج یا لطافت و باریک شدن

نفس یا نورانی شدن او - عارفان را معنی آیه گویند - از این قبیل وسبحان الله والحمد لله وغیر آن را
معنی است خاصیه - گاهے ذکری را تعیین کنند وگویند فلان عارف را نور این ذکر پیدا شده است - و او از اهل
این ذکر است - وآن نیز یکے از بطون آن ذکر باشد - و از آن جمله است که بعض اسما و بعض آیات دلالت میکنند
بر بعض صفات الٰهیه - وتخلق بآن صفات در نفس عارف کیفیتی ظاهر می کند - آن کیفیت یکے از مدلولات آن
آیه و اسم باشد - وگاهی کیفیت ثبوت آن صفت ذات الٰهی را در مدرکه و واهمه متخیله این شخص حاضر میشود و حواس
باطنه را فرو می گیرد وآن را باصطلاح عرفا مراقبه و آن آیت را تجلی معنوی آن آیت گویند - هرگاه عارف آن
آیت را خواند آن کیفیت بفهمد - و بآن کیفیت انتقال نماید - یا دلالت کند - بر مقامے از مقامات سلوک -
مانند توکل و رضا و صبر - وآن مقام یکے از مدلولات آیت باشد - مانند آن که سابق اشاره کردیم -
که آیت حٰمٓ تَنْزِيلُ الْكِتٰبِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ اه دلالت می کند - بر عظم حالات اولیا که تخلق باین
یازده اسم باشد - و مانند آن که حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ
دلالت می کند بر مقام توکل و آیت اِنَّ وَلِيِّـيَ اللّٰهُ الَّذِيْ نَزَّلَ الْكِتٰبَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّٰلِحِيْنَ - بر حال
تولیه - یعنی توجه همم ملاء اعلیٰ بجانب حفظ این شخص - و تلاوت مثل این آیات جالب باشد این حالات را
و تذکر و بینه باشد نفس را برآن - و از انجمله آنست که حالات مرسلین را نمونه ایست - وآن حالات اهل ارشاد
است - از اولیا و سابقین را نمونه ایست وآن ابرار و اصحاب یمین اند - پس آیتے یا حدیثے که در آنجا
ذکر مرسلین کرده باشند - تشبهی می کند - بر حالات اهل ارشاد - جائیکه حالات سابقین ذکر کنند انتقال کند
ذهن بجانب حالات ابرار و اصحاب یمین - و از همین جا گفتیم که از اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ
عارف جالیه اصحاب ارشاد فهم می کند - و از تلاوت این آیات بحقایق پے می برد - و از انجمله آنست
که اهل اعمال تصریفیه از فحوای آیتے بدون ملاحظه سیاق و سباق و بدون نظر در شان نزول مضمون فهم
کنند - و بنوعے از تدبیر یا دعوت بلکه مدبر ساختند - بکار برند و آن انتقال شبیه باشد - بانتقال بقول گیرنده
از کلام شخصے مثل خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَّلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيْمٌ ط مسبوق است - برائے بیان حال کفار - اما بطریق فال اسکات اعدا و تصرفے در نفس ایشان
کردن که از ایذای شخص باز مانند - می فهمد و مثلاً اَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاۤءَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ كُلَّمَا
اَوْقَدُوْا نَارًا لِّلْحَرْبِ اَطْفَاَهَا اللّٰهُ برائے تفریق اعدا و تشتت امر ایشان بکار می برد وَهُوَ الَّذِيْٓ اَنْزَلَ
السَّكِيْنَةَ برائے دفع حزن و ازاله رجیف قلب هُوَ الَّذِيْٓ اَلَّفَ برائے تالیف مصاحبین - از همین باب
است استعمال اِنَّا جَعَلْنَا فِيْٓ اَعْنَاقِهِمْ اَغْلٰلًا الآیتین در همت بر کف اعدا از معادات - حالانکه مراد

بیان عناد قوم و عدم فهم دقایق دین است - و از ان جمله آنست که نفس عارف حامل کیفیتی باشد از توحید و انس و هیبت و مانند آن دران حالت کلامی از قرآن یا حدیث بروے القا کنند - از بیان کیفیة نفسانیه و ازین آیت یا حدیث خاطرے متولد شود از معارف و نکات این مقام - و آن را اعتبار گویند شبیه بانکه سرایندہ قصه لیلی و مجنون می سراید و مستمع احوال اقبال دادبار محبوب خود یا مرارۂ احوال فراق مستحضر می سازد و بآن انتقال می کند - و او را وجدے و ضعفے میگیرد - وحقیقت علوم فایضه از مبداء فیاض دو قسم اند قسمیکه بغیر سلسله جنبان خارجی بر وفق استعداد نفس او نازل شده - وقسمیکه آن را سلسله جنبانی از شنیدن آیتی یا حدیثی یا مثلی از امثال بنا بر بوده است - و در هردو در فیضان از مبداء فیاض متساوی القدم است اینجا غلط یکے - و تصرفات فکریه نیز بے سرو پا را بمنزله اعتبارات شیخ ابن عربی نداتی زیراکه امر اصل فیضان الهام است و ذکر آن آیت بیان تقریب فیضان چنانکه گاہے صورت واقعه بخصوصیا تها ذکر کنید تصرفات فکریه کجا و الهام ربانی کجا - **لامعه تاسعه** در معانی مقطعات قرآن عظیم و اینجا واضح شود که قول اہل مفسرین که اینها اسماء سور اند - محقق است لیکن تسمیه اینها بوصف کلی است مثل تسمیه بادشاہ و وزیر و عالم و قاضی بخصوصیت فردیه - و نیز واضح شود که ایراد شیخ ابوالحسن بعض مقطعات را درین حزب بکدام جهت بوده است از دقایق علم عربیت آنست که چند ماده از لغت متفق می باشد - در بعض حروف ما به الاتفاق برای مفهوم عالم واقع شود - و ما به الامتیاز برای خصوصیت معنی ماده - مثل نون و فا که صورت بر آمدن چیزی است از لفق و نفر و نفق و نفد و نفع و نفث و نفط و نفس و نفخ و نفذ و نقص و نفع و نقل و نفد و نفی همه متفق اند - در معنی خروج - و هریکے از دیگر امتیاز دارد - در تحصیل معنے مبهم - بصورة - خاصه - و گاه باشد که با دمیم را عوض از فا گیرند - بجهته سعه یتی بودن و قرب مخرج - مثل سرو نبق و نبش و نبت و سر و تبع و مع و نبص و نما و نم و نمص و نمس - و گاہے قلب کنند - و در معنی نیز فرقی نهند - انچه در جبذ و جذب کرده اند - مثل عنف و عفص و این و من اینجا متصف بسبب مضطر میشود - یا آنکه نو مرا یک معنی است لطیف - و آن خروج و انتقال است از محلی بمحلی - و همچنین ہا را در ضمایر غائبه استعمال کنند - بانواع مختلفة - و معنی آن همه راجع باشد بذاتی متعین بنوعے از یقین - که از نظر غائب باشد - و همچنین در هل و همر و همس و هرب و هبط بنوعے از مناسبت التفات مرتبه غائبه کنند از ان جهته که ابتلاء حرکت از ان مرتبه بوده است به چشم محسوس - و میم اشاره بعالم محسوس است - از جهته اجتماع صور شمسی در یک محل - لهذا در تثنیه و جمع ہما و هم گفته اند - چنانکه درین کلمات دانستی - و هرب گویا مقلوب بهراست - همچنان قاف اشاره به این عالم محسوس از جهته بعینه سعی فیض و فیص و قرب و قسر و قهر و قبس و قصد و نقب و نقر و نقص و انقض همه بمعنی

خروج و حرکت بطرف جسمی شدید بقصد تاثیر درو ے ۔ و بقر و لقبم و قطع و قسم یک امر محسوس را منتشر
ساختن در جائی متعدد ۔ آمین همان هاست ۔ چون نوعے از شعشان او را منظور دارند ۔ و حا همان ها بست ۔
چون قصد ظهور و بروز با و ضم کنند ۔ حم و حما و حیا و حتا ۔ و این سخن بس دراز ست ۔ قسه مختصه کنیم کهیعص
کاف مثل قاف است ۔ یعنی صورت بست اینعالم ۔ دران مداخلت کند ۔ ها یعنی معنی که در غیب ملکوت
متحقق شده بوجود اجمالی ۔ یا بمعنی توجه سریان و منتشر شدن و در ضمن عالم غیب گشتن ۔ عین یعنی حقیقة
مثالیه که در غایت شعشان و پیراضیه باشد ۔ صاد یعنے حرکت بجانب فوق که از نفوس کامله افاضل افراد بشر
واقع شود ۔ یا بحرکت از حضیض بشریه باوج ملکیه ۔ توجهی از وجوه مناسبت و مشابهت انتقال کنند ۔ حاصل
آنست ۔ که تفسیر میکنند تسمیر نشات را یا آنکه مداخلت کند درین نشات همم ملاء اعلی و حمله عرش ۔ و خواص صور
مثالیه اسما و ایات و همم و ادعیه نفوس کامله بنی آدم ۔ و باین اشیا نشات مسخر شود ۔ طس طا یعنی علم فخیم
سین سریان کند در عالم ۔ حم حا یعنی متعین در غیبت ملکوت تلبس بقصد ظهور متوجه شود ۔ میم یعنی بعالم
محسوس متدنس ۔ که صور ظهر الکمه در هم پیچیده دارد ۔ عسق ع یعنی بغایت شعشان بے ملاحظه ظهورش
سریان کند و قاف یعنی درین عالم شدید نامی گره خورده و سخت شده ۔ حاصل معنی آنست که فیضی از عالم علی
نازل شود ۔ و درین عالم او را مسخر گرداند ۔ و قوة او را متلاشی سازد **لمعه عاشره** ۔ در حقیقة دعوت
ملکیه و اشاره اجمالی بشروط آن ۔ و اینجا واضح شود سر بسیاری از اعمال تصریفیه و کیفیات و شروط آن که اهل الله
بآن تصریح و تلویح کرده اند ۔ حزب البحر از باب دعوت ملکیه است ۔ و دعوت نام صلبیه است ۔ که بسبب آن نظام
عالم موافق شود ۔ با مراد دعوت کنند ۔ و این تدبیر صلبیه بطریق غلبه قهر بر نظامیه عالم نمی باشد بلکه خود را و احوال خود را
مناسب می گرداند ۔ به مصلحت کلیه زیرا که اصل نظام عالم وابسته بتدبیر الهی است و معنی تدبیر موافق گردانیدن
طبائع و خواص صور نوعیه میشود در عالم است بخیر مطلق ۔ و آن را قاعده است که تمامها مقدور بشر نیست لیکن به حسب
تجرید و الهام نکته ادراک می کنند ۔ مثلاً طبیعت دریا آنست که خشب را غرق نکند ۔ و طبیعت باد تقاضا می کند
که اگر در یا زمانے به پیچید و گره خورد میل قوی بسمت مقابل خود ازان حادث گردد ۔ چون اینقدر ظاهر است و
بتجرید دریافتند حیلہ ساختند که مرکبے از خشب بنا کردند ۔ و بادبانے بوجه خاص برافراشتند ۔ پس آن طبیعت
دریا و باد کار خود کرد ۔ اما بوجهے که بمراد ایشان موافق باشد ۔ و آن حمل انتقال و کشیدن آنهاست ببلدی معین
همچنین صاحب دعوت بعض اعمال و اذکار رهبته مخصوصه میکند ۔ که آن بهیات مناسبت دارد بملائکه یا قوی افلاک
پس تدبیر الهی بعد این اکساب و هیات اقتضا می کند که بروے قابض گردانند ۔ بعض منوبات ملائکه یا
قوی افلاک و صورة حال شبیه می گردد ۔ یا آنکه منخوت در بعض اجسام احداث کنند ۔ و ازان جا آثار نارية بظهور رسید

ازان جهته کنار با سخونته دوستی دارد - فی الجمله جالب اوست - این ست معنی دعوت علی وجه العموم
معنی دعوت ملکیه - و علی وجه الخصوص آنست که داعی بتشری می شود بملائکه سفلیه مابین السماء والارض تصرف
کنند بوجهی از وجوه مشابهت - و داعیه مراد درخاطر خود می گردد - بوجهی که مناسب است به داعی بلکه
نه بوجهی که مناسب است بد واعی بهایم و آن تشبه را تقویة می کند باعمال البسیار - که وجود آن بعینه در ملائکه
دانسته است باوجود نظر آن - و آن داعیه را تقویة میکند بتلاوت اسما و آیات - که بطریق تقول دلالت
میکند - بر نوع آن داعیه و بعض منسوبات آن کوکب - که مراد داعی از منسوبات سعادت اوست بکار می برد
و اوقات اجابت که در شرع لطلاب آن تخصیص کرده اند مخصوص می گرداند - باین اعمال - پس به سبب این مجموع
عالم متاثر میشود - بواسطه تدبیر الهی ازان داعیه چنانکه متاثر می شود از دواعی ملائکه - و رنگ آن داعیه
الهاما و احالة در عالم فرو میریزند - و همچنان رنگ داعیه این داعی در عالم فرو ریزد - و پس گویند دعوت
دعوت مستجاب شد - و عالم را تسخیر و تصرف نمود - ازین تقریر ارکان دعوة ملائکه واضح شد - که پنج اند تشبه
بملائکه - و تحمل داعیه - در خاطر خود و چشم همت بمراد دوختن و تلاوت اسما و آیات مناسبة کردن و تلبیس
هیات منسوبه بسعادت آن کوکب نمودن - و اختیار اوقات اجابت و انتشار روحانیه اعمال تصریفیه که
از اصحاب دعوت ملکیه منقول شده است - مثل ابوالحسن شاذلی در کتاب جلیل و مثل ابوالعباس
بونی در شمس المعارف همه مشحون و مقرون برعایت این شرط بهگانه اجتهاد را در اختراع اعمال تصریفیه
راه کشاده است - مانند استخراج اطبا نسخهای قرابادین را - بالجمله آنچه در شریعت امر کرده اند - در روز
جمعه از غسل و لبس احسن ثیاب و استعمال طیب و تکبیر مسجد که انموذج است از اعتکاف و باستغفار و به
درود مشغول بودن و نماز نفل گزاردن و خطبه شنیدن و فرض جمعه بجماعت عظیمه گزاردن همه از
قبیل تشبه بملائکه است - این فقیر را معلوم شده است که در وقت اول طلوع صبح صادق تا اسفار مقابل
صبح نشستن - و چشم را بآن نور دوختن و یا نور را مکرر گفتن تا هزار بار کیفیت ملکیه را قوت می دهد -
و احادیث نفس را می نشاند والله اعلم و تبری از فضول ثلث معده و امراض عقیه و مویه اختیار اغذیه
لطیفه سبک بر معده که کیلوس آرام دهنده و کیموس صالح پیدا کند و از احادیث نفس دور بودن و خطره
جماع در خاطر نگزرانیدن - تشبه بملائکه را پرورش می دهد - داعیه بهیمیه از خواهش نفس شهویه و سبعیه باشد
و داعیه ملکیه در عقل باشد به سبب معرفت انتظام خیر - در مراد - و از تلبیس بهیات کواکب آنست که
مسدس بسعادت شمس منسوب است - مثمن بسعادت مشتری - و مخمس بسعادت زهره - و مثلث به
سعادت قمر - و از اوقات اجابت لنصف لیل - و وقت طلوع صبح - و برآمدن آفتاب - و وقت

زوال شمس از کبد سما و وقت غروب آفتاب و او تا دهٔ عشرهٔ اخیرهٔ رمضان و ساعت مرجوهٔ جمعه
و لیلة البرأت ـ و عشرهٔ عرفه ـ و بعض اهل دعوة اوقات نجومیه را اعتبار کنند ـ و مختار همان است
که اول گفتیم ـ و از هیأت ثمار خوش مزه و درختان مثمره حاضر کردن ـ و از ینها در اعمال تصریفه
معونته جستن بسعادت مشتری مناسب است ـ و طیب نباتی بسعادة زهره قریب است ـ و خاک
مقبرهای قدیم و پر طیور وحشی مثل کرگس به زحل نزدیک است ـ و خون خروس و جلود سباع و لحم
مجهول بهایم بمریخ متواخی **لمعه حادی عشر** ـ در بعض خواص حزب البحر ـ این فقیر به نور
توفیق دریافته و بیان طریق استعمال آن به وجه کلی حکم حزب البحر در اکثر اعمال تصریفیه باری است
اما طریقش آنست که بشناسد فقرهٔ را که مناسب حاجت اوست و شناختن این معنی بمشاهدهٔ صوره
مثالیه که در خیال تلاوت کننده از اکثار تلاوت آن متولد میشود ـ و معرفته بمناسبت او به کواکب
و منسوبات آن باشد ـ بعد از ان تقویة کند تاثیر این فقره ـ و بتصور مراد خود در ضمن تلاوت آن
فقره هر بار که آن فقره بخواند همان صورة در خاطر گذراند ـ و به تکرار آن فقره این تکرار کند آن کامه را
هفتاد بار یا هفت بار یا هر قدر که نفس او منشرح شود ـ و آیتی که مناسب اوست همراه او تلاوت کند ـ
و مکرر کند تلاوة او را یا اسمی که مناسب اوست همراه او مکرر کند ـ بعد از ان حزب را به آخر رساند ـ
و باک نیست اگر بر بعض مواضع تنبیه کنیم ـ پس تا رحیم ـ معین است به حفظ و فهم و عدم تاثر از وساوس
و هواجس و همچنین تنزلت العصمة همین فوائد دارد و لقد حق القول الی ظلما حجابست از عیون ظلمه و
همچنین بسم الله بابنا تا محفوظ و ایضا لقد حق القول برای اسکات اعدا و اضرار ایشان مفید است و همچنین
الطمس الی یرجعون و برای تسخیر ملوک و امراء و غلبه در حرب و کشاد کار بسته که تدبیر آن بنظر نمی آید ـ
و مرض صعب که علاج آن میسر نشود در لفظ فثبتنا الی ملکوت کل شی و طلب نفقة الغیب و طلب کشف امر
آینده و طلب انواع کرامات مثل اشراف بر خواطر و مشی علی الماء و غیر آن در هب لنا الی قانیه و
آیتی که مناسب نفقة الغیب است اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء الآیة و ختم برای برآمدن
حاجات و کفایت مهمات اللهم یسر لنا امورنا اه و تالیف زوجین متناشزین و شخصین متخاصمین در
مرج البحرین یلتقیان و اگر کسی مغلوب حالی باشد که حفظ آداب شرع به آن حال متعسر شود همین
آیة را اکثار کند و تخیره کریزه در جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشینا هم فهم لا یبصرون
و اسکات اهل خصومت در لفظ حم حم تا لا ینصرون و حرز از آفات دزدان و ظالمان در بسم الله
بابنا و برای دفع چشم زخم و سحر و همت اهل همم در ستر العرش و طلب علم لدنیه در حم تنزیل الکتاب

دفع سموم و سباع و اوجاع در بسم الله الذی لا یضر هفت و گیرد کاییدین در لاحول ولا قوة بهزانسے
حموری پنج و خانه و هر چه ازین قبیل باشد در الفصرنا لیکن دشمن باید نوشت حفظا متعه و اتمسه فالله
خیر حافظا نفقة الغیب ایضا و دران ولی الله در دفع جن و مثل ان حسبنی الله برای خراب دیار اهل فرق
از مقبره قدیمه خاکی بگیرد و سقفی سازد و بر یک جانب بنویسد شاهت الوجوه و قد خاب من حمل
ظلما و بر جانب دیگر و لو نشاء لطمسنا الی یرجعون و دران خانه اندازد ـ و برای هزیمت اعدا
همین آیت را بر دو جانب علم بنویسد و بحضور ایشان بگشاید و همچنین نصر الفصرنا برای هیبت در قلوب عسبت
حمحمحم تا لا ینصرون در بهترین ساعتی نوشته بر عضد خود بندد و برای درد زه هفت بار
ملمع کند و هب لنا بعد از ان اذا السماء انشقت و اذنت لربها وحقت و اذا الارض مدت و القت ما فیها
و تخلت سه بار و برای زن دم کند برای عنین هفت بار و هب لنا صد بار یا قوی و این مبحث بغایة
طویل الذیل است ـ کلام جزئی دران موقوف بر سامع میگذاریم و من تعجب میکنم از کسی که در اول و آخر
حزب البحر اعتصام و اختتام میخواند و از جهة کسر قوت بعض حروف جلالیه ادعیه جمالیه میخوانند ـ نمیداند
که شیخ از جهة اتساع علم خود همه مراتب را خود رعایت کرده است ـ ابتدا می کند یا علی یا عظیم اه و اختتام
مینماید حسبی الله و بسم الله الذی لا یضر ولاحول ولا قوة در جنب هر کلمه جلالی دو چند آن کلمه جمالی می آرد ـ

لمعه ثانی عشره ـ در اسناد حزب البحر و اینجا مبین شود که غیر اسناد ظاهر طریقی دیگر هست اهل الله را
در امثال این امور شناختنی باجازت حزب ـ شیخنا ابوطاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی قال قرأت حزب البحر
علی الشیخ احمد النخلی و اجازنی به بحق روایة و اجازة علی شیخه الشیخ عیسی المغربی و قد اخذ الشیخ عیسی المذکور
عن ابی الصلاح علی بن عبد الواحد الانصاری عن ابی العباس احمد المقری عن عمه سعید بن احمد المقری عن
ابی عبد الله محمد بن محمد بن عبد الجلیل التلیسی عن ابیه عن ابی الفضل محمد بن احمد بن محمد بن مرزوق الحفید ـ
عن ابی الطیب ابن علوان التونسی عن ابی الحسن محمد بن احمد البطرنی عن ابیه عن ابی العزائم قاضی بن سلطان
خادم الشیخ ابی الحسن الشاذلی عن الشیخ ابی الحسن علی بن عبد الله بن عبد الجبار الشاذلی و ایضا اخذ الشیخ
احمد النخلی عن الشیخ محمد البابلی عن الشیخ سالم السنهوری عن النجم الغیطی عن شیخ الاسلام زکریا عن العز عبد الرحیم
بن الفرات عن التاج عبد الوهاب بن علی السبکی عن الشیخ بن عطاء الله عن الامام الشیخ احمد بن عمر المرسی
عن ابی الحسن الشیخ علی الشاذلی نفعنا الله تعالی به آمین و هذا اسناد صحیح قلما یوجد فی الدنیا مثله ـ لیکن این
فقیر را در حزب البحر اسنادی دیگر هست و آن اینست که اقامت کردند این فقیر را در مقام شیخ ابوالحسن شاذلی
و به تجلی که قبله همت شیخ بود متوجه ساختند و به نسبت شیخ متلبس گردانیدند ـ و بر مزاج شیخ برآوردند ـ

و مقتضای آن تجلی و آن نسبت را مبسوط نمودند - و حزب را بمنزله کره ساختند برای مشاهده صقع اعلی تلقیة منی و منی
اخذته و نفسی کانت فی عطائی مهدیتی پس یک دفعه علوم بسیاری ازین گونه مشهود گشت و در وقت تحریر بر هیچ
محفوظ ماند بکار بش آمد تمام شد مقدمه بتمامی دوازده لامعه الحال در مقصد شروع کنم **مقصد** در شرح کلمات حزب البحر
از ترجمه تحت اللفظ و نکات شرعیه متعلق بآن کلمات و تفصیل انچه این کلمات متضمن آنست بر وفق قول ابو دردا
فقیه نمیشود مرد تا آنکه یک آیت را بر محامل بسیار ننهد و نکات متعلقه بآن از علم اشارات و تعیین معانی لن به
اعتبار اعمال تصریفیه تا مبین شود که کدام کلمه صلاحیة کدام مطلب دارد والله اعلم یا علی یا عظیم یا حلیم یا
علیم انت ربی و علمك حسبی فنعم الرب ربی و نعم الحسیب حسبی تنصر من تشاء و انت العزیز الرحیم
ترجمه ای بلند مرتبه ای بزرگ قدر ای بردبار ای دانای اسرار تو پروردگار منی و علم تو باحوال من کفایت
کننده من است پس نیک پروردگار است پروردگار من و نیک کفایت کننده است کفایة کننده من نصرت
میدهی هرکرا خواهی و تو غالب مهربانی **لامعه اولی** شیخ در اول کلام خواست که توجه کند بجناب الهی به اعتبار
بعض اسما که از تفاصیل آثار مدت اعظم مشتق است و نفس خود را بجنباند و صفت شهود والتجا که در نفس کامن است
مستحضر سازد که بهترین اسباب اجابة استحضار اوست **لامعه ثانیه** شیخ ابتدا کرد باین چهار اسم زیرا که متخلق بود
باین چهار اسم پس ذکر این چهار ابلغ است در جنبانیدن نفس و استحضار انچه در روی کامن شده متخلق است به علی
به اعتبار تعلق همت او بحقیقت تدلی اعظم و گرمستن همت او از جمیع انچه در سموات و ارض است از اسباب علویه و
سفلیه و نفوذ نظر او از تدبیرات جزئیه مبثوثه در عالم بسوی تدبیر کلی اجملی که از میان عرش فواره صفت میجوشد و به
عظیم باعتبار ظهور عظمت او در ملک از جهة انقیاد جمعی از عباد الله صالحین مر او را و در ملکوت از جهة انتشار ذکر
او در ملائکه زیرا که همم ملاء اعلی متوجه شده است بتیسیر و تکمیل او و از آن همم نداوتی در نفوس ملاء سافل سرایت
کرده است و انجا الهامات منعقد گشته شاهد این مسئله حدیث صحیح نزول قبول در سما و ارض به ندای جبرئیل
میتواند شد و به حلیم به اعتبار غلبه خلق حلم بر مزاج شیخ زیرا که از جنود زمره است بر خود ساعت باساعت
می بالد و بدر خود می درخشد نه به دیگرے از نفوس حاضرین التجا می کند و نه با کسی مناقشه دارد و نه طلب
انتقام از کسی مینماید و به علیم به اعتبار استیفار قسطی صالح از علوم شرعیه کسبیه و از علوم وهبیه لدنیه و ابتهال
دارد به آن علوم و می بیند که آن همه از میان نفس او میجوشد اینجا باید دانست که تدلی اعظم بوجهی از وجود
تشبیه بمنزله مرآة است هر عارفے که به آن روی آرد نخست همان اسما که در اصل جبلة مجبول بحث او بآن
منبسط گشته است می بیند غالب بر کلام او شرح و تفصیل همان اسما خواهد بود اگرچه سعة علم او به همه اسما رسد
لامعه ثالثه شیخ باین کلمه که انت ربی و علمك حسبی اه یاد میکند حقیقت نسبت التجا و آثار او را زیرا که

حقیقت این نسبت معرفة ربوبیة است واعتماد کلی بدان کارساز خود گرفتن او را و آثار این نسبة ظهور
تولیة الهیة است و جمیع آنچه باین شخص منسوب بود لیکن درین نسبت سه جزاست بمنزلهٔ آنکه شهد را با روغن و مشک خلط کنند
و سوم منه از روغن باشد و حلاوة از شهد و طیب از مشک - و از ترکیب سه حالت مطلوبه بهم رسد همچنان معرفة
ربوبیة از شهد است و اعتماد کلی بران کار قلب است و بآن راضی بودن و به آن متلذذ گشتن و از همه آنچه
تصور کرده شود این ربوبیة و این اعتماد را بهتر دانستن کار روح است به اجتماع این هر سه حالت اتصال
بهم رسد و همچنین هر نسبتی از نسبات معتبره شامل هر سه کیفیت می باشد و به نزدیک اجتماع آن اتصال بهم رسد شیخ
می خواهد که اشارهٔ اجمالی کند بهر یکے از کیفیات ثلث تا نسبت خود را به جمیع اجزائها مستحضر سازد - در لفظ
انت ربی معرفة ربوبیة را یاد می کند و در لفظ و علمک حسبی اعتماد خود را و در لفظ فنعم الرب ربی و نعم الحسب حسبی
التذاذ بآن معرفة و اعتماد + **لامعه رابعه** شیخ در محل استعطاف و تمهید مسئله اسم رب را اداه کرد - زیرا که رب مقتضی
تربیت و تکمیل مربوب است و ایصال بدرجه کمال و اجابت دعای حالی و دعای قالی که ظل دعای حالی باشد از وی
می خیزد مانند آنکه هر برگ با طبیعت شجریه راهے دارد و مادهٔ جسم برگ از همان راه می رسد نام آن راه به اعتبار
طبیعة شجره ربوبیه است و به اعتبار برگ التجا و سوال استعدادی این برگ دائما مثل طفل پستان تربیت می کند و
پستان تربیت شیر خالص می دهد اگر این برگ را قوت ممیزه می بود آنرا در قوة علمیه ظلے می فرستاد و آن سوال
قالی می بود در نفوس ذوات الاختیار آن عزیمت و همت که فی الحقیقة ترشح نداوة جبلی است تاثیری دارد و آن
جزء هزارم است از غلبه تامه وجود مرادات او + **لامعه خامسه** شیخ به این کلمه که علمک حسبی نفس خود را مقام
توکل و تفویض یاد می دهد طلب مراد خود از بنی آدم مظنه نسیان توکل هست - ازین حاجت جهة شارع قبیل طلب
حاجت صلوة و دعائی مشروع ساخت تا تریاق آن زهر قاتل باشد - همچنان عارفے که بمرتبه جمع الجمع رسیده
است و تسبب با توکل در حق او نزاع نمی کند و سوال تفصیل مرادات از رویة قدر حجاب نمی شود تحت سلسله
مقام توکل را در خود می جنباند - و نفس خود را برای او متنبه می سازد - تا نباشد که در تفصیل سوالات از صدق
مقام خود فرود آید این جنبانیدن نفس او را بمنزله صلوة الحاجت است و مشابه تریاق + **لامعه سادسه**
شیخ درین مقام تخصیص می کند به ذکر کلمه را که در وقت القاء در نار از زبان حضرت خلیل الله علیه السلام بر جسته است
که حسبی من سوالی علمه بحالی و سر درینجا آنست که چون کامل به کلمه از کلمات التجا کند بحضرت غیب و آن کلمه مقبول
شود و همه ملاء اعلی متوجه شوند به انجاح مراد و آن کلمه را عظمتی در ملاء سافل پیدا می شود و نخست عمال
او به شعشانیة هرچه تمام تر می نویسند و از انجا مثل ترشح نداوة عسل از جسم خزف چیزے در نفوس جماعات از
ملائکه سرایة می کند و همه بعظمة آن کلمه آشنا شوند و اهل ارض را برای التجا وسیله بهتر ازان میسر نیست و اینجا سر

فهذا اهم اقتداء روشن شود و فضیلت ذکر به التجا آت انبیا خصوصا بهان نظم که در قرآن عظیم حکایت کرده شده نه لفظ عبرانی و فارسی از اینجا واضح گردد اهل دعوة را به آن اعتنا عظیم باید کرد مثل دعوة ذی النون لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و دعوة ایوب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین و دعوة زکریا یا رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین و دعوة حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و دعوة حضرت موسی ان معی ربی سیهدین در مقام جمال و ربنا اطمس علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم در مقام جلال و دعوة حضرت عیسی ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا و دعوة حضرت نوح انی مغلوب فانتصر در مقام جمال و رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا در مقام جلال و دعوة آدم ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین الی آخر و ذلک لامعه سابعه نصرتے که در جنود زهره متصور است و طلب استعدادی و سوال لسانی اصحاب آن مزاج وے را اقتضا می کند کمال استغنا است از خلق و به جانب خود از غیر او بے نیاز شدن و آنکه مودة و لطف و در نفوس خلق افتد من غیر تخصیص تا او به وجه تعظیم پیش آیند نه قهر و افنای ایشان و نه تصرف مالکانه بر ایشان و نه قصد بالاصالة به جانب افراد بشر بخصوصیاتهم ـ

چون به لحاظ جماعه که نصرت بر ایشان شود اینجا ضعیف است شیخ نگفت تنصر من آشاء علی فلان و فلان و علی اعدائه و علی قومه زیرا که اینجا مقصود حسن و کمال شخص است که به سبب بعض افراد بشر روشن شود نه تحزیب منصور علیه تنکیس حال او و مقهور شدن او + لامعه ثامنه کسے که از جنود زهره است اگر حجر بحث او منضبط گردد بمعرفت اسما به لفظ عزیز رحیم یا به عزیز غفار خدا را یاد می کند نه بعزیز قهار نه به عزیز حکیم زیرا که عزتے که از منسوبات زهره است از جهة رحم و لطف و مودت می خیزد نه از جهة قهر و حکم و عزت از جهة قهر و شکستن اعدا از منسوبات مریخ است و عزة به صفت حکم و سلطنت و فرمان روائی از منسوبات شمس است لیکن رحیم اعم است از غفار زیرا که رحم چون متقضی شود به ترک مواخذه بر ذنوب بلکه ذنوب را از نفس او افشاندن و از هم پراگنده کردن آن را مغفرت گویند شیخ اعم را بر اخص اختیار کرد و ترجیح داد اینجا باید دانست که قرآن عظیم فهرست کمالات جمیع افراد اکمل است لهذا یکجا عزیز قهار گفته اند یکجا عزیز حکیم و یکجا عزیز غفار و هر کاملے بحسب مقام خود متمسک میشود به آیتی و آن آیت تلاوة او باشد و وی از اقطاب آن آیت باشد + لامعه تاسعه باید دانست که این فقره داخل است در جمال به این معنی که صورت مثالیه که از مطلب این فقره سے جوشد

مناسبت دارد باصلاح نفوس بہ تربیت آنہا پس صالح آنست کہ اگر پادشاہی یا ہر رئیسی کہ باشد از خاطر او داعیہ بر آید کہ رعیت با او موافقت کنند و بر او مختلف نہ شوند و با او راہ محبت سپارند و بر دفق شرع وعقل تربیت او بظہور آید خدا تعالی از غیب کارہای او بسازد باید کہ بر این فقرہ مواظبت کند و بر وے اعتماد نماید فنسأل اللہ العصمۃ فی الحرکات والسکنات والکلمات والارادات والخطرات من الظنون والشکوک والاوھام السائرۃ القلوب عن مطالعۃ الغیوب ـ ترجمہ یطلبیم از تو نگاہداشتن نفوس خود در جمیع حرکات وسکنات کہ از جوارح ما پیدا شود و در جمیع سخنہا کہ از زبان ما بر آید و در جمیع داعیہا و خطرہا کہ در ضمیر ما حدث گردد از مزاحمت اعتقادات فاسدہ واز مزاحمت تردد و تحیر خاطر و از شر اوہام آن اعتقادات و ترددات واوہام کہ میپوشند دلہا را باز داشتہ آنہا را از مطالعہ علوم حقہ و تدبیر با حکمت کہ در غیبت مستقر است وعوام آنرا نمی بینند و نمی دانند +

لامعہ اولی ـ اعتقادات حقہ و باطلہ وتواجس خطرات بر راہ صواب باشند یا بر راہ خطا جندی است عظیم از جنود اللہ کہ بر نفوس بنی آدم خدا تعالی بر گماشتہ است تا ایشان را بہ درجات قرب وہدایت رسانند یا بدرکات بعد وضلال تحت صور علمیہ در قوی باطنہ مرتسم می شود وقوۃ قلب با او یار می گردد واز ین ہر دو رغبت بچیزے و نفرت از چیزے متولد می گردد وآن رغبت ونفرت با دیگر با مزاج قلب وطبع و مدرکہ می آمیزد و متاکد میشود و روان می گردد وبسوی دل پس دواعی کہ ارادات تعبیر از ان است و حدیث نفس کہ خطرات کنایہ از وست بر روی کار می آیند اگر این نفس حامل اعتقادات حقہ است وشک وتردد وتحیر گریبان او نگرفتہ است واوہام مشوش او نیست ہمہ امور بہ نہج صواب باشد وعاقبۃ کار قرب ونجاۃ پیش آید واگر اعتقادات فاسدہ در نفس متمکن است وتحیر و تردد وعجز واوہام مشوش او شد مال او ضلال وفسق وبعد باشد ہ از خیالے فخر شان وننگ شان + وز خیالے صلح شان وجنگ شان ؛ جرأت وجبن وسخا وبخل وظلم و وعدل ہمہ نیرنگ ہمین چند است ودرمیان چند خیر وچند شر مقابلہ ومقاتلہ واقع است یکے غالب آید ودیگری را منہزم می سازد لہذا شیخ اول چیزیکہ در سوال بہ آن اعتنا کرد اصلاح حرکات وسکنات ودواعی خطرات است **لامعہ ثانیہ** حقیقت اعتقادات فاسدہ آنست کہ جزم کند بہ امرے بخلاف واقع وحقیقت تحیر وشک آنست کہ عاجز شود

از ادراک حقیقة یا قوة خیالیه و وهمیه گریبان قوه مجرده گرفته باشند و او را فرصت اطمینان
با مور حقه ندهد۔ و حقیقت اوهام آنست که احتمال ضعیف در متخیله و وهم او پیدا شود و نفس را از اطمینان
و رغبت کلی باز دارد و مثال مزاحمت این اشیا حرکات و سکنات وغیر آن را آنست که شخصی مثلاً جهاد
کفار یا نهی منکر می خواست اعتقاد باطل مثلاً کفار و عصاة جاری اند بحسب قدر ازلی منع آنها چرا کنم
مزاحمت کند تا عدم مطاوعة وهم و خیال مر مواعید الهی را که در باب جهاد نهی منکر وارد شده زحمت
رسانند یا وهم غلبه کفار و عصاة مشوش سازد و هم چنین کلمه حق گفتن را این اشیا مزاحمت میرسانند
و همچنین ارادات و خطرات را دیده باشی که آدمی تمام شب در مقدار گورے خفته می ماند و اورا
بآن سبب هیچ اذیتی نیست اما چون بر ذهن او وهم مسلط شود که مر الطریق برآمدن از اینجا ممکن نیست
قلق شدید می کند بلکه نزدیک است که بمیرد و آدمی بر قدر یک جذع مبسوط در زمین آمد و رفت می نماید و اگر
همین جذع را بر دو دیوار نصب کنند وهم سقوط دامنگیر او شود و هرگز بران نتواند رفت بلکه اگر بر دو پایش
ضعیف شود بے اختیار ساقط گردد **لامعه ثالثه** اعتقادات فاسده و تخیلات و اوهام باطله را دو
خاصیت است یکے باعتبار مبدا و آن آنست که حدوث این اشیا بسبب اختلاط قوی بهیمیه و سبعیه
با عقلیه میشود و آن را در ملکوت اصلی نیست که خلیه آن اصل فرود آمده باشد قال الله تعالی او مثل کلمة
خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار بخلاف اعتقادات حقه و
اطمینان که نفس ناطقه مقتضی آنست بحسب جبلة و انصباغ بصبغ جبروت و ملکوت منبع آن می شود
بحسب کسبه قال الله تعالی کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی
اکلها کل حین باذن ربها و دیگر باعتبار تاثیر در حال این شخص که فرع وجود اینها است و آن
ستر قلوب است از مطالعه غیوب و دور افتادن شخص از مطالعه کشف و انس که بسبب اثر پذیر شدن
نفس از ملکوت و جبروت می آید۔ شیخ همین خصلت اخیره را ذکر می کند۔ زیرا که وی در حالة شکایت
است از هجوم این امور و مزاحمت آنها افعال جوارح و افعال قلب و لسان را و این علة تخصیص ذکر
اوست۔ بحسب تقاضای کلام۔ و برای آنکه شیخ از آن جماعة است که چشم همت دوخته اند تبدلی اعظم و
التفات به ادنی و دیا ب مقتضی نسبت شیخ نیست و این علة تخصیص ذکر اوست بحسب باطن
فتدبر۔ **لامعه** سوال عصمت همه بنی آدم را یکی از امهات است تخصیص جماعة که در سلوک راه
تصوف در آمده یا توقع در آمدن دارند اعتنای ایشان بسوال عصمت زیاده تر خواهد بود چه عارف
مقتدا که شیخ کامل و مکمل باشد و چه مستانف مبتدی که شروع در سلوک صراط مستقیم می کند۔ و چه عوام

قوم که عارف مقتدا می خواهد که ایشان را به تصرف خداداد در راه مستقیم داخل کند - هر سه فریق به سوال عصمت
در مجاری احوال احتیاج شدید دارند - ازین جهت شیخ اول چیزیکه از خدای تعالی طلب کرد عصمت در
حرکات و سکنات و کلمات و ارادات بود به سبب کثرت ابتلا به امثال این امور - ها معه خاصه
عارف مقتدا هر چند لطائف او به نور صبغة الله مهذب شده در تولی الهی در آمده و پناه به فیض خاص برده
بند حادثه کثیرة الوقوع او را پیش می آید - از انجمله آنکه قوة یقین در سر او مستقر باشد اما خیال و وهم مطاوع
آن سر نشود و حالت اتصال بهم نه رسد و آن را تفرقه گویند و شک محققین که در حدیث شریف
آن را به حضرت خلیل الله نسبت کرده اند همان ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - نحن
احق بالشک من ابراهیم اشاره میفرمایند به آن آیت که ارنی کیف تحی الموتی قال اولم
تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی پس ایمان به استقرار یقین در سر تمام شود اما اطمینان بغیر مطاوعة
وهم و خیاله و موافقه زرانه قلب با او میسر نیست و از انجمله آنست که در وقت وجع شدید یا فقر مقلق
سر به الیقین خود مستقر باشد و قلب به او موافقت نکند و مقام صبر میسر نگردد و گاه باشد که
احادیث نفس مستولی شود و حلاوت مناجات را مزاحمت نمایند و از انجمله آن است که مبشر شود
به بشارت اجمالی به مطلوبات خیر و طبیعت بشریه با او ممتزج گردد و انجاز موعود از طرق بسیار خیال او
مرتسم گردد چنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در رؤیا دیدند که ظهور دین ایشان در هجرت باشد بقریه
ذات النخل و هم گاهی به جانب یمامه رفت و گاهی به هجر و در حقیقة آن مدینه مطهره بود و آیة وما ارسلنا
من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته در ینباب نازل شد
در ذیل این بحث میباید دانست چنانکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم گاهی از عمل به عزیمت فرود می آمدند
به اباحات و مکروهات عمل میفرمودند تا بیان شریعت بر وجه اتم واقع شود و آن مباح و مکروه
در حق ایشان یکے از عزایم بود - به جهة تعیین بیان شریعت به آن همچنین در احوال و مقامات خود گاهی
خدای تعالی فرود می آورد به بعض مواضع سافله و بر سفول آن متنبه میساختند تا آن صورت یادگاری
باشد و عبرتے اهل ارشاد را از امة و حقیقت آن سفول کمال علوست زیرا که قضا کرده میشود به آن حق
جمیع لطائف و تمام کرده می آید به آن جارحیة مصلحة کلیه در قیام به امامت جمیع کمل علی اختلاف طبقاتهم
در ینباب است ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا ولا تطرد الذین یدعون
ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة حیوة الدنیا
و از انجمله آن است که گاہے اهل ارشاد را در وقت همت بستن بر کاری یا وقت وعظ

وسخن گفتن برعامه و هم اختلاف قوم در کلام او و استبطاء مدعوالیه مانند آن در می گیرد۔ چنانچه حضرت
یونس را اتفاق افتاد و جمع دل بدست نیاید و کار پیش نرود و این ست منطعان اکثریه تشویش
اهل ارشاد ۞ لمعه سابعه مستانف مبتدی را محل مزاحمت ظنون و اوهام بسیار است از ان جمله
آن وقت که در ذکر و اوراد مشغول شود و نمایشے از معاملات قلب و روح و سر و غیر آن نه بیند و
آن سبب قلق و اضطراب و یاس گردد و از ان جمله آن وقت که به اصل نسبت حضور مشرف گردانند
لیکن از طبیعت نفس دخانے مظلم برخیزد و آن حضور را برهم زند بسبب غیبته ماده هنی جمع شود
یا بسبب کثرة اخلاط ردیه از سودا و دم غیرطبعی یا بسبب الف و عادت با اشیاء محسوس در یحاله
قلقے عجیب عارض گردد بلکه در بعض احیان خطره کشتن خود پیدا گردد و از انجمله آن وقت که لطیفه قلبیه فی الجمله
آگاه شود به نسبت حضور شرف گردد و آنجا حیرتے و دهشتے دامن او گیرد و این حیرت با حضور
حالتے دهد و وی آن را توحید وجودی داند و از ان جمله آن وقت که سر اضمحلال اشیاء در عین و احده و ظهور
امر واحد در صور شتی بروے منکشف گردد و هنوز سر ارتباط الاحکام به هر حقیقتے ظاهر نه شده باشد
پس به حیرت در ماند و گاه باشد که از ربقه شرع و عقل بر آید و شطح گوید و در عمل خیر تقاعد کند و از انجمله
آن وقت که سر توحید افعالے فی الجمله منکشف گردد و سر اسباب هنوز منقح نه شده باشد که نفی نسبت
کند و باشد که با آمرین بمعروف و ناهین عن المنکر مجادله کند و بقدر تمسک نماید و ازین جنس
است حدیث مرتضی رضی الله تعالی عنه که انما انفسنا بید الله فتلا النبی صلی الله علیه وسلم
وکان الانسان اکثر شیء جدلا و این در ابتدای سلوک حضرت مرتضی کرم الله وجهه بود ۞
لمعه سابعه عوام اقوام را بیش از بیش مزال اقدام پیش آید از انجمله آن است که ولی مرشد را آمیزش
با احکام طبیعت بینند که گاهی جایع است و گاہے ظمآن و با وجاع و شبق و حر و برد و شفقة ازواج
و اولاد و مانند آن مشغول شده در اعتقاد ایشان فتورے واقع شود مالهذا الرسول یاکل الطعام
ویمشی فی الاسواق و از ان جمله آنست که موعودی را درنگ افتد و استبطاء آن حمل کنند ایشان بر سوء ظن
حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا ای ظن المومنون من القوم ان الوحی لم یطابق
الواقع و از انجمله آنست که از ولی مرشد طلب کنند کرامات و تصرف در بعض امور و از وی آن تصرف ظاهر نه
شود و آن بر بدگمانی و سوء اعتقاد حمل کنند و فی الحقیقه بر بر دلے آن کرامت ظاهر کنند که مناسب کوکب مستتر
خواهد بود و غیر آن در قرآن عظیم چندین جا مذکور است اقوام انبیا بر ایشان اقتراح معجزات میکردند و نمی یافتند و
از انجمله آنست که اختلاف معامله این ولی با اولیاء دیگر مطالعه نمایند چه در احوال و مقامات و چه در سلوک با خلق الله

ولی باشد متوکل و ولی باشد متابب و ولی باشد میشود بخلق دو من کشیده از صحبت ایشان بحیرت درنانند
لامعه ثامنه ——— گاهی از تدلی کل فرود می آید نوری خاص و احاطه میکند جمیع قوی شخص را و
اشاره بهمین معنی است انچه در حدیث آمده اللهم اجعل فی بصری نورا و فی سمعی نورا آه وچون
این نور متمکن شود در قوی شخص عصمت حاصل گردد و نسبت فعل بوجه من الوجوه بجنای جل وعلا متحقق
گردد کما جاء فی الحدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و کما جاء فی
القرآن العظیم ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی
و آن حالهٔ عجیبه که مخصوص کمل افراد بشر است بطنی است از بطون این فقره **لامعه تاسعه** - شخصی که از حال
نیک بحال بد افتاده باشد مثل تبذیر و فسق وهو یا جبن و عی دارد یا حدیث نفس او را پراگنده
دل کرده باشد این فقره بغایت مناسب اوست اکثار تلاوت این فقره ازین بلاها خلاص
خواهد ساخت ؁ فَقَدِ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا **ترجمه** باین سبب سوال عصمت می کنم که
هر آئینه امتحان عظیم پیش آمده است مسلمانان را و جنبانیده شده اند جنبانیدن سخت و سوال عصمت
میکنم دران وقت که می گویند منافقان و آنانکه در دلهای ایشان بیماری است وعده نداده بود
ما را خدا و رسول او مگر بطریق فریب دادن **لامعه اولی** فا در فقد بجهة سببیه است و
وقوع مردم در بلائی و شیوع آن بلا سبب سوال عصمت میتواند شد و عطف واذ بر معنی کلام متقدم
است زیراکه وقت سوال عصمة وقت ابتلای مومنان است و هم وقت انکار منافقان و ابتلا
سبب نشد مگر بوصف اقتران در وقت لهذا در امثال این مواضع وقت را بجای سبب ذکر می کنند
چنانچه در لما و اذا دانسته باشی لهذا عطف یکے بر دیگرے باعتبار معنی بآن دو وجه صحیح است
و اینجا شیخ موافقة نظم کتاب الله قصد کرده است غیر آنکه بجای مبتلا لک فقد آورد تا ربط او بکلام سابق
ظاهر شود + **لامعه ثانیه** - نزول این آیت در قصه احزاب بود وقتیکه کفار محاصره بر مسلمین کردند
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخندق متحصن گشتند و رسد منقطع شد و حالتی شدید پیش آمد مومنان هرچند
تصدیق موعود محکم داشتند اوهام و خیال ایشان مطاوعت نمی کرد و بلاحظه اسباب مغایبة خود اطمینان
بوعده غلبه میسر نمی آمد و منافقان زبان طعن کشادند هرچه نمی بایست گفت گفتند در حال نصرة
الهی دررسید ریحی که تشویش حال کافران و تقویة امر مسلمانان می داد وزیدن گرفت و بر جلوه ریح آن
بلا منکشف شد و آن مصیبت منقطع گشت شیخ همین آیه را اینجا نهاد می که در + **لامعه ثالثه** غرض

از یاد کردن این آیة و این قصد دو چیز است یکی آنکه ادب سؤال کننده و پناه طلبنده آنست
که حالة مطلوبه یا حالة متنافره را پیش نظر خود مستحضر سازد در وقت سؤال و تعوذ تا همت. وی بهمان
حالة برسد که اصل در تاثیر دعا و همت است در حدیث شریف آمده و اذکر بالسداد سداد السهم بالهدایة
هدایتک الطریق پس شیخ به ذکر این قصه مستحضر میسازد پراگندگی دل اصحاب خود و طعن منافقان طریقه خود
از ان حالت منافره می گریزد و التجا به کرم الهی می برد. چنانکه گفتیم که سرگذشت انبیا با اقوام خود ها
مذکر احوال اهل ارشاد می باشد دویم آنکه در ضمن تذکر این قصه اسباب جا را قوة می دهد و تار های
حبل حسن الظن را بهم می تاود گویا می گوید همان صفت که مرا این حالة پیش آمده بهترین انبیا را پیش
آمده بود و کرم کریم مطلق تلافی و تدارک آن فرمود امید محکم دارم که بهمان دستور دستگیری من
کند و رد فی الحدیث حسن الظن بالله افضل الاعمال **لامعه رابعه** باعتبار اعمال تصریفیه این فقره حسبنا
دو معنی دارد یکی آنکه شخصی را حزن دل و پراگندگی خاطر به احادیث نفوس و هجوم خطرات گرفتار
کرده باشد علاج آن خواهد پس این فقره بخواند با ضم فقره لنا لک و اکثار کند آن را دیگر آنکه شخصی
بارسی را حادثه واقع شود که دوستان موافق او با دشمنان منافق او در شان او قال و قیلی پیدا کنند و
وی تدارک این خلل خواهد این فقره را با ضم فثبتنا و انصرنا و سخر لنا هذا البحر بخواند و مبالغه کند در خواندن
آن در وقت تلفظ این فقره تا شدید صورت دوستان و مقالات ایشان یاد کند و اشاره رد و
ابطال کند فثبتنا و انصرنا و سخر لنا هذا البحر کما سخرت البحر لموسیٰ و سخرت النار لابراهیم و سخرت الجبال
والحدید لداود و سخرت الریح والشیاطین والجن لسلیمان و سخر لنا کل بحر هو لک فی الارض و السماء
والملک والملکوت و بحر الدنیا و بحر الاخرة و سخر لنا کل شیء یا من بیده ملکوت کل شیء **ترجمه**
پس پای برجای دار ما را و یاری ده ما را و مسخر گردان برای ما این دریا را چنانچه مسخر ساختی
دریا را برای حضرت موسی و مسخر ساختی آتش را برای حضرت ابراهیم مسخر ساختی کوهها را و آهن را
برای حضرت داود و مسخر ساختی باد را و دیوان و پریان را برای حضرت سلیمان و مسخر گردان برای ما
هر دریائی که آن بملک تست و در تصرف تست در زمین و آسمان و در عالم ملک و عالم ملکوت و دریای
دنیا را و دریای آخرت را و مسخر گردان برای ما هر چیز را ای آنکه بدست قدرت اوست فرمان روائی
همه چیزها **لامعه اولی** هر چند سبب ورود الهام قصه دریا بوده است اما از بحر جائز است که نشاه کلیه
که مشتمل بر افراد مختلفة الآثار باشد یا کاری که موقوف بر افعال بسیار باشد اراده کنند لهذا شیخ
در آخر دعا می گوید و سخر لنا کل بحر و بحر الدنیا و الآخرة داعی را باید که وقت تلفظ سخر لنا هذا البحر ...

مراد را به خاطر گذراند مرض طبیعت باشد یا کار بسته که تدبیر آن نداند یا حرب بین القومین ؛
لامعه ثانی معنے تسخیر نشاءه از نشات آنست که از ملاء اعلیٰ الهامات و احالات برای فائده
این شخص و تمشیه مراد او در آن نشاه جاری شود تا طبایع و خواص این نشاه بالنفس داعی مراد
او تنافی نه کند مثلاً حضرت موسیٰ اراده داشتند که از قوم فرعون خلاص شوند احالات هم ملاء اعلیٰ باد
مخالف را در میان اجزاء دریا در آورد تا هر ناحیه از دریا مانند طور عظیم در استاد و حضرت ابراهیم
را در آتش افگندند هم ملاء اعلیٰ افاضه بادی شدید البرد از طبقه زمهریریه بران بقعه ارض
فرمود نار منطفی شد و برد و سلام گشت و برای حضرت داؤد و جبال و حدید را مسخر ساختند
که جبال تسبیح ایشان را جواب گویند و مقصود ایشان از تحسین در حرب و پیدا کردن معیشته
اهل و ولد باسهل وجوه حاصل شود و ریح و شیاطین را مسخر حضرت سلیمان ساختند تا هر جا
میخواست به او میرفت و هر کاری که اراده می نمود دیوان بعمل می آوردند **لامعه ثالثه**
ذکر این پیغامبران و آنچه خدائتعالیٰ مسخر ایشان ساخت برای دو وجه است یکی آنکه مراد را
مستحضر کرده شود و در پیش چشم آورده شود دیگر آنکه رجای حصول مراد قوی گردد بمثل آنچه در فقره
فقد ابتلی المومنون تقریر کردیم باز تخصیص این چهار پیغمبر بجهته آنست که قصیص ایشان مشتمل است بر
تسخیر هر چهار عنصر بحر و نار و ریح خود ظاهر است و جبال و حدید غالب در ان ارض است و
معدود از ارض و شیاطین در ترکیب ایشان ریح غالب تر است و بعد آن آتش چون زیر
آسمان غیر عناصر اربعه و مرکب از ینها موجود نیست هر چهار را ذکر کرد و بعض مرکبات را نیز گویا
می گوید همه عناصر را و مرکبات را برای خاصان خود مسخر ساخته ؛ **لامعه رابعه** - در اخبار
وارد شده است که چون بنده نان را تناول کند سیصد و شصت کس در انجا سعی کرده اند تا
بدهان او رسیده اول ایشان میکائیل که قاسم ارزاق و مهیا کننده مطر است و آخر ایشان
خباز و این مثلی است که ضرب کرده شد برای افاده آنکه تسخیر یک نشاءه برای بنده از بندگان
خدا متوقف میباشد بر تسخیر نشات بسیار بعض آن را بنی آدم می دانند و بعض نشات بمنزله ماده
آن نشاه باشد و بعض متلازم و متجاور و بعض متمم آثار او مثلاً خدائتعالیٰ تونگری را برای فقیرے
مسخر ساخت تا هدیه فرستد اینجا هزار نشاه مسخر شده است تا این هدیه بدست فقیر افتاد
زیرا که نخست قوة علمیه این تونگر می باید که صورة فقر حاجت او و فائده عطای او بفهمد بعد از ان قوة
عازمه با او یار شود و تقویه آن خاطر کند بعد از ان ملے از هر جهته پیش او گرد آمده باشد تا هدیه

فرستادن میسر آید - بعد از ینهمه خازن را بآرام می سازند که معطل نه کند و سرکشی نورزد و رسول را مقهور
می سازند تا غلط نه کند و رنگ نورزد و الی غیر ذلک مما یطول ذکره شیخ چون اینهمه معاملها به علم لدنی می شناسد
و در سوال تعمیم می کند که سخر لنا کل بحر و سخر لنا کل شئ و کلمه ثانیه اعم است از اول زیرا که بحر نشاء کلیه
مجموع کل را گویند و شی بر فرد جزو هم اطلاق میتوان کرد ❊ **لامعه خامسه** شیخ در لفظ کل بحر هو لک و بامن
بیده ملکوت کل شی استحضار می کند قدره وجوبیه قاهره بر هر چیز را و فائده استحضار آنست که صدق اتحاد
حسن رجا متحقق شود اینجا باید دانست که هر چیز را ملکوتی است خاص و شریعتی است خاص زیرا که صورة
نوعیه و صورة شخصیه هر چیز مقتضیات دیگر دارد و قبض و بسط صفات هر نشاة هر طبع آن نشاة خواهد بود
و تجلی اعظم را چون نفس کلیه از ذات بحت قبول کرد مانند مراة صورة آفتاب را لامحاله شائع شد قهر او در
جمیع آنچه در نفس کلیه پیدا خواهد شد و در هر چیزی از راه همان چیز درآید و فعل خاص وی که قهر است هر جا
برنگ همانجا رنگین گشت قهر خاص هر چیز ملکوت آن چیز است ❊ **لامعه سادسه** گاه باشد ملکوت
مثال را برای شخصی مسخر کنند نه ملک شهادت را پس در مثال قضا کرده شود بوجود غنائی او یار یاست او
بمرتبه از مراتب و قوی فلکیه که در طالع شخص آفریده اند آنرا کوتاه سازد پس در خارج پیدا نشود الا ربع
آن و همچنین گاه باشد که تدبیر سماوی را بر وفق مراد شخص منبسط سازند و تدبیر ارض تنگی تقاضا کند پس
حکم عدل مدبر السموات والارض آن باشد که مقبوض کرده شود حکم تدبیر سماوی را بقدری که با تدبیر
ارض مناقضه نه کند مانند تقاضا کردن قوی فلکیه با مرض شخصی حالانکه در حبشه متولد شده است بعض اهل الله
باشند که صورة مثالیه را دریابند بوسعة تمام و گمان کنند که بقدر اتساع و انبساط آن صورة مثالیه در خارج
حادثه خواهد شد و از ان خبر دهند و بحدس مقدار آن حادثه تعیین کنند و غلط شوند شیخ بسبب اتساع علم لدنی
که خدا تعالی او را داده است این امور می شناسد لهذا می گوید و سخر لنا کل بحر هو لک فی الارض و السماء والملک
والملکوت ❊ **لامعه سابعه** تسخیر بحر دنیا عبارت از اثر پذیرفتن نشات دنیاست از همم ملاء اعلی تا
سعادة دنیویه مثل کثرة اموال و اولاد و اصحاب و طول عمر و انس خاطر و اطمینان نفس و تیسیر امور معاش بوجود
آید و تسخیر بحر آخرت عبارت از انست که عبادات این شخص علی وجه التمام در صحیفه عمل او ثبت شود و محبطی آنها
ناقص نسازد و ریح طیبه از علیین در صورة این عمل درآیند و آن را نموی دیگر دهند تا هر ساعة بیالد و بیفزاید
فی الحدیث یربیها کما یربی احدکم فلوه و در روز حشر قوة مثالیه علی طبیعتها آن را شرح نماید و منفسخ گرداند ❊
لامعه ثامنه - اگر جمعی را با اعدای خویش جنگ واقع شود و هر یکی بحسب طاقت خود عدد عدد مهیا
کنند و بجهد همت غلبه بر دیگری بخواهند این فقره صالح آنست که بکثرت تلاوت آن در عین حرب لطیفه

غلبه پیش آید و فتح برا عدا متحقق گردد و هم چنین چون کار بسته که او تدبیر آن عاجز شوند و مرض صعبی
که اطبا از معالجه آن در مانند پیش آید بسبب اکثار تلاوة این فقره لطیفه غیبیه کشاد این کار بسته و شفاء این
مرض عضال بر آن میسر شود من حیث یحتسب او لا یحتسب آن سر بظهور رسد کهیعص ٣ انصرنا فانک خیر
الناصرین وافتح لنا فانک خیر الفاتحین واغفر لنا فانک خیر الغافرین وارحمنا فانک خیر
الراحمین وارزقنا فانک خیر الرازقین واحفظنا فانک خیر الحافظین واهدنا
ونجنا من القوم الظالمین — **ترجمه** — در عالم شهادة در می آید صورة غیبیه که در ملکوت معنی
مصور شده است پیش ازین و سرآیة می کند در انجا و بشعشانیة و کمال غلبه ظهور می نماید مقالات کمال
نفوس بنی آدم نزدیک عو ایشان بجانب قدس و اینهمه شرح تسخیر و بیان بعض صور وقوع اوست یاری ده
ما را زیرا که تو بهترین یاری دهندگانی و بگشا کارهای بسته برای ما زیرا که تو بهترین کشایندگانی
و بیامرز ما را زیرا که تو بهترین آمرزندگانی و مهربانی کن بر ما زیرا که تو بهترین مهربانی کنندگانی — و
روزی ده ما را زیرا که تو بهترین روزی دهندگانی و نگهدار ما را زیرا که تو بهترین نگاهدارندگانی و راه بنما
ما را و خلاص کن ما را از دست ستمگاران **لامعه اولی** چون در اول کلام مذکور شد فثبتنا وانصرنا
وسخر لنا هذا البحر ؛ شیخ خواست که آنرا شرحی و بسطی دهد — پس سه فقره آورد انصرنا آه وهب لنا الی آخره
اللهم یسر لنا آه زیرا که در مقام تضرع و ابتهال هر چند الحاح و تکرار بیشتر — بر جای اجابت نزدیک تر ؛
لامعه ثانیه این فقره گویا صورة سعادة زهره است و حامل بر آن نیست مگر طبیعت زهره که
در مزاج شیخ مستتر است — اینجا باید دانست که الهامات عالیه که بر کمل افراد بشر نازل میشود — با خود مستعجب
می سازد — بعض خواص کواکب را — در انجیل مذکور است — قصه که حاصلش آنست — که در هیاکل بعض
مردم کبوتران میفروختند — غیرت الهی بجوش آمد — و نفس حضرت عیسی را ذرا مقتضای حکم این غیرت جارحه
خود ساخت — حضرت عیسی لسعی تمام خرکره را حاضر ساختند — و بر وی سوار گشتند — و حواریان طرق
طرق گویا در رکاب ایشان روان شدند — و بهمین هیئت در ان هیاکل در آمدند و کبوتر فروشان را
زجر و توبیخ بسیاری کردند — و هیبت الهی بران جماعه افتاد — و از ان کار باز آمدند و بعض بگریختند
و این واقعه یکے از وقایع عظام بوده است — که انبیاء سابق بآن بشارت داده بودند و در کواکب
حمار در کلام خود کنایه بحضرت عیسی می کردند — و رنیو اقعه از حضرت عیسی مشتری که در برج حوت باشد —
بود — و این صورت به آن مشتری مناسبت تمام دارد — گویا در دیوان کواکب از دواوین ملکوت
ثبت شده بود که شخصی از منسوبات مشتری که در حوت باشد و کرام الهی و جارحه از جوارح عنایات الهی

گرود وچون داعیه درخاطر حضرت عیسیٰ فرود آمد با خود مستصحب ساخت ـ تمام صورت آن مشتری را ـ
واین نهایت صدق است چنانکه نهایت صدق آئینه آنست که تمام هیئة رائی در وی ظاهر شود بکم و کاست
برین قیاس درین دعا که از معراجات روحانیه شده است تمام سعادة زهره بر روی کار آمد با خود
درخشیدن و بر وصف محبت و لطف مرجع جمهور انام گشتن وگشادگی کارهای بسعه دیدن تا الم انتظار نکشد و
دور شدن گناهان و الواث و احداث و رحم الٰهی وسعة رزق و حفظ و هدایت همه از نیرنگ اینقام ست
لامعه ثالثه چنانکه این فقره مناسبت دارد به سعادة زهره همچنان راستا راست نمونه است برای
خالقی که افراد بشر را در علیین پیش خواهد آمد ـ رحمت الٰهی ایشان را در برگرد ـ پس آنجا ابتهاج مقدس که تعبیر
ازان به نصرت توان کرد خود بر خود درخشیدن مانند درخشیدن شمع کافوری ـ وکارهای متعلق باین
شخص از غیب گشاده شدن و بتری از هیئات غاسقه سفلیه که مغفرت تعبیر است ازان وانجذاب او
به جانب قدس به وصف انس و میل جانب مقدس به او بوجه افاضه خیرات که تعبیر ازان به رحم کرده شود
و بایست او را باو رساندن که رزق عبارت ازان است و از جمیع شرور ناپایستها نگاه داشتن که
حفظ بیان اوست ـ و شیخ به این فقره همان هیئت علیین را بوجهی حکایت می کند که بهتر ازان صورت
نه بندد ؛ لامعه رابعه ـ اینجا باید دانست که چون مسبح یک کلمه را اکثار می کند از صلب آن کلمه
مثالیه بر وفق آن کلمه مبحوث ـ و مراد از کار و اوراد که برای تمکن حلاوة مناجاة مواظبت بران مطلوب است
رعایت استحالت را باید کرد چنانکه طبیب حاذق در اغذیه وادویه مراعاة می کند حالتی را که بعد کیلوس و کیمیوس
در بدن آدمی احداث می نماید از ازاله تعفن اخلاط و انتقاص آن یا ازدیاد آن هم چنین عارف محقق مزاج
این صورة مثالیه را در صیغ ادعیه مراعاة مینماید ـ پس اگر کلمه بر صرف ذات الٰهیه بغیر امتزاج ملاحظه
وصفی از اوصاف دلالة می کند صورة مثالیه او در غایة تجرد و باریکی خواهد بود و طاقت جمهور ناس از
تحمل آن عاجز شود و اکثار آن انسلاخ از احکام بشریه بر دهد ـ لهذا در شریعة غرا در باب اذکار
کلمه که بر صرف ذات دلالت کند مثل الله الله هو هو نیامده است ـ بلکه جملے که التفات آنجا بذات
الٰهی مثل التفات تبعی که بجانب طرفے فی الجملة واقع میشود در وقت تحدیق نظر به تحقیق سلب و ایجاب
مثل لا اله الا الله الله اکبر الحمد لله سبحان الله استغفر الله توکلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله ـ
این اذکار را نائب مناب ذکر ذات ساخته اند ـ در شرائع الٰهیه تخصیص الله اکبر و لا اله الا الله که و احکام
در نیابة ذکر ذات لهذا در عامه مواضع همین ها مطلوب شده و در عداد ذکر صفات سوال و تعوذ و صفات
منتقله و آیات قدرة را نهاده شد ـ چنانکه در آیة الکرسی ابتدا کردند بذکر الله لا اله الا هو الحی القیوم بعد ازان

بعد ازان بذکر صفات شروع نمودند که لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض آه و در آخر سوره
حشر هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهاده - اه و در سوره غافر تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر
الذنب و در سوره اخلاص الله احد الله الصمد لم یلد - و این سر دقیق است از اسرار قران عظیم فتدبره - و اگر کلمات
دلالت کنند بر قهر اعدا و افنای آنها و غضب بر آنها صورة مثالیه آن در غایت شدة و صولة خواهد بود و نفس
ناطقه در برابر آن ایستادن میسر نشود الا بعد خلط کلمات جمالیه - لهذا در قران عظیم وعید را ... و
تهدید را با ثواب - و تهدید و توبیخ را با لطف و احسان منضم ساخته اند - یا تثبیت جاش و تسکین قلب و
التفات ... الهیه چنانکه در سوره یس پنج آیت را که دلالة بر تسکین قلب و تعداد نعم الهی می کند - تقدیم
... ان فرموده اند - انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الآیه بالجمله بر شیخ را منظور بود که سل سیفی کند - بر اعدا
... علی وجوه اعدائنا و انهم علی مکانتهم شاهت الوجوه و عنت الوجوه - لهذا کمال معرفت او بخواص ... الهیه
بران حمل کرد - که دو سه فقره و اعله و جمال ذکر کند ÷ لمعه خامسه اینجا باید دانست که تسخیر عالم برزق و
نصرة بندها از بندگان الهی در موطن تدلی شبیه است به سیاسة ملک مختار رعیت خود را - چون آب بر زمین بریزند
طبیعت آب سیاسة می کند - مال این فرد را با جمیع عوارض طاریه ... اگر ... بلندی باشد کثرة یا و شدة
بیرون اورا به این بلندی و پستی موازنه می کند - و گاهی به پستی می ... و بلندی را می گزارد - و گاهی پستی و بلندی
همه را در میگیرد - همچنین اگر آنجا مانع باشد اگر سنگ است باز مین سخت او را منع کند - که در اکثر حال مگر که کثرة و
شدة جری بجدی رسد که کافتن زمین و از بیخ برکندن سنگ به نسبت او سهل باشد - چون در مقابله آفتاب جلی
نفس رحمانی ایستاد - آنجا عکس آفتاب بضرورة منطبع شد - و برنگ طبیعة کلیه رنگین گشت - و تدبیر کلی طبعی که حکم
تصحیح است نزد یک عوارض طاریه به حکم سیاسة طبیعة ظاهر شدن گرفت - که لون الماء لون انائه و چون
نقش منطبع فلک اطلس صورة مثالیه این تجلی نمود - اشجار بهمه خادم او شدند - مثل تصرف فرد واحد قوی در افراد ضعیف
کردن گرفت - بالهام ملائکه و ارسال اینها در ارض و تحریف اقلام در همین موطن است ÷ لمعه سادسه
این فقره و امثال است در سعادة زهره در باب حسن نبات اشجار و زرع و دشمن بکسر باید کرد تا سعادة مشتری نیز
بهم رساند و بر لوح خشب بخط جلی باید نوشت - و در اعلی مواضع از باغ و کشت میباید گذاشت و برای ثمر
درخت معین بر برگ بعصاره ثمری باید نوشت - و برای اجمال و قبول و فرح شخص به مشک و گلاب بر
کاغذ نوشته بر سر او باید بست - و اگر زن باشد به همین صفت مخمس باید نوشت از انصرنا تا ارزقنا
وهب لنا من لدنک ریحا طیبة کما هی فی علمک وانشرها الینا من خزائن رحمتک و احملنا
بها حمل الکرامة مع السلامة والعافیة فی الدین والدنیا والآخرة انک علی کل شیء قدیر

ترجمه و بخش برای ما از نزد خود بادی خوش بهمان صفت که در عالم تست و پراگنده ساز آن را از
خزینهای رحمت نمود - و بردار ما را به آن باد خوش بردشتنی که سبب بزرگی باشد باسلامت و عافیت در
دین و دنیا و آخرت هر آینه تو بر هر چیز توانائی ۞ لاولی هر چند سبب انشای این دعا میخواهد که مراد از
ریح همین باد متعارف را گیرند اما ممکن است که بحسب بطن این دعا مراد باشد تائید عالم غیب سرایت الهامات
ملاء اعلی در عالم شهادة بجهة رفق این شخص در خاطر او یا در خاطر دیگران برای او و در آمدن نوع مثال در
عالم شهادة و برکات عالم روح در نسمه علماً و عملاً تا علوم اشراف بر خواطر و اشراف بر قبور و کشف واقعات
آینده سهل گردد و قدرت بر اعمال شاقه از سهر مفرط و بطش غیر معهود بوجود آید و استعمال ریح درین معنی قریب است
بآنچه در قرآن عظیم آمده و تذهب ریحکم ای النصر کم در عرف هر چه سبب او ظاهر نباشد و نه بطریق اتفاق می آید
و میرود به ریح تعبیر میکنند ۞ لامعه ثانیه قال الله تعالی ان الله بالغ امره و قال کان امر الله مفعولا
هر چه در حظیرة القدس مشبح میشود و مقضی می گردد و بالضرورة حبالة عالم مسخر او خواهد بود - و این قدرت هم در رنگ
قدرت تدبیریه نهایة است - علوم بشر احاطه جهات و طرق آن نمی تواند کرد - خدا تعالی در نموطن بقبض بعض
اسباب و بسط بعض اسباب و تقریبات و احالات هر چه میخواهد اگر چه در علوم بشر مستبعد محال باشد بظهور میرساند
و بهمین معنی است اشاره دران آیت قل کونوا حجارة او حدیدا او خلقا مما یکبر فی صدورکم فسیقولون من یعیدنا
قل الذی فطرکم اول مرة نه اهمال امر قابل و مستعد مطلقا زیرا که حجارة و حدید نیز استعداد بعید دارد مر افاضه حیات را
کما لا یخفی - لهذا شیخ درین مقام میگوید وهب لنا من لدنک به لفظ من لدنک اشاره می کند بحظیرة قدس تدلی
علیهم ۞ لامعه ثالثه شیخ می گوید کما هی فی علمک - و این کلمه احتمال دو معنی دارد یکی آنکه بخش آن ریح را
بهمان صفت که در علم تو مشبح شده است یعنی طبایع اسباب از ان صورت علمیه کم نکند و زیاده نه نماید این
معنی تاکید و تصویر تسخیر عالمست - از حقیقت بدلی - دیگر آنکه ظهور آن مراد بهر طوریکه تو میدانی از قبض و بسط
هر چند ما بحقیقت آن مطلع نباشیم - اینجا باید دانست که عارف محقق چون مرادی را از مرادات طلب می کند
نفس آن مراد باسلامت و عافیت طلب میکند - و در سوال تعیین نمی نماید طریق او را - مثلا نمی گوید که رزق
ده مرا ازین باغ و ازین تجارت بالخصوص - بلکه می گوید رزق ده مرا از هر جا که خواهی زیرا که در احاطه طرق
افاضه مراد متصور نیست - و بعض آن مناسب است به تشبه بخیر مطلق - و بعض مناسب نیست و بهمین معنی اشاره
رفته است - در حدیث نهی از تعدی در دعا ۞ لامعه رابعه ریحی که ما به آن اشاره کردیم از یک خزانه نیست
بلکه از خزانهای بسیار - گاهے از خزانه علم باشد مثل اشراف و کشف و گاهے از خزانه قوة قدرت
باشد مثل فتح خیبر و قلع باب او - و گاهے از خزانه رزق مانند نفقة الغیب - باز این همه گاهے از

خزانه سعادت کوکب باشد- دران سعادت- وگاهے از خزانه اندراج قوة مثال در شهادة مثل
مشی علی الماء وگاهی از خزانه تجرد ارواح- مثل نسبتهای شگرف وتجلیات معنویه که اکابر اولیا را می دهند- باز
چون عطیه از عطایا سیلان مینماید- از خزانه تا باین شخص برسد تمام سیلان و ظهور او موقوف میباشد بر امور
بسیار که علم آن مقدور بشر نیست- لهذا شیخ می گوید من خزائن رحمتک ونمیگوید من خزانة رحمتک +
لامعه خامسه چند نوع از کرامت از هیچ ولی الا ماشاء الله منفک نمی شود- از انجمله نفقة الغیب است-
وحقیقت نفقة الغیب آنست که تربیت وتولی الهی متوجه می گردد- بنفس ولی- وآن مفضی شود به برکت
و رزق وایصال اسباب معاش وآن را صور مختلفه میباشد- بقدر مزاج شخص وبقدر آنچه در وی مندرج ساخته
اند- از قوی افلاک این ولی اگر از صحاب فطانة است میشناسد که از کدام راه میدهند- وبچه قدر می دهند-
والا نمی شناسد گاهے ملائکه سفلیه و صالح جن را مسخر می سازند- تا مایحتاج او را به او رسانند- و هذا قلیل نادر
جدا- وگاهی در دل بنی آدم می اندازند که بذل کنند برای او ودر بعض احیان این دهنده را محتاج می سازند به
دادن مثلاً نذر کرده بود- وشرط مصرف نیافت- الا این شخص را یا در نفس او سول ساختند که از دادن به
این ولی فائده عظیم دنیوی یا اخروی حاصل خواهد گردید- ومضطر نمودند او را در امضای این داعیه ودر بعض احیان
مستور میدارند عطای خلق را از نظر مردم بلکه از دل این شخص نیز محو میسازند که من فلان را داده ام وگاهے
این ولی را بیبی از اسباب معاش باشد- پس برکت میدهند- دران تا کفایت کند انواع معیشت او را-
واز انجمله- فراسة صادقه وکشف واشراف بر خواطر هیچ ولی از اولیاء الله خالی از اصل این معانی نمی باشد
لیکن در قلة وکثرة مختلف اند جمعی را اخیال قوی تر باشد- وجمعی را وهم مقدم تر وطائفه را عقل بیش قدم تر-
وگروهے را قلب ظاهر تر- وکشف این جماعه در رنگ دعای وعزم وتمنی وحیه باشد- واز انجمله نفس را فی کلمات
او را انطباق میگردانند با واقع در نفس الامر من حیث یدری او لا یدری گاهی مردمان از کلمات وحرکات او
فال گیرند- وانچه بودنی است از انجا استفاده نمایند- واین شخص آن را داند یا نه داند- واز انجمله ظهور تاثیر
در دعای او در رقی و اعمال تصریفیه او تا عالم بفیض نفس او منتفع شود- اگر ظهور این ولی مقتضی است کرامات
او را اعلانیه سازند- تا عوام آن را ببینند و بشنوند- و به عظم محل او معترف شوند- و با او محبت بهم رسانند- و
اگر ظهور مقتضی نه شد این کرامات میدهند- اما عوام را به آن آشنا نه کنند لامعه سادسه قبول عامه
جاه ورفع منصب یکے از نعم الهی است- مثل مال و اولاد غایة الامر در حق بعض مردم بسبب قصور استعداد
آن نعمت نقمت میشود- چنانکه مخبر صادق علیه الصلوة والسلام در جواب سوال کسی که بر سید او یاتی الخیر بالشر
بیان فرمود- لهذا شیخ اینجا می گوید واحللنا بها محل الکرامة کرامت در اصل بمعنی عزت و بزرگی است وسنة الله

بران جاری شده که چون شخصے در ملاء اعلی محترم و مکرم گردد سلطان بنماید آن احترام در ملاء سافل
و بنی آدم چنانکه مخبر صادق در حدیث نزول قبول بیان فرمود و پس شیخ طلب نمیکند عزة و
جاه و قبول را لیکن عزتے که بسبب قبول غیب پیدا شود هامعه سامعه بسے عزت و جاه
و قبول در خلق که مفضی شود بشر ازان جهت که مفضی گردد بعض شهوات نفس یا سبب حدوث حسد
و حقدی از مردمان چون شیخ به سبب اتباع علم اینهمه را میشناسد مصرح مینمازد که مع السلامة والعافیة
فی الدین والدنیا والآخرة پس سلامة در دین عبارت ازان است که نفس این شخص امور
خسیسة فاسقه که سبب انحطاط او باشد در منزلة قرب الهی کسب نکند و سلامت در دنیا آنست که
مالمی و شرقی در بدن و نفس این شخص یا بمناقشه خلق مفضی نگردد و سلامت در آخرت آنست که
در معاد حساب عسیر آن افعال و اخلاق در میان نیاید هامعه سامنه این فقره صالح آنست که
به سبب اکثار آن لطیفه غیبیه در هر وقت و هر مکان ازان جهت که ندانند پیش آید و سبب نصرة او
بر اعدا و ازالة آفتها و مصیبتها گردد و پس اگر نفقة الغیب مطلوب باشد چهارده بار یا وهاب بخواند و سه
بار دعائے حضرت عیسے اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا الی رازقین
و اگر فراست و اشراف مرغوب افتد چهارده بار یا علیم یا مبین یا خبیر و سه بار وننزل من القرآن
ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین بخواند و اگر ظهور آثار دعا و ترقی باشد چهارده بار یا مجیب
بخواند بعد ازان سه بار ویستجیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات ویزیدهم من فضله اللهم
اَللّٰهُمَّ یَسِّرْ لَنَا اُمُوْرَنَا مَعَ الرَّاحَةِ لِقُلُوْبِنَا وَاَبْدَانِنَا وَالسَّلَامَةِ
اَلْعَافِیَةِ فِیْ دِیْنِنَا وَدُنْیَانَا وَکُنْ لَنَا صَاحِبًا فِیْ سَفَرِنَا وَخَلِیْفَةً
فِیْ اَهْلِنَا وَطمس علی وجوه اعدائنا وامسخهم علی مکانهم
فلا یستطیعون المضی ولا المجئ الینا و لو نشاء
لمسخناهم علی مکانتهم فما استطاعوا مضیا
ولا یرجعون ☆ ترجمہ بار خدایا سہل گردان
برائے ما کارہائے ما را با راحت در دلہاے ما و ابدان ما و با سلامت
و عافیت در دین و دنیا ما و باش برائے ما ہم نشین در سفر ما و جانشین
در اہل خانہ ما و محو صورت فرود آر بر سوے دشمنان ما و بگردان صورت ایشانرا یعنے
متغیر الاحوال گردان بر جائے ایشان تا نتوانند گذشتن از مقام خود بجانب دیگر

ونه آمدن بجانب ما بعد از آن تسبیح تلاوت کردد و آیه را ولو نشاء لطمسنا اگر خواهیم محو گرد
آریم چشمهائے ایشان پس شتابی طلب کنند راه را پس از کجا به بنید و اگر خواهیم صورة گردانیم
ایشانرا برجائے ایشان پس نتوانند از جائے خود گذشتن و باز نگردند لمعه اولے مشایخ
صوفیه قدس الله تعالے اسرارهم هر روز استخاره مطلقه مستحب داشته اند یعنی دو رکعت نماز
میگذارند و طلب خیر میکنند در هر فعلے و قولی که ازین شخص درین روز بعمل آید و برکات این
استخاره تجربه نموده اند بهمان اسلوب شیخ تیسیر را مطلقا در جمیع امور که مباشره آن نماید و
غرضی از اغراض را که آن قصد میکنند خواه درین روز خواه در سایر ایام درخواست کرده است
زیراکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم جوامع ادعیه را دوست میداشتند و شاید مصادفه کند وقت
اجابته را پس در آن حالت ترک دعائے اکثر حاجات غبن عظیم باشد لمعه ثانیه چون کسے
متوجه میشود بمقصدے و در طلب آن سعی بکار میبرد آنجا چهار مظنه حرج و شدة پدید مے آید
شیخ بسبب لدنی که خدا تعالے نصیب او ساخته است آنهمه را منظور نظر دارد و تخفیف حرج
و فیروزی خود بوجهی که انواع حرج و شدة پیش نیاید میطلبد یکے ازانجمله تعب و کلفت بدن و
وهم و تفکر و ضیق دل است زیراکه بسیار است که آن غرض موقوف باشد بر حرکات خفیفه و
اعمال شاقه و بسیار است که کشاده کار ظاهر نشود و هم و غم دل را در گیرد و تنگی و تفکر بهم رسید
ازینجهة شیخ میگوید مع الراحة لقلوبنا و ابداننا و دیگر خطا در تحری بسا چیز که آدمی آنرا بجهة رفاهیت
طلب کند و فی الحقیقة مورث کآبه و رنج و فساد معاش و معاد باشد عسی ان تکرهوا
شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم والله یعلم و انتم لا تعلمون ازینجهة
شیخ میگوید والسلامة والعافیة فی دیننا و دنیانا و دیگر آنکه چون خود متولی امور شود تحمل که بعض
مهمات را معطل گذارد از جهته سهو یا بیکے مشغول شود و بمهم دیگر نپردازد و چون خود غائب شود و
بدیگرے تفویض نماید احتمال دارد که آن دیگر امانت را کار نفرماید یا از سهوے و خطائی روو دهد و اگر
بر بیرایشم تفویض نماید ضیاع اموال و اولاد لازم آید ازینجهة شیخ میگوید و کن لنا صاحبا فی سفرنا و خلیفة
فی اهلنا دیگر آنکه چون در طلب منافع و دفع مضار خوض کنند غالبا در آنجا مزاحمت بنی نوع پیش آید
زیراکه بسیاری در آن منافع چشم حرص دوخته باشند یا نفع این شخص موجب ضرر دیگرے بوجه من الوجوه باشد یا دفع
مضرة این شخص موجب کم انتفاعی دیگرے گردد مثل طرار و سراق و قطاع که انتفاع آنها موقوف بر تضرر این شخص باشد
تا برای استیفائے مقصود بغیر کف اعدا از مزاحمت و مغلوبیه ایشان در مقابله با او میسر نشود...

ازینجهة شیخ میگوید الطمس علی وجوه اعدا نیا و امسخهم علی مکانتهم فلا یستطیعون المضی ولا یرجعی
الینا الٰی بمعه ثالثه طمس در اصل لغت بمعنی برهم زدن تخاطیط واشکال می آید ومحتاج بصله علی نیست
لیکن شیخ تضمین کرده است معنی ازال طمس را یا تصویر کرده است معنی طمس را بمسح ید بر ظاهر شی د
چنانکه در یحیی علیها و قفینا علی آثارهم علماء تفسیر بیان کرده اند ومسخ در اصل لغت بمعنی تبدیل صورت
الشان بصورتی خسیس تر ازان لیکن مراد آنجا باز داشتن است از حرکات تا مثل سنگ وجماد گردد
ودر عدم حرکة ومضی در گذشتن است از جائی بجائی دیگر ومراد اینجا غیر جانب این نفس است لقرینه
ولا یرجعی الینا الامعه را البته این دو آیت که ولو نشاء لطمسنا علی عینهم ولو نشاء لمسخناهم علی مکانتهم
دلالت میکنند بر صفتی از صفات خدا تعالی پس تلاوت کردن شیخ این دو آیت را درین موقع
برائی آنست که تمسک میکند باین صفت وبکلی خاطر خود را مصروف میسازد باین صفت مانند
آنکه در حدیث آمده است اللهم استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسئلک من
فضلک واستفضلک این صفت وبکلی روی او آوردن امید قبول را قوی تر میگرداند الا معه بها
بطن این آیة نکته هست بس دقیق چون شیخ متعلق است باخلاق الله این دو آیت او را یاد
مید بهمت بر دفع اعدا بستن وقهر مخالفین خود انداختن ونفس او را باین کیفیت که تا تیر ازان منتبه
متوجه میسازد واو را مقید میگرداند ومیجنباند چنانچه تذکر قصص انبیا بخلق شما دلالت میکند و تر ازان
میان کامن عزیزه میجنباند وتذکر قصص شجعان بخلق شجاعت را مینماید وآنرا در جنبش آورد
الا معه سا و سه این فقره صالح آنست که داعی آنرا از غیب انواع لیسر و هر چه روی
بداق آرد بدید آید وچون شروع در کاری کند پیش ازان ختم یکهزار ویکبار بخوانند واگر در
مجلسی در مسئله از مسائل دین یا در قضیه از قضایای معاش خصومت واقع شود وحق
بجانب داعی باشد وخصم بچرب زبانی ودلیری غلبه میکند سه بار بخواند والطمس علی
وجوه اعدا نیا الی ولا یرجعون وبجانب خصم فف کند اسکات خصم وتحیر وبستگی
زبان بظهور آید یٓس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم تنزیل
العزیز الرحیم لتنذر قوما ما انذر اباؤهم فهم غافلون لقد حق القول علی
اکثرهم فهم لا یومنون انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون وجعلنا
من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون شاهت الوجوه للحی
القیوم وقد خاب من حمل ظلما ترجمه ظهور لطیفه غیبه است مثل

ظهور نسیم خوش که بسبب آن نزدیک بشخص معین نباشد و سریان لطیفه غیبیه است در عالم
شهاده بانکه در شبهات ایشان نظر کرده شود و آنرا حل کرده آید و بانکه در قسوة دل ایشان
نظر کرده شود و بانواع تذکیر معالجه آن نموده آید قسم بقرآن متضمن حکمت که هر آئینه تو از
پیغامبرانی بر راه راستی قرآن فرود آورده شد از جانب خدای غالب مهربان تا بترسانی
جماعه را که ترسانیده نشد پدران ایشان پس ایشان غافلان اند یعنی قریش را بترسانی
که میان ایشان رسولی مبعوث نشده است هر آئینه واجب شد وعده عذاب بر بیشترین
ایشان پس ایشان ایمان نمی آرند هر آئینه ما ساخته ایم در گردنهای ایشان طوقها پس آن طوقها
رسیده است بزنخدانهای ایشان پس این جماعه سر بالا کنندگانند و ساخته ایم پیش روی ایشان
حجابی و پس پشت ایشان حجابی پس پرده پوشانیدیم ایشان را پس ایشان هیچ نبیند ناخوش
و بدشکل شدند این روزها و رسوا و خوار شدند و همیشه خدائے زنده تدبیر عالم کننده
و به مطلب نرسید هر که بر داشت ظلم را **لامعه اولی** شیخ درین فقره میخواهد که تصرف
قهری بکار برد در حق جماعه که بغیر حق با شیخ در مجادله و مکابره باشند خصوص جمعی که
در باب نشر دین و ترویج طریق یقین مزاحمت نمایند تحت آیه بذکر فرود آمدن قرآن
با حکمت بر بهترین پیغامبران یاد کرد تا آگاه سازد دل خود را به نسبتی که از تقاسم رحمت
الهی نصیب او شده است زیرا که قرآن حکیم را در کمل ورثه نمونه هست و آن نسبتی
جامع است از باب توجه بتجلی اعظم و تخلق باسمای کلیه جامعه و بذکر قرآن نمونه او را مستحضر
توان ساخت و بعد ازان آیه لمن المرسلین تلاوه کرد که منطوق آن اثبات رسالة حضرت
پیغامبر ماست صلی الله علیه و آله وسلم و بطریق اشاره دران رمزیست بحال شیخ که از ورثه
پیغامبران است و توفیق بارشاد خلق اصحاب ارشاد را نمونه ارسال رسل است و بعد
ازان تنزیل العزیز الرحیم خواند تا اینجا لی برد یا آنکه ارشاد اهل ارشاد از خزائن رحمت
الهی بر کافه خلایق فرود می آید و اسم عزیز که دلالت میکند بر غلبه و اسم رحیم که دلالة برحمت
کامله و رافة شامله دارد مقتضی توفیق اهل ارشاد میگردد و بعد ازان شروع کرد در آیه لتنذر
قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون تا بعض توفیق ارشاد و جمع ناس بر اهل ارشاد پیش نظر حاضر
شود یعنی انذر غافلان و تعلیم جاهلان و بجانب خدا کشیدن گمراهان را بعد اینهمه آیات قهریه را
آورد تا در ضمن آن آیات همت کامنه او بجوش آید **لامعه ثانیه** سر درین مسئله دو چیز است یکی

آنچه عارف محقق چون برای دفع اعدا متوجه میشود نخست به نسبتی که خدا تعالی در دل وے
ودیعت نهاده است متوجه میگردد و آن را بجنباند و خاطر خود را بآن آگاه میسازد و بعد
ازان اقدام میکند به تصرف قهری زیرا که اصل بضاعت او همان نسبت است در جمیع
تصرفات س۵ فان جاء الشار فانت کهف و ان ورد المضیف فانت ظل ؞ دوم آنکه چون
عالم بخواص اسماء و آیات میخواهد که کلمات جلالیه را تلاوة کند و صورة مثالیه آن کلمات مستحضر
سازد او را لابد است که هم وزن آن از کلمات جمالیه تلاوت نماید تا نشود که نفس داعی ازان
اثر پذیر گردد و پیش از تاثیر مدعو علیه چنانکه در قصه حضرت صالح علیه السلام مذکور است **لمعه**
ثالثه علمائے تفسیر ذکر کرده اند که انا جعلنا فی اعناقهم و جعلنا من بین ایدیهم سدا تمثیل است
برای یاس ایشان از انتفاع بآیات قرآن عظیم و فهم اسرار شرایع مثل ختم الله علی قلوبهم
در جای دیگر لیکن باعتبار دلالتی که در فال و اعمال تصریفیه بکار میبرند ذهن انتقال میکند
بر تصرف قهرے حضرت فیاض بر منکران و مخالفان و بستن دست و پائے ایشان و معطل
ساختن آنها را از دیدن اشیا و محبوس گردانیدن ایشان از آمد و رفت و سعی در مصالح
خویش و حیران ماندن آنها از طلب خیر برائے خود باین علاقه سلسله جنبان قهر الهی میتواند
شد و آگاه میسازد نفس شیخ را برائے همت بستن و مستحضر ساختن صورت بیکار افتادن ایشان
لمعه رابعه شوه وجوه و عناد وجوه کنایه از بدحالی و انعکاس مراد شخص و خیبة سعی او است
و قصد شیخ اینجا نه اخبار است بحال گذشته و نه وعده است بانچه در قیامت با ایشان پیش
خواهد آمد بلکه انشاء تصرف قهری است و استحضار طلب این امر مثل طلب عطشان آب زلال را
و طلب مقهور مغلوب نصرة خود را زیرا که همت انسان کامل اسم اعظم است در تاثیر **لمعه**
خامسه اگر شخصے بحزنے یا هر کیفیتے که ملایم استقامت نفس نباشد مثل خوف و غضب و حقد و
تشویش در امر معاش و غیر آن مبتلا شود میباید که تلاوه کند این پنج آیه را تا غافلون و بر دل
خود دم کند و اگر عالمی یا قاضی یا مفتی خواهد که درس و قضائے او بر نهج مستقیم واقع شود این آیات
در ثمن نویسد و با خود دارد و بعد هر نماز تلاوه این آیات را لازم گیرد و اگر شخصے میخواهد که
از میان اعدا بگذرد و اعدا او را نه بینند و معترض حال او نشوند لقد حق القول تا لا یبصرون
بخواند و بر سنگریزها دم کند و بجانب آنها بر تابد یا بجانب ایشان تف زند و اگر غلام کسی
گریخته باشد و خواهد که او را استحضار سازد این آیات تلاوت نماید یا نام غلام بر ورقی نویسد یا

برخرقه توب او گرد آن این آیت را بطریق دایره نونیسد و در جائے که او آنجا شب میماند بیاو
یزد و یا در دیگچی بنهد و سر او را بموم گیرد و در جائے که آمد و رفت کسی نباشد یا در مقبره
کهنه دفن کند و اگر شخصے بغیر حق خصومت میکند این آیت شاهت الوجوه تا ظلما
هفت بار بخواند و بجانب او فف کند یا در جامه او نولیسد و در مقبره کهنه یا صحرائے غیر
معمور دفن نماید یا بر سفال پاره کهنه که از مقبره گرفته باشد بخواند و در خانه او اندازد بالجمله اول
آیات تا غافلون صورة مثالیه آن تسغاده مشتری مناسب است و آخر آنها تا ظلما بخوستبه
زحل مناسب است و در جمیع اعمال مشتری و زحل این فقره را کار میتوان فرمود طس حم
عسق مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان ترجمه معنی عالی مغایت فخیم سرایت
کرد و در عالم سر متعین در غیب که مستعد ظهور بود ظاهر شد در عالم متراکم لطیفه روشن درخشان
سرایت کرد در عالم متحجر و اینهمه کنایه است از فیضان الهامات ملاء اعلی باهل ارض رطل
کرد و دیدیارا و رحالتے که باهم ملاقات میکنند در میان ایشان حجابی است یکے بر دیگری
تعدی نمیکند لامعه اولی یکے از مواضع مهمه آنست که امرائے بادشاه یا اعوان قاضی یا
تلامذه مدرس یا خادمان رئیس با یکدیگر خصومت کنند و هر یکے جلب نفعی یا دفع ضرری
خواهد و آن دیگر با او مزاحمت نماید و این بفک ترکیب صحبت کشد و رونق کار صاحب
امر زایل شود و شیخ چون بعلم خدا داد میداند که این حادثه در عالم کثیر الوقوع است ابتهال
مینماید و در دفع این درد خواست میکند که فیضی از ملاء اعلی در کار او شود که بازدارد این
متخاصمین را و محافظت صورة تالیف فرماید لامعه ثانیه ایراد طس و حم و عسق در صدر این
دعاها آنست که در پیش نظر خود صورت سریان الهامات ملاء اعلی در عالم محسوس حاضر سازد
و انصاف خدائے تعالے بانزال این الهامات مشاهده کند زیرا که استحضار این صورة
و تمسک باین صفت اقرب است باجابت لامعه ثالثه نزول این آیه برائے
بیان آیتے است از آیات آفاقیه که دریائے شور و دریائے شیرین هر دو
مجتمع شده و هیچ یکے مزه دیگرے را بر هم نمیزند لیکن شیخ بنوعی از استنباطات می فهمد
که طباع بنی آدم بمنزله بحور است یکی بردبار نافع خوشخو و آن مشابه دریائی شیرین است و
یکی درشت گو سخت رو زود خشم قلیل النفع و آن بمنزله دریائے تلخ است و در وقت
اجتماع این هر دو در یک مجلس یا در یک کار مقتضائے اصل جبلت آنست که

باہم نزاع کنند و کار بفتنہ و فساد عاید گردد لیکن قہر مدبر السموات والارض گردن حیلہ ایشان
را در میگیرد و بالہامات سایہ از طاو علے و تغیر خطرات و تسویل ظنون ایشان را مؤتلف
میسازد و تسکین فرمائے شورش ایشان میشود چنانچہ در قرآن عظیم آمدہ ھو الذی الف
بین قلوبہم لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبہم الایۃ لامعہ رابعہ این
فقرہ صالح آنست کہ اگر درمیان زوجین تناشر واقع شود و نظم صحبت ایشان مشرف
بر انقطاع گردد یا دو شریک در معاملہ با یکدیگر متہم خصومت شوند بسبب تمسک
باین فقرہ تلاوۃ وحملا ازان شورش تسکین پدید آید وخواہ ناخواہ زبان ایشان از مخاصمہ
ومشاتمہ باز ماند حم حم حم حم حم حم حم الامر وجاء النصر فعلینا لا ینصرون
ترجمہ سترمعین در غیب ملکوت کہ مستعد ظہور بر شرف بروز بود ظاہر شدند و عالم متراکم
کرم کردہ شد کار روا آمد یارے خدا تعالےٰ پس بر ما منصور نشوند دشمنان با وکرم شدن
کارکنان بہ است از رونق یافتن و رواج گرفتن ومقبول شدن و از پیش رفتن لامعہ اولی
تیسیخ میخواہد کہ تلاوۃ کند اول سورۃ غافر را کہ جامع امہات صفات است پس تکرار کرد لفظ
حم را ہفت بار و پرورش داد او را باین کلمات زیرا کہ طریقہ دعوۃ آنست کہ اگر
آیتے یاد عائے صالح معانی کثیرہ باشد از اعمال تصریفیہ ومراد داعی یک معنی است
ازان معانی لفظ دال بران معنی را مکرر میکند سہ یا ہفت بار یا زیادہ ازان و پرورش
میکنند آنرا بکلمات مبارکات یا بتلاوت اسمی از اسماء اللہ کہ دران معنی دخلی داشتہ
باشد تا نظر ہمت او بآن معنی دوختہ گردد و با جابۃ اقرب باشد لامعہ ثانیہ در حدیث
آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در غزوہ از غزوات شعار صحابہ خود ساختند کلمہ حم
لا ینصرون را و فرمودہ اند کہ اگر اعدا شبخون زنند باین کلمہ تکلم شوید ازینجا شیخ دانست
کہ مظہر التغلبیہ احبا و مغلوبیہ اعدا مناسبتی است واین کلمہ را ازہمین جا فال میگیرد
برائے عدم نصرۃ اعدا و کف ایشان از عداوۃ و تکرار میکند ہفت بار تا اقتدا کردہ
باشد باسلوب قرآن عظیم کہ آنجا حم در ہفت سورہ مکرر کردہ شدہ است لامعہ ثالثہ
شیخ در لفظ حم الامر ملاحظہ مینماید ظہور فیض الٰہی در صورت رواج کار و پیش رفتن تا اقرب باشد باجابۃ بار صنعۃ
اشتقاق وصنعۃ تجنیس را از میان صنایع بدیع در لفظ حم احم بکار میبرد تا یکی شدن آن معنی مجرد باین صورۃ خاص
در خاطر خود محکم کند زیرا کہ اتحاد دو لفظ در قوۃ وہم میجنباند تصور اتحاد حقیقی را در فن شعر این طلسم فنی اروا جی است

احتیاج بیان ندارد **لامعه رابعه** این فقره در اسکات اعدا و طلب جاه و حشمت پیش امرا
موثر است هفت بار این را خوانده بجانب آن مردم نف کند یا بر هفت سنگریزه دم کرده
بجانب ایشان بیندازد حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب و
قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر ترجمه حم دانسته شد
فرو فرستادن قرآن از جانب خدای غالب داناست آمرزنده گناه پذیرنده توبه سخت عقاب
کننده صاحب فراخی یعنی کثرت مال و زیاده قدرت نیست هیچ معبود دیگری بسوی اوست بازگشت
لامعه اولی شبهه درین موضع خواست که آیتی جامع صفات الهیه که موثر است در کفایت مهمات و
حفظ از مکروهات بتلاوت نماید بعد ازان دعاهای دیگر را با و ملحق سازد و وزان این آیت وزان
آیة الکرسی است در آنکه متفرد است برائے بیان صفات الهیه و جامع آنهاست و امثال این
آیات طراز آیات قرآنی است و درین آیة کریمه یازده اسم از اسمار الهی مذکور است و این
اسما امهات اسمااند و متخلق باین اسما اکمل اولیا باشند **لامعه ثانیه** اول این اسما باعتبار
مرتبه هو است و هو اشارت است بحقیقت بسیط که گنجایش تعداد اصلا ندارد لا علماً و لا عیناً
و الله اشارت است بآن حقیقت بسیط من حیث جمع صفات کمال و لحوق نوعی از تشخص و تعین
بادو سنت الهی در شرایع آنست که این اسم را ذکر نمی کنند مگر بوجه تبعیت که طرف نسبته
واقع بشود و به قصد ثانی ملحوظ گردد نه بقصد اول زیرا که مراد اکثار تلاوت قرآن و ادعیه
است و مقصود هدایت نوع بشر انست و در وقت اکثار از صلب این کلمه صورت مثالیه محسوس شود
که مقدور اکثر افراد نیست و در برابر آن صورت ایستادن که بنفس ناطقه با آهن زنگ
خوردهٔ خود می بازد **لامعه ثالثه** اسم دوم باعتبار مرتبه الله است و اسم سیوم عزیز و اسم
چهارم علیم اینجا باید دانست که در متوطن تدبیر امهات اسمائیه اسم است قادر علیم و الله معنی
قادر آنست که صورت الهیه چون منطبع شد در نفس رحمانی قهر او شایع شد بر همه انواع و افراد
و هر نوعی و فردی را ملکوتی دیگر پدید آمد پس قادر و عزیز کشف میکند راهی تجلی است
بحقایق امکانیه و گاهی عزیز را برحمن و رحیم هم تعبیر کنند و معنی الله تعین و تشخص حقیقت
هو است پس الله کشف می کند راهی که این تجلی راست بحقیقت هو و چون در مرتبه عقل
پیش از نفس رحمانی جمیع حقایق ظاهر شدند این تجلی اعظم را راهی هست بمرتبه علم و عقل و
نام او بازار آن علیم است و خبیر نیز صادق آنست **لامعه رابعه**

اسم پنجم منزل الکتاب آن مساوق متکلم است اشارة میکند بصفت کلام نفسی و حقیقت صفة
کلام نفسی آنست که تدلی اعظم صورة نوعیه انسان را پیش خود حاضر ساخت و بتحاریق نظر فرمود و در وی
و درانچه مقتضای کمال فطرة اوست و قوتی که مانع امتثال حکم فطرة خواهد بود همه در یمقام متمثل
گشت - ورحمت الهی که ناشی است از خزانه تدبیر هر کار شد چنانچه در موطن خلق بقدر سوال ماده ایجاد
صور جواهر و اعراض نمود - اینجا تکلیف بافعال و اخلاق و اعتقاد بقدر استعداد نوع مشخص شد -
و بعد ازانکه منقسم شد رحمت براد و آرد از مان دیگر تدبیر و کار شد و نقطه حبیه منتقل گشت بفرد واحد
از انسان تا اورا رسول سازند و کلمات چند که معجز و مفحم خصم باشد - پس آنهمه لفظی گشت معین و
متشخص اینجا دانسته شد. که کلام الله غیر مخلوق است **سوال** باین اعتبار زید و عمر و شجر و حجر
غیر مخلوق است که در علم الهی ثابت و راسخ بود که اینها در اوقات کذا موجود خواهند شد ؛
جواب نحوِ باین است در قلبتین اول از جنود حقایق تاثیریه فعلیه متعلقه بنشات کلیه است
بیوطن اعداد و اسماء الهیه آمد و ثانیه از جنود حقایق تاثیریه انفعالیه بافراد خاصه - پس از عداد
ممکنات است اول بیش از زمان متعین و متشخص شد این قدر هست که در ماده و مدة شرحی و
تفسیری میخواهد و ثانی در ماده و مدة متحقق و متشخص گشت - این قدر هست که پیش ماده و مده
دستوری داشت که بر همان قانون پدید آمد ؛ **لامعه خامسه** اسم ششم غافر الذنب و
هفتم قابل التوب و هشتم شدید العقاب و این ثلثه اسم از اسماء فعلیه است که تفصیل قادر باشد
یعنی چون قدرت متعلق شد بنفس رحمانی و شایع گشت در جمیع نشات و در هر نشاء ملکوتی پیدا
کرد بقدر استعداد آن نشاء باعتبار هر جنس تاثیریکه در عالم باشد اسمی دیگر متشبح شد و این
اسماء غیر محصور اند اینجا بر ثلثه اسم اکتفا کرده آمد والا محیی و ممیت و باسط و قابض و ضار و نافع و
باری و خالق و رزاق و ناصر و شافی همه ازهمین باب است و حقیقت لتعین آن ثلثه اسم آنست
که بنده گناهی کرد و نفس ناطقه او روح گناه را در بلعوم خود فرو برد بکیفیتی خبیثه متکیف شد
چنانچه آدمی از غذای گرم وافر و برد محموم میگردد - بعد ازان بیرون از ثلثه حالت نیست یا
اینست که کیفیتی دیگر پیدا شد ضد کیفیته اول که ازاله کیفیته اولی کند - پس بنده بعد ارتکاب ذنوب
رجوع کند بجانب قدس و بقصد خود انوار ملکیه را نفع نماید - و از ذنوب گذشته ندم و اقلاع پیش
گیرد - پس خدا تعالی بروی کیفیتی که ضد گناه بود افاضه فرماید و این مانند تناول شربت بارد
است محموم را - و قت انتشار روحانیه فیضی از ملاء اعلی فرو ریزد - که آن فیض نوبا نفس ناطقه

او بیفشاند و محو سازد - و آن مانند نزول آفتاب است در بروج شتویه و تبدل هوا به
سبب وی - و شفا یافتن محموم بغیر فعل قصدی خود - با این است که باقی ماند بر کیفیه
خبیثه تا و قتیکه نسمیه از بدن جدا شود - و قوة ملکیه فی الجمله منتبه گردد - پس اینجا آلام شدید پدید بیند
و آن مانند ظهور صداع و درد اعضا و کوفت خاطر و دست و پا زدن مریض باشد از شدة
حرارة - پس غافر ذنب اشارة می کند به نزول فیض رحمانی از خطیرة القدس و قابل التوب اشارة
مینماید بایجاد کیفیه ملایمه بعد توبه و اعمال خیر و شدید العقاب بازاء حالة اصرار است و عاقبة
اشرار بیان می نماید ❊ لامعه سادسه اسم نهم ذی الطول و این اشارة است بجنس دیگر
از اسما و حقیقت او آنستکه نگاه کرده شود بصفات مدح در بنی آدم - پس آنچه مورد مدح میشود
او را برای خدا تعالی اثبات می کنند باعتبار مشابهت آثار او با آثار صفات مستعمله ایشان -
و لیس کمثله شئ تریاق سم تشبیه گردانند غنی و ملک و قریب و علی و عظیم و حلیم - و امثال آن
از همین جنس است پس ذکر ذی الطول از میان این جنس تمام این جنس را می فهماند ❊
لامعه سابعه - اسم دهم لا اله الا هو این اسم اشارة است به جنس دیگر از اسما که آنها را
بسلبیات تعبیر کنند - و آن آنست که بصفات ذم از بنی آدم نگاه کنیم - یا صفاتی که به سبب
تجسم و تغیر و احتیاج و ضعف پیدا می شود و آن را از جانب الوهیه نفی کنیم - لا شریک له و لا
ولد له و لا والد له و لیس به جسم و لا جوهر و لا عرض و لا یشابه شیئا و لا یماثل شیئا - از همین
باب است پس ذکر این صفت به تمام این جنس اشارة میتواند شد ❊ لامعه ثامنه اسم
یازدهم الیه المصیر است و آن اشارة است بجنس دیگر از اسما و آن آنست که خدا تعالی را
افعال است در دنیا و افعال دیگر هست در آخرت - چو از جلباب بدن عریان شویم و به برزخ
برسیم معامله دیگر پیش آید - و چون از قبر برخیزیم - و ارواح اشباح مزدوج شوند و قوی مثالیه
بقوة و تاکد درین اجساد حلول نمایند معامله دیگر در رسد باعتبار این افعال وصف کرده میشود
خدای تبارک و تعالی را به اوصاف دیگر و مسمی کرده میشود جناب الوهیة باسماء دیگر الیه المصیر اشاره
اجمالی است باین جنس از اسما و مالک یوم الدین نیز اشاره اجمالیه است به آن ❊ لامعه تاسعه
این آیة ذکر تخلق اولیاست که معرفت ایشان بجمله اسماء الهی رسیده است - و بجمیع اسماء الهیه متخلق
شده اند - به اعتبار تحقیق و تثبیت غیر ایشان تلاوة آن نمی تواند کرد - و کسی که مستعد آنست او را
اکثار تلاوة این آیه راه میدهد بجانب کمال مطلق - و ازین آیه بنوعی از استنباط انسان کامل

بالفعل میتوان شناخت - وچون ملاء اعلی وملاء سافل عظمة این آیة من حیث الاجمال تلقی کرده اند نافع باشد از مکاید شیاطین وازلطمات سوء امثل سحر وچشم زخم ووسیله باشد برای استمطار جود الهی - وکفایت مهمات وتوسیع رزق ورفع هیبت وعظم جاه - چنانچه آیة الکرسی نیز همین فوائد دارد وازینجا شخص فطن میتواند شناخت سر حدیث اعظم آی القرآن آیة الکرسی بسم الله بابنا

تبارك حیطاننا یٰس سقفنا کھیعص کفایتنا حٰم عسق حمایتنا ترجمه بسم الله دروازه ماست وسوره تبارك دیوارهای ماست وسوره یٰس سقف خانه ماست وکلمه کھیعص کفایت مهمات ماست وکلمه حٰم عسق حمایة است ما را از آفات ؛ لامعه اولی خدا تعالی در سور وآیات قرآن خواص عجیب نهاده است ولهذا اهل عزائم هر آیتی وسورتے را برای مهمات تعیین کرده اند وعلم خواص القرآن ازینجا منشعب شده است ونکته درصدور این آثار سرایة عظمة قرآن در ملاء سافل بسبب تلقی از ملاء اعلی پس ملاء سافل تعظیم پیش می آیند واز سر حد جبلة وطبیعت جبیب مراد تلاوة کنند وساعی میشوند - وابطله وشیاطین از عظمت آن میگریزند ودست وپا گم میکنند چنانکه در حدیث صحیح آمده است لایستطیعه البطلة ولا یجاوزه بَرٌّ والا فاجر - وحکم این هر سوره وهر آیة حکم افسون ورقی است که آن بنی آدم در هر عصری وقطری آن را عمل میکنند وآثار وفوائد مشاهده مینمایند ؛ لامعه ثانیه نکته در تعیین بعض آیات برای بعض مهمات اطلاع است بر صورة مثالیه که از اکثار تلاوة آن در نظر عارف پیدا میشود ولامحالة آن بر طبع کلمات بسیط او خواهد بود - پس نظر می کنند دران صورة مثالیه انچه شبیه است به سعادت مشتری اوراد منسوبات مشتری بکار می برند واین فقیر را معلوم شده است آیة الله لطیف بعباده یرزق من یشاء وهو القوی العزیز - بسعادة مشتری شبیه تر است وانچه بسعادة شمس نزدیک است اوراد در منسوبات شمس استعمال مینمایند وبرین فقیر منکشف شده که آیت رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق یوم هم بارزون لایخفی علی الله منهم شیء لمن الملک الیوم لله الواحد القهار - بسعادة شمس نزدیک تر است وانچه بسعادة مریخ میتوان در عمل آورد ونیز معلوم این فقیر گشته که ذو البطش الشدید فعال لما یرید - بسعادة مریخ مناسب تر است لامعه ثالثه اصل در تعیین عدد واوضاع وهیات خاصه بعض مناسبات است که مدد سفلیات ملکیه یا موکد تاثیر این صورة مثالیه یا انتهاض ساعات قریبه به اجابة یا استحضار قوة مثالیه که منبع آن تاثیر است بخصوصها وآن را به فراست میدانند یا برویاء هاتف واین همچنی است

بغایت طویل ؛ لامعه رابعه - عارف کامل گاهی متوجه میشود بجانب آیات وسور قرآن بیک
دفعه و استمطار میکند جمیع خواص آنها مرة واحدة بعد ازان که بحقیقة قرآن وعظمت آن در ملکوت آشنا
شده باشد و تلفع مینماید بنور آن و تمسک بحبل متین و پس ظاهر میشود این عارف را بعض آثار
قرآن علی وجه الاجمال و آن صورة اجمالیه احفظ از آفات وآنچه بخواهد از انواع تصریف صرف مینماید
شیخ ازین جنس بعض سور قرآن و آیات اوراد رینجا ذکر میکند فتدبر ؛ لامعه خامسه این فقره
حصاری ست بلیغ از آفات وزوال شیاطین وظلمه داعی را باید که در وقت خواندن آن سورة
احاطه نور قرآن درخیال خود دارد و دست را برگرد خود بگرداند یا بعصا خطے کشد گرد امتعه خود
واگر پیش ظالمی برود وخوف و سطوة او غالب آید بخواند کهیعص و مقارن هر حرفے انگشتی از دست
راست قبض کند و بگوید کفایتنا و بخواند حم عسق و مقارن هر حرفے انگشتی از دست چپ قبض نماید
وبگوید حمایتنا بعد ازان چون مقابل آن ظالم آید هر دو دست بکشاید و بجانب او دست زند -
فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم ترجمه پس کفایت کرد خدائتعالی آنرا از شر
ظالمان و او ست شنو و دانا ؛ لامعه اولی نزول این آیت برای بشارة آن حضرت است
صلی الله علیه وسلم بانچه خدائتعالی به آن حضرت صلی الله علیه وسلم معامله خواهد فرمود از کفایة شر اعدا
و اظهار دین او بر جمیع ادیان لیکن شیخ بنوعی از استنباطات صفة کفایت از ظالمان و باغیان
مستحضر می سازد و میداند که بشارة کفایة آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بسبب ما خذی است که به
حقیقت مدار حکم اوست و آن نصیب شخص است برای ارشاد خلق و تولی او نمودن و مهاد خود
بر دست وی ظاهر ساختن که ان الله بالغ امره پس حال خود و معامله الهی را با هر دو ازین کلام
می فهمد مثل فهم حرمت ضرب از کلمه ولا تقل لهما اف و به طریق تقول که در اعمال تصریفیه معتبر است
این آیة را در تمسک بعنایة الهی در باب کفایت صرف می نماید - لامعه ثانیه مشهد این آیة
آنست که بحسب مصلحت کلیه ارشاد اشعه از نور عرش فرو می آید در ملاء اعلی و از انجا به ملاء سافل و
از انجا در عالم شهادة پس تصرف می فرماید به الهامات و احالات در مساعی اشرار تا مراد ایشان
به انجام نه رسد و به الهامات و احالات این داعی را منصور سازد تا غالب شود و کید اهل بغی را
مدافعة نماید و ملائکه سافله را ملهم ساختن بنصرة او و خواطر بنی آدم را برای او مسول گردانیدن
و مانند آن و چون این مشهد تمام شود بر عارف حق سبحانه به اعتبار ظهور تبدلی کل به ذات خود دفع
شر ایشان فرماید به الهام ملائکه وانچه در حدیث آمده اللهم انا نجعلک فی نحورهم از همین مقام است

واین مشهد کفایتی است که از نور عرش می‌خیزد اما کفایتی که از مقام تدبیر فرو می ریزد برای
تقریب عالم بخیر مطلق بنای او بر رضای اهت بلکه بر ایفای هر مستعدی انچه مستعد اوست وانچه در
اصل فطرة او مختوم هست ؛ لامعه ثالثه این آیت انفع اشیا است در طلب کفایت از شر اعدا
اگر داعی ذو حظ باشد از صلوة بدستور صلوة التسبیح این آیت را در چهار رکعت سیصد بار بخواند یا در دو
رکعت در هر رکعتی پنجاه بار بخواند واگر ذو حظ از ذکر است یکهزار یکبار هر روز ختم بخواند تا هفت روز
واگر میسر نه شود بعدد اسم کافی یکصد و یازده بار بخواند۔ ستر العرش مسبول علینا وعین
الله ناظرة الینا بحول الله لا یقدر علینا والله من ورائهم محیط بل هو قران مجید فی
لوح محفوظ ۵ ترجمه پرده عرش فرو هشته است بر ما وچشم عنایت خدا بیننده است بسوی
ما به مدد خدا قدرت یافته نخواهد شد بر ما بعد از ان شیخ تلاوة می کند آیه والله من ورائهم محیط
یعنی خدا از جانب خلف ایشان به ایشان احاطه کننده است بلکه این کتاب قرانی است با عظمت
در لوح محفوظ نوشته شده لامعه اولی ۔ نور عرش که بیان آن گذشت سیل سیل از راه الهامات از ملاء اعلی
بر اهل ارض می ریزد و بسبب حلول آن نور اصلاح دنیا و دین ایشان بوجود می آید شیخ آن نور را
در صورة ستر تخیل مینماید و به آن ستر مستتر میگردد از امین حاسدین و باغین ونکته در تخیل آنست
که قوی خیالیه و وهمیه همه تابع عقل شوند وطلب به عزیمة قویه واقع شود مقصود بهی تحصین هست
وطلب تحصین بتخیل ستر اتم وابلغ باشد ولهذا می گوید ستر العرش مسبول علینا ؛ لامعه ثانیه۔
حفظ خدا تعالی وکلایة او از میان عرش گذشته بر ملاء اعلی عبور نموده متوجه باین بنده میشود و
به الهامات واحالات در ملابسات این بنده تصرف فرموده اتمام مراد خود مینماید شیخ آن
حفظ را بصورة تحدیق نگهبان متاع در متاع و بکلی متوجه شدن بسوی او تخیل میکند برای
آن دو وجه که در نور عرش تقریر کردیم لهذا می گوید وعین الله ناظرة الینا ؛ لامعه ثالثه
شیخ سیوم بار انچه در لفظ ستر وعین مندمج ساخته بود آشکارا میفرماید ومقصود را روشن تر تقریر
مینماید که بحول الله لا یقدر علینا زیرا که تثلیث در دعا مستحب هست وتکرار طلب مهیج قوة عزمیة
است و قوة عزمیت همان است روح دعا و ستراد ؛ لامعه رابعه۔ این کلمات احتمال
دو وجه دارند یکی آنکه سابق بر شیخ منکشف ساخته باشند که تولی عظیم از بطون
متوجه او شده است وآن تولی مثل شعاع شمس در صمیم فواد او درآمده است ۔ الحال مقصود
میشود به آن سر مکنون نفس خود را به آن سه کلمه می جنبانند و آگاه می گرداند وآن را

بمجامع همت می گیرد و اعتصام به آن می نماید دوم آنکه طلب می کند بطریق جزم و تاکد
عزیمت و بر یقین از وقوع آن و بحسن رجا در قبول دعا پس صیغه خبر برای این نکته اختیار
بنماید و طلب را در رنگ خبر می آرد و آنچه از مقامات شیخ دانسته شد موید همان وجه اول است ۞
لامعه خامسه واللہ من ورائهم محیط نزول در باب کفار مکذبین است و وعید شدید است
ایشان را به انواع عقاب لیکن شیخ ازین کلمه بنوعی از استنباطات احاطه حق بجمیع مخلوقات خود
از جهت علم و کفایت و حفظ می فهمد و این کلمه را سلسله جنبان آن تجلی معنوی میگرداند ۞ لامعه سادسه
هو قرآن مجید فی لوح محفوظ - اصل معنی این کلمه بیان حقیقت قرآن عظیم ورد کفار مکذبین است اما
شیخ بوجهی از استنباطات درین کلمه نظر بر نسبت راسخه خود که ظل نزول قرآن است بر سید البشر و
نمونه وحی است بر افضل انبیا علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات می اندازد و آن را در ذهن خود
مستحضر میسازد و بآن در طلب تحصین کار میفرماید زیرا که نسبت اهل الله سعد السعودات و کیمیای
قوی و اسم اعظم است در هر امری که بوی تمسک نمایند نافع و مفید باشد ۞ لامعه سابعه
این فقره حصاری ست بلیغ از چشم زخم و سحر و آسیب جن و هر بلیه بد که باشد چنانکه بسم الله
بابنا حصاری ست از شر آفات دزدان و ظالمان و نکته درینجا آنست که آنجا قرآن عظیم که بمنزله
محسوس است آورده و تخیل صورتی نمود که در حفظ از آفات محسوسه بکار آید و اینجا نور عرش و عین الله
می آرد و آن امر مثالی ست و ذکر ستر و عین از مثل چشم زخم پناه می دهد اینجا باید دانست
که صورت مثالیه آیات و ادعیه بسبب اختلاف کلمات و تخیلات که در ضمن آن کلمات بخاطر
میرسد مختلف میگردد فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین ترجمه پس خدای تعالی بهتر
است از روی نگاهبان بودن و او مهربان ترین مهربانان است ۞ لامعه اولی این
کلمه آنست که حضرت یعقوب علیه السلام بدان تکلم کرده اند وقتیکه بنیامین را به برادران او
سپردند و از ایشان در باب محافظه او عهود محکم گرفتند با آن نسبت توکل از باطن حضرت یعقوب
جوش زد و آن سبب ظاهر را بچشم حقارت دیدند و ازان حسابی نگرفتند و کار خود را تفویض
بحضرت ربوبیت نمودند و بحفظ و کلائه او متمسک شدند لامعه ثانیه شیخ بنوعی از استنباط
حالی از احوال صوفیه را در ضمن تلاوه این آیه می فهمد و آن تهیه است بر اسباب ظاهره و
بچشم حقارت نگریستن آنرا ازان اسباب بجانب حفظ الهی گریختن و ترک همه نموده بذیل
حفظ ایزدی پناه جستن و تلاوه این آیه او را بتحقیق این حالت دلالت می کند و توکلی را

که کامن ست آید قلب شیخ مے جنباند و بر رونی کار هی آرد و این حال مشهد این آیة است و
مدلول اوست نزدیک کمل اهل احوال ❊ لامعه ثالثه این کلمه ایع سببی ست در باب حفظ
نفس و اولاد و احوال از غیر متوقع پس اگر شخصے خواهد که متاع او از کرم محفوظ ماند یا از شر دزدان
مامون باشد در هر بیعی آنرا تحسیر کند بر کاغذی یا بر سفال پاره و آن را در متاع خود نگاه دارد - و اگر شخصی
در راه خوف قطاع طریق یا دزد داشته باشد یا ظالمی می خواهد که بروی تعدی بکند اگر در نماز حلاوة
بیشتر میباید بر صفة صلوة التسبیح چهار رکعت بگذارد و این کلمه را سیصد بار در ان بخواند و اگر در ذکر
بیشتر لذة دارد یکهزار و یکبار ختم این بکند اگر تواند یک هفته هر روز همین ختم بخواند و بهترین ساعت
مثل نصف لیل یا وقت زوال یا بعد عصر یا پیش از طلوع آفتاب و الله اعلم - ان ولی الله
الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین **ترجمه** هر آئینه کارساز من خداست آنکه فرود
آورده است قرآن را و او کارسازی میکند شائسته کاران را **لامعه اولی** این کلمه ایست که
خدایتعالی حضرت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم امر کرد که بآن تکلم فرماید وقتیکه کفار بر عبادة اصنام
اصرار نمودند و ترسانیدند بآنکه این اصنام در حق شما ضرر خواهند رسانید قال الله تعالی قل ادعوا
شرکاءکم ثم کیدون فلا تنظرون ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین یعنی من
اندیشهای بد شما نمیترسم و از شما و از بتان شما هیچ ضررے بمن نخواهد رسید هر آئینه کارساز من خداست
لامعه ثانیه شیخ ازین کلمه بنوعی از استنباط حالتی را یاد می آرد و آن حالة آنست که اعدا نمائیند
و اسباب ضرر این شخص جمع نمایند و هیچ وجه از اضرار او باز نمانند و وی بدل خود بجانب ولایة الهی
گریزد و در جمیع حوایج اعتماد بروے کند و هیچ کس را غیر قدرت و جوهیة موثر نداند و جمیع
کارهای خود را چه جلب منافع و چه دفع مضار با و تفویض نماید و خود را در دست ولایة ایزدی
بمنزله طفل در حجر مرضع یا میت در دست غسال تصور کند شیخ ازین کلمه آن حال را کسب می کند و
دل خود را برائی آن می جنباند تا به استعادة اقرب باشد ❊ **لامعه ثالثه** اول و اعظم انواع
تولی انزال کتاب و ضرب شرایع است زیرا که مقصود به آن تولی صورة نوعیه انسان ست و فائده
آن عام است در دنیا و آخرت پس ذکر تنزیل کتاب پیش نظر عارف متصور میگرداند تولی را
و تعیین آن مقام خاطر عارف را مصروف میسازد ❊ **لامعه رابعه** تولی که از موطن تدبیر خیزد
بنای آن بر ایفای آنچه در نفس شخص وقت نفخ روح مضمر ساخته اند و تحقیق مضایقات او میباشد و
آن عام است در حق صالح و فاسق و تولی که از موطن تدلی منبعث گردد بنای آن بر قبول ست این شخص را

از ابتدا قابل دخول در حظیرة القدس میدانند و نقطه حبیبه بطرف او متوجه میگردد و جبلة وی کسب
مستعد فیوض ظاهره و باطنه میشود بعد از ان در ملائکه ندا میکنند که الا ان الله احب فلانا فاحبوه فیحبونه
واز انجا الهامات بر ارض نازل میشوند و کارسازی او در همه امور و حفظ او از جمیع مکاره از ینجا بظهور میرسد
چون اینجا مراد همین تولی بود فرمودند و هو یتولی الصالحین ؛ لامعه خامسه این آیه تاثیر
بلیغ وارد در نفقة العیال و تحصیل نظام مدنی و منزلی اگر داعی علاق نماز بیشتر وارد بر همیشه
صلوة التسبیح بخواند و اگر لذة ذکر زیاده تر میباید بعدد اسم ولی بعد هر نماز بخواند حسبی الله لا
اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم ترجمه کفایت کننده مرا است خدا یتعالی نیست
هیچ معبودی مگر او بروی توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است ؛ لامعه اولی این ذکر نیست
که خدا یتعالی به آن امر کرد پیغامبر خود را وقتیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم امت خود را دعوة مینمودند
باسلام و انواع چیز و از میان ایشان جمعی نفاق ورزیدند و به ادب آنحضرت صلی الله علیه و
سلم متادب شدند پس حق تعالی فرمودند فان تولوا فقل حسبی الله ؛ لامعه ثانیه مشهد این کرد
زدیه قدرة و وجوبیه است که تنها در عالم تصرف می کند و از موطن تدلی چون الهامات فرود می آید
در جمیع ملابسات شخص حلول مینماید و از نفس و مال و ولد و جاه از جانب این الهامات حقیقی نیست اگر
حقیقی هست از جهة جبلة کسب شخص خواهد بود که مقتضی کفایه او از یک جهة شده دون جهة اخری
اشاره بهمین معنی کرده شد در حسبی الله ؛ لامعه ثالثه لا اله الا هو چندین معنی دارد یکی آنکه
معبود نیست مگر ذات حق دیگر آنکه متولی امور و غالب بر جمیع مخلوقات نیست مگر حق و این معنی
بطن معنی اول هست زیرا که انحصار عبادة نیست مگر از جهة انحصار تولی دیگر آنکه موثر در عالم نیست
مگر قهر قدرت وجوبیه تنها دیگر آنکه خالق سموات و ارض و سایر موجودات نیست مگر الله تعالی
و این بطن معنی ثانی است دیگر آنکه تحقیق حقایق اشیا بحقیقت نیست مگر بروز حقیقة واحدة
در مظاهر شتی و این بطن معنی ثالث است بالجمله مراد اینجا معنی انحصار تولی است در حقیقة مدبره
مستوی علی العرش لهذا در وسط حسبی الله و علیه توکلت لا اله الا هو آورده شده تا دلالت کند بر همین معنی
باید دانست که در قرآن عظیم لا اله الا هو برای معانی بسیار می آید چنانکه فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر
لذنبک کنایه است از معرفة توحید تولی و در آیه ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه
اشاره است بتوحید خلق الله ملک السموات و الارض گاهی بمعنی ترغیب نصرة است و گاهی
بمعنی ترهیب از عقوبة و این از غرائب قرآن عظیم است فتدبر ؛ لامعه رابعه علیه توکلت

درصورت خبر است ومعنی انشای صفت اعتماد گویا که این کلمه جنس این حالة است وتحقیق اوست
چنانکه آح آح جنس وجع صدر وشقیق اوست که هردو از یک منبع میجوشند و با یکدیگر متلازم اند پس این کلمه
عارف را بحقیقة این مقام آشنا میسازد چنانکه در مجازی عرف آح آح بر وجع صدر دلالت مینماید ؛
لامعه خامسة وهو رب العرش العظیم ایراد این کلمه نزدیک عارف متمثل میسازد حقیقة تولی را که از
تدلی اعظم میخیزد چنانکه اصولیین گفته اند که تعلیق حکم بمشتق دلالت میکند بر علیة مبدأ اشتقاق همچنان ایراد
وصف رب العرش العظیم در پیش عارف مستحضر میسازد صورة نور الهی را که بواسطه ظهور بر عرش و
استیلا بران در عالم منبسط میشود و ایراد لفظ عظیم برای تاکید استحضار اوست ؛ لامعه سادسه
شیخ ابو الحسن در خواص حسبنا الله ونعم الوکیل رساله نوشته مسمی بالسر الجلیل فی خواص حسبنا الله و
نعم الوکیل وآنجا در خواص این کلمه وطریق تمسک بآن کتابة وتلاوة واستقصا نموده و هرچه در
حسبنا الله ونعم الوکیل گفته همه در حسبی الله لا اله الا هو آه جاریست بلکه بهتر و موکد تر از ان بالجمله برای
حفظ از مضار و طلب نفقة الغیب ونصرة بر اعدا این کلمه کیمیا ئیست عجیب التاثیر ختم آن بعدد رزاق
وبعدد کافی وبعدد کفیل وبعدد ناصر بخوانند و بالجمله بعدد هر اسمی که بحاجتی باشد موثر است -

بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ لَا یَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَآءِ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ

لامعه اولی تبرک میکردم بنام خدای که ضرر نمیکند به نام او چیزی از مضار در زمین و نه در
آسمان و اوست شنوا و دانا لامعه ثانیه این دعائیست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم درباره
وی فرموده اند که صبح و شام سه بار آنرا گوید ضرر نرساند او را چیزی شیخ همین دعا تمسک میکند در
دفع مضار لامعه رابعه چون اسماء الهی در شرائع نازل شدند تا تقرب کنند عباد الله بآن عظمت
این اسماء در ملاء اعلی ظاهر شد و ملاء سافل از ملاء اعلی آنرا علی اجمالها تلقی کردند و این بواسطه
ظهور اسماء الهی است باز چون اهل الله تقرب جستند بآن اسماء واکثار تلاوة آن نمودند در ذهن
ایشان صورة مثالیه هر اسمی جدا جدا متمثل شد وکتبه اعمال چون آن تلاوة در نامه اعمال نوشته و آن
صورة مثالیه را در صحائف منقوش ساختند و از انجا در حظیرة القدس عروج نمود مانند انتقاش صورة
در آئینه از آئینه دیگر و بعلم جبرا و این آخر سلطنت اسماء الهی ست طبیعت عالم از اسماء الهی متاثر شد
و بجای رقی و افسون تاثیرات آن در عالم فاش گشت آنها را در دفع مضرات ارضی مثل سباع و هوام و
مضرات سماوی مثل نحوسة نجوم و جن می توان استعمال نمود و برای هر مضار اسمی است خاص که
دافع ضرر اوست لیکن عارف همه آن اسماء را اجمالا ملاحظه مینماید و از همه دفع واحد تمسک میشود -

در دفع مضار افادهٔ همین معرفت عزیز است درین دعا ، لامعهٔ ثالثه نکته در آنکه گفته شد
لا یضر مع اسمه شیئ و گفته نشد لا یضر مع شیئ آنست که عبارهٔ اولی وصف ذات الهی میشود و عبارهٔ
ثانی وصف اسم و چون مقصود اشعار است بآنکه عدم قهر او بر مضار و بیکار ساختن از ضرر منتسب
اوست بذات الهی لاجرم واجب شد اختیار عبارهٔ اولی ، لامعهٔ رابعه این دعا تاثیر بلیغ وارد
در دفع هر مضار از قهر او مثل سبع و هامه و آب سرد به نسبت مبرود و آب گرم به نسبت محرور و دوائی
و غذائی که احتمال ضرر او یا احتمال عین بر وی یا سحر در وی باشد و اوجاع و اورام و امثال آن و شخص محتاج
که از وی خوف و قباحت دارد می باید که این دعا سه بار یا هفت بار بخواند و هر چه از وی بیند سه دم
کند یا بجانب او نفث کند و اگر حاضر نه باشد صورت او را در خیال حاضر کند و به نیت او مکرر خواند
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ترجمه طاقت بازگشتن نیست و توانائی
کار کردن نیست الا بمدد خدای بلند قدر و بزرگ مرتبه لامعهٔ اولی این کلمه متضمن معرفتی است عظیم و
آن معرفت آنست که چون طبائع موجودات با لوازم و مقتضیات آنها موجود شد قهر مبداء دیگر
بار او را در گرفت تا اینهمه را تشبیه به بحر مطلق پس به بسط و قبض در هر طبیعی تصرف فرمود پیش عالم خوارق
عادات مالوفه پدیدار گشت و بحقیقت آن نیز عادت از عادات الهیست در جمیع ازمنه و در جمیع ملل
جاریست لامعهٔ ثانیه چون عارف این حال در نفس خود منقش می گرداند یعنی هم عقل وی این را
می فهمد و هم خیال و هم وهم آنرا مساعدت می نماید و جلب می کند این حال تاثیری را در عالم و آن
باز ماندن بعض ملابسات اوست از تاثیر چنانکه دانسته باشی که اعتقاد در بسیاری باز ملابسات اثر
میدهد و این حال و اعتقاد بمنزله دعا و داعی باشد و این طلسم طلسم کننده در جلب فیض از مبداء
فیاض و این معنی در معاد واضح تر ظاهر شود و لهذا لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله می افشاند
از نفس قائل خود معاصی را از سببیه عقاب باز میدارد و اشاره بهمین نکته است در حدیث لا حول و
لا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة و هم چنین امید مغفرت و شناختن آن که خدای تعالی غفار است بعض
گناهان را از نفس این شخص می افشاند ، لامعهٔ ثالثه این کلمه تاثیر بلیغ دارد در رد سحر و رد عین و رد دعوت
و رد دعای بد و همت اهل همت و هر چه بدان ماند عمق تاثیر بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئ
فی الارض در دفع مضار محسوس و غالب تاثیر لا حول ولا قوة الا بالله در دفع مضار غیر محسوس چنانکه در
بسم الله و ستر العرش تقریر کردیم + اختتام مقصد تمام شد مقصد بتمامی که مشتمل است بر لامعه
در ضمن نوزده فقره و چون اینجا رسیدیم از شرح حزب البحر بتوهمی که اراده کرده بودیم فارغ گشتیم

والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و آن همه حکایة امر وجدانی بود یک دفعه مانند برق
درخشیده و ثانیاً هر چه بر لوح محفوظ مانده تحریر نمودیم الاقدر یکه بحفظ حدیث و علم دانشمندی تعلق
داشت الحال باک نیست که طرق دعوة حزب البحر که بعض مشائخ آن را در کتب دعوة نوشته اند حکایت
کنیم تا متعلقات حزب البحر را احاطه کرده باشیم خاتمه جمعے از اصحاب دعوة گفته اند هر که خواهد
که بحزب البحر عامل شود. اول به نیت ادای نصاب با ترک جلالی و جمالی و اعتکاف روز چهار
شنبه و پنجشنبه و جمعه روزه دارد هر روز بعد غسل در یک دوگانه یکصد و بست بار بخواند. یا
دوازده روز ایام فرد فی نور ماه هر روز سی بار بخواند فقیر گوید عفی عنه این عدد را بهای آن انتبار
کرده اند که درجات شمس سیصد و شصت است در ضمن سه مثلثه یا در ضمن دوازده بروج والله اعلم.
اگر پادشاهی خواهد که او را زیان رساند یا در موضعی افتد که درندگان غالب شوند یا هفت بار این حزب را
خواند و بر دست نف کند و دست بر تمام اعضا فرود آرد و اگر در کاری درمانده باشد باید که
در مقام خالی مصفا بعد غسل دو رکعت نماز بگذارد و بعد از سلام این حزب را پنج بار یا هفت بار بخواند
برای محبت دوازده بار یا هفت بار خوانده بر گلاب بدمد چون بر یحب لنا رسد هفتاد بار بگوید
یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حباً لله و بعد از آن بگوید خداوندا محبت فلان بن فلان در
دل فلان بن فلان پدید آر و سه روز بهمین ترتیب بخواند هر گاه آن شخص بمقابل و آورد قدرے از گلاب
بکف خود مالیده بر روی خود فرود آرد و برای قهر اعدای تا دوازده روز هر روز سی مرتبه بخواند
چون با طمس علی وجوه اعدائنا یا شاهت الوجوه برسد هفتاد بار بگوید یا قاهر ذا البطش الشدید انت
الذی لا یطاق انتقامه بعد از آن بگوید خداوندا فلان را به قهر خود مبتلا گردان و چشم و گوش و
زبان او را بسته ساز فقیر گوید عفی عنه شخصے که دشمنی در دین داشته باشد برای او شاهت
الوجوه مناسب تر است و شخصے که دشمنی او از جهة امور دنیا بود و الطمس علی اولانق تر است
از برای شفاء مریض دوازده روز هر روز دوازده بار بخواند. ثم الله الذی لا یضر. برسد هفتاد
بار بخواند و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین یا شافی شفا بخش فلان را و بجهة سلاطین و
امراء دوازده روز دوازده بار بخواند و چون به یا من بیده ملکوت کل شیئ برسد هفتاد بار بخواند یا
عزیز بعد از آن بگوید عزیز گردان مرا در چشم فلان بن فلان پس از آن سه بار انا انزلناه بخواند
بعد اتمام دعوة هر گاه بخانه او رود این حزب را یکبار بخواند و بجهة ایمنی راه و سلامتی سفر قبل از آنکه
مسافر شود سه روز با صوم و شرائط دعوة هر روز دوازده بار بخواند چون بهل الله الهیة بعلینا

برسد هفتاد بار یا حفیظ احفظنی من جمیع البلیات یا ارحم الراحمین بخواند بعد ازان در وقت طوفان شدن و فزود آمدن و محل خوف یکبار نخوانده باشد. بجهة حفظ کشتی پیش ازانکه سوار شود سه روز هر روز هفده بار بخواند چون یه سخر لنا هذا البحر برسد هفتاد بار یا حفیظ احفظنی من جمیع البلیات یا ارحم الراحمین بخواند و بگوید خدا وندا خود را و مال و اسباب رفیقان خود را امانت بسپارم بخیریت بساحل برسان بعد ازان در کشتی هر پنج وقت این حزب یکبار ورد خود سازد و اگر طوفان بیاید تا آخر زمان که از طوفان فرو نشیند میخوانده باشد و بجهة توانگری تا سه روز هر روز بیست بار بخواند چون انشر علینا من خزائن رحمتک برسد هفتاد بار یا غنی اغننی یا رزاق ارزقنی رزقاً طیباً واسعاً بغیر حساب بخواند و هر روز هفت درویش را نان شیرینی بوسع خود بدهد تا ابواب فتوح بر روی کشاده گردد و بجهة ادائے قرض تا سه روز هر روز پانزده بار بخواند چون به النصر نا برسد هفتاد بار بگوید اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک و اغننی بفضلک عمن سواک و بطاعتک عن معصیتک و بجهة کشائش بخت دختران بر آب باران یا بر آب چاه که شب کشیده باشد تا سه روز هر روز سی بار بخواند چون یه هب لنا من لدنک آه برسد یا فتاح را بعدد جمل بخواند بعد ازان بآن آب دست و پا شسته آب را بجای پاک انداز د که پای کسے برو نرسد- یقال فی وجه العدد فی الحرب حم لا ینصرون

وقد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لها فی بعض غزواته ویامر لها اصحابه

و تحقیق بود رسول الله صلی الله علیه و سلم که میگفت آن را در بعض جهاد های خود امیفرمود یاران خود را

وکان حبیب بن سلمة یستحب اذا لقی العدو ان یقول لا حول ولا قوة الا بالله

و بود حبیب بن سلمه که دوست میداشت که هرگاه ملاقات بدشمن کند- بگوید لا حول ولا قوة الخ

العلی العظیم- وروی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من قال کل یوم لا

و روایت کرده شد از نبی صلی الله علیه وسلم فرمود هرکه بگوید

حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مایة مرة لم یصبه فقر ابدا- وعن ابی موسی

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم صد بار نه رسد فقر او را تا به ابد و روایت است از ابو موسی

الاشعری قال له النبی صلی الله علیه وسلم الا ادلک علی کنز من کنوز الجنة قال

اشعری فرمود او را نبی صلی الله علیه وسلم آیا راه نه نمایم ترا بر خزانه از خزانهائے جنت گفت

بلی یا رسول الله قال لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ومما ینفع لوجع الراس

بلا یا رسول الله فرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم • و از انچه نفع دهد برائے درد سر

يضع العازم يده على رأس الوجع ويقول بسم الله خير الاسماء بسم الله رب
بنهد دعا خواننده دست خود را بر سر وجع و بگوید

الارض ورب السماء بسم الله الذي اسمه بركة وشفاء بسم الله الذي بيده الشفاء

بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم يكرر
بارها

ذلك ثلث مراة او سبع مراة - وروى عن بعض الثقات انه قال اذا كنت في
بگوید این سه بار یا هفت بار و روایت است از بعضی ثقات که گفت هرگاه باشی تو در

سفر فوجدت الحرب فاقرأ سورة اذا زلزلت واضرب بيدك على الارض
سفر پس بیابی رهزنان پس بخوان سورهٔ اذا زلزلت و بزن دست خود بر زمین

وارم بالتراب في وجه الحرب وامسح بيدك على راسك ثم اقرأ واضرب
و بینداز خاک در روی رهزنان و بمال دست خود بر سر خود باز بخوان و اضرب

لهم طريقا في البحر يبسا لا تخاف دركا ولا تخشى وجعلنا من بين ايديهم
لهم طريقا فی البحر یبسا لا تخاف درکا و لا تخشی وجعلنا من بین ایدیهم

سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون - حلف الراوي
سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون - سوگند یاد کرد راوی

ايمانا موكدة انه وجد الحرب نهارا ففعل ذلك وقعد تحت شجرة فوصلوا اليه و
مؤکده که تحقیق یافت رهزنان را روزی پس کرد آنچنان و بنشست زیر درختے پس رسیدند نزد

لم يروه وقال بعضهم لبعض الساعة كان ههنا وروى عن بعضهم انه
وے و ندیدند او را و گفت یکے مر دیگرے را که الحال اینجا بود و روایت است از بعضی و یا ان

قال من اراد سفرا واحب السلامة فيه من كل مخذور فليصل ركعتين
که هر کس اراده سفر کند و دوست دارد سلامتے خود در سفر از هر آفات پس باید که بگزارد دو رکعت نماز

يقرأ في الاولى الفاتحة وقل يا ايها الكافرون وفي الثانية الفاتحة و
بخواند در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم فاتحه و

قل هو الله احد وبعد السلام يقرأ سورة الايلاف ثم ليقل انت الصاحب
قل هو الله احد و بعد از سلام بخواند سوره ایلاف باز بگوید این دعا

فی السفر والخلیفة فی الاھل والمال والملک فاصحبنی فی سفری ھذا السلامة والعافیة
واخلفنی فی اھلی ومالی وولدی بخیر یا ارحم الراحمین ۔ اقول لو قال اللھم یسر لنا
من می گویم اگر گوید این دعا
امورنا الی المجیء الینا کان مثل ذلک واذا قال المسجونون او المأسور ما شاء اللہ
تا این لفظ باشد مانند آن دعا و ھر گاہ بگوید کسیکه در بند باشد یا اسیر کردہ باشند
کان لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم الف مرۃ حسبنا اللہ ونعم الوکیل
این دعا را ھزار مرتبه
الف مرۃ فی مجلس واحد خلصہ اللہ تعالیٰ معجلا وقلت لو قال مکان حسبنا اللہ
ھزار مرتبه در یک نشست رھائی دھد خدا تعالی بزودی من میگویم اگر گوید بجای این دعا این دعا را
ونعم الوکیل حسبی اللہ لا الہ الا ھو علیه توکلت وھو رب العرش
العظیم کان مثل ذلک فان تولوا فقل حسبی اللہ لا الہ الا ھو علیه
باشد مانند آن دعا این دعا
توکلت وھو رب العرش العظیم خاصیة ھذہ الایة تعطف قلوب المعاضین
خاصیة این اینکه مھربان می کند دل نامھربان را
علی من اعرضوا عنه وینفع من کید الکایدین فمن قرء لیلة الجمعة نصف اللیل
برکسانیکه بیزار باشند ازو ونفع می دھد از مکر مکاران پس ھر کس که بخواند شب جمعه وقت نیم شب
ثلثین مرۃ وقال فی اخر اللھم انت یا رب حسبی علی فلان بن فلان وفلان
سی بار وبگوید در آخر آن این دعا برای مذکر نام او بگیرد
بنت فلان واعطف قلبه او قلبھا علی اوذلله او ذللھا لی فان اللہ یعطف
یا برای مؤنث باشد برای مذکر برای مؤنث پس بتحقیق اللہ تعالی مھربان
قلبه علیه وید اللہ وعن بعضھم قال حسبی اللہ لا الہ الا ھو علیه توکلت
گرداند دل او را بروی و مطیع او سازد ۔ و روایت است از بعضے آنھا گفت این دعا بخواند
وھو رب العرش العظیم سبع مرات فی المساء یکفیه اللہ تعالیٰ ما ھمه صادقا
ھفت بار در وقت شام کفایت کند او را اللہ تعالی ھرچه اراده کرده

کاملت الحکاذیا تم کتاب العوامع والحمد للہ تعالیٰ اولاً و آخراً و ظاہراً صادق باشد یا کاذب۔
و باطناً و صلی اللہ علیٰ خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

اعلان

تاجران باوقار و مشتریان خرد شعار کی خدمت میں ملتمس ہوں کہ اب کوئی صاحب بلا اجازت احقر اس کتاب کے چھاپنے اور چھپوانے کا قصد دل میں نہ لائیں۔ اور بہ امید نفع بجائے نقصان کثیر کی زحمت نہ اٹھائیں۔ کیونکہ یہ کتاب مصنف صاحب کی وراثت میں کمترین کو پہنچی ہے۔ اور علاوہ اس کے حسب قانون داخل رجسٹری گورنمنٹ میں لکھی گئی ہے اور اس کا نفع واسطے اجرای مدرسہ کہ حضرت مولانا شاہ عبد العزیز صاحب رحمۃ اللہ علیہ کے مقرر کیا ہے بطور اطلاع گذارش خدمت شریف ہے بلکہ جن صاحبوں کو اس کتاب کی یا اور رسالوں کی خواہش ہو مطبع احمدی متعلق مدرسہ عزیزی دہلی طلب فرماویں زیادہ والسلام۔

رسائل مفصلہ ذیل از تصنیف لطیف حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب شاہ عبد الحق اور انکے سوا ہر قسم کی کتابیں مطبع احمدی متعلق مدرسہ عزیزی شہر دہلی میں مل سکتی ہیں

+ + + +

قرآن شریف واضح بہ قلم معہ ترجمہ فارسی حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ — مسوّی مصفّیٰ یعنی شرح موطا — مکتوب المعارف

سرور المحزون — سیر الامین المامون — فارسی ترجمہ قرۃ العیون — حجۃ اللہ البالغہ عربی مصری — ازالۃ الخفا عن خلافۃ الخلفا

قول الجمیل مع ترجمہ اردو الموسوم بہ شفاء العلیل بامداد — فوز الکبیر مع فتح الخبیر عربی فارسی اصول تفسیر — عقد الجید فی احکام الاجتہاد والتقلید — رسالہ ہدایت السبیل مع ترجمہ اردو

نصائح مع ترجمہ اردو — الطاف القدس فی اصول التصوف — چہل حدیث مع شرح منظوم الموسوم بہ تخییر — رسالہ فیض عام

مکتوبات مع فضائل ابی عبداللہ محمد اسمعیل البخاری و ابی تیمیہ رح - ۲ر

ہوامع شرح حزب البحر قابل دید - ۳ر

سطعات مع رسالہ جزو لطیف در بیان طلسم الہی - ۲ر

وصیت نامہ مع رسالہ دانشمندی مع ترجمہ اردو ۱ر

فیوض الحرمین مترجم - یہ وہ کتاب ہے جس کے عرصہ سے لوگ مشتاق تھے اور واقعی یہ کتاب قابل دید ہے - ۱۰ر

قصیدہ اطیب النغم فی مدح سید العرب و العجم مع شرح فارسی ۳ر

در الثمین فی مبشرات النبی الکریم مع ترجمہ اردو ۱ر

خمسہ رسائل حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رح جسمیں مفصلہ ذیل رسائل ہیں - ۴ر

تصنیفات حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز رحمۃ اللہ محدث دہلوی رح

انسان العین فی مشائخ الحرمین فارسی

۲ انفاس العارفین فی ماثر الاجداد فارسی

اسمیں مصنف علیہ الرحمۃ نے اپنے آباؤ اجداد کا حال لکھا ہے یہ رسالہ قابل دید ہے -

عقائد نامہ عربی مع ترجمہ اردو

تبذۃ الابریزیہ فی اللطیفۃ العزیزیہ -

عطیۃ الصمدیہ فی انفاس المحمدیہ

تاویل الاحادیث مع ترجمہ اردو. قابل دید ۶ر

عجالہ نافعہ فارسی اصول حدیث ۱ر

بستان المحدثین فارسی ۲ر

خمسہ رسائل قابل دید. ۴ر

مفصلہ ذیل رسائل زیر طبع ہیں -

ہوامع شرح حزب البحر اردو ۴ر

خمسہ رسائل حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ اردو - ۴ر

مجموعہ قصائد حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رحمۃ اللہ مع قصیدۂ ہمزیہ و قصیدہ تائیہ و قصیدۂ بائیہ وغیرہ مع شرح اردو و معہ اعراب قابل دید

غیاث اللغات نظامی ۱۲

ہدایۃ مع الکفایہ ۱۳

حاشیہ بیضاوی ۱۳

بستان ابو اللیث مترجم ۱۲ر

